

خامدا و صلیا و صلیا

الحمد لله الذي جعل في كتابه من انوار شدة انقطة و سره وجوده و سره كنهه و سره زمان شهود و سره اسوة الحقيقين
 سراج السالكين العظام امام الواصلين تاج العارفين كاشف اسرار طريقت واقف
 اسرار حقيقت حامی شریع عظیم رکن کبریا بنین شاهانوار ارشاد و هدایا تارید و صلا
 مجتهد سیرا کمالی کماله و لانا و منفازا و سیدنا حضرت سید شاه الواسعین احمد نوری الملقب
 به باب الحیاة سراج کبریا برکت سبحا فاضله طرفة ابد الاین بیده ضیاء و خورشید مالک دعارفا منی

سراج العواری فی الصلوات

حسب فرائض واقف حقایق معقول و مقول کاشف و قایل فروع و اصول فطیحة شریکات رضا
 مصدر برکات شریعت غراسب القوة القدسیة ذو النفس الزکیة فاضل شین ماهر طریقت
 ذوالایام الطویل صیر مقام غیر مطام عالم المعنی فاضل نودی علاءه طلیل قهار نیل بیده الالوان
 والا و اخر صابر الکمالات و المفاخر جناب سولانا مولوی محمد عبد القدر صاحب سلیق الرسول قادری
 بدایونی مد ظله العالی بالیاه و العالی باهتمام ششی محمد آغا جان صاحب کهنوی مالک و مهتم

و کتوبه سرین ابرون طبع کرید

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	دو گانه بار سوز	۸۲	طریق مقامات طلب درین راه
۹۹	دخالت عشا	۸۲	فایده از وصایای مبارک قابل لحاظ و یادداشت
۹۰	تذیبه وقت خواب	۸۳	شغل دومیم که از اسرار خدا نشئت
۹۰	ذکر حق چهار مرتبه و ذکر سندی	۸۳	حکمت در تقسیم اسرار خدایان
۹۱	الترتیب چهارم جهات این راه است	۸۳	حکمت عطا فی خلاف وقت بغیر انتظار تکمیل
۹۱	ذکر چند نکته دیگران جنون گویند	۸۶	طریق اخذ فیضان از ادرات
۹۱	رباعی طاعل است	۸۶	طریق شناخت تعذیب و تقسیم
۹۱	مقامات دولت و لغزش این راه	۸۶	اختصار حال سیت و انوار حال سیت مبتدع
۹۲	بر کشف خود و خود اعتبار کند و نکست را مطلع سازد	۸۶	انوار بی کمال از کمال و اشتیاق پیدا شوند
۹۲	مقدار خوردن طعام	۸۸	اختلاف حالات وجد
۹۳	خوف سوز فاخته	۸۹	تأکید تحصیل علوم دینی و توقفت رنج و زوجه
۹۳	در طلب انسان وقت بلوغ و شیطان مستقر میشوند	۹۰	آداب مقام بر علما و اولیا
۹۳	طریق وصول بیرون از شماراند	۹۰	اختصار حال خود و بهر سالک این راه
۹۵	تقسیم اوقات شبها روزی	۹۲	بیان حالت بهیمان
۹۶	طریق فاخته حضرت شجره	۹۲	وسوسه و بهمان
۹۶	انج گنج مصیفر	۹۲	حقایق راه سلوک
۹۶	انج گنج کبیر	۹۳	اگر از ذکر حالت پیدا نماید نفوسه گردد
۹۶	ادراخه	۹۳	نماز و نماز و ته که در اهل ذکر و شغل است
۹۸	اشغال حسه	۹۳	مقامات ضرب ذکر
۹۹	طریق تبیت و طالب نمودن	۹۳	مرازا ذکر و شغل و مراقبه
۸۰	اگر کسی بجای دیگر مدبر باشد و مدبر دیگر نکند	۹۳	آداب سالک و دانه گونه است
۸۰	عدم جواز تجدید سبب	۹۶	مراتب فنا
۸۱	مدبران با مدبران شیخ دیگر و باشی دیگر نه نشینند	۹۷	ادراش به همه و روز جمعه
۸۱	طریق توجه خاندان قادریه	۹۸	حکم خود واحد
۸۱	زن جنبیده از سبب از حرام نمیشود	۹۹	مقامات سلام و کلام و مراقبت با فاسق معطن
۸۱	اشغالی که در وقت شیخ را با آنها مرتبه سلوک ختم نموده	۹۹	تأکید مسواک

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	دقت خوف فتنه شایسته از زیارت قبولی باز دارند	۱۱۶	انتقام از خصم
۱۱۳	تقتیر نژادی انسان	۱۱۶	جمله رحیم
۱۱۳	بغیر زوال عقل از تکلیف شرعی انسان بیرون نیاید	۱۱۸	معاشرت با خجور دان
۱۱۵	بعضی از انبیاء بعد از اتمام الطلاق	۱۱۸	مع مسلم رو بر دیش
۱۱۵	اتفاق بین زوجین بینه وجود میشود	۱۱۸	احسان و سلوک با همسایه
۱۱۵	بوت زن مرد اجنبی گردد و در بعضی نظر	۱۱۸	بر راجع زنان کار بند شدن
۱۱۵	کسی که از بعضی فتنه زن و زمین در مشغله باشد	۱۱۸	غضب از بی نظمی است
	و علی عمر زند و در حبس و در حبس و در حبس و در حبس	۱۱۸	خوف خدا
	که در حبس و در حبس و در حبس و در حبس	۱۱۸	پوشیدن عیب
۱۱۶	سوار و پیاده و دیگر امور ملک الگو که غیره گفتن نیست	۱۱۸	علامت دوست خاص
۱۱۸	راز خود بکسی نگو	۱۱۹	در مسلح راه
۱۱۶	پیشانی عالم شر بر قول او نگر	۱۱۹	و عاصی و عاصی بر نماز
۱۱۶	عادت نیکوای اختیار کن عبادت ایشان اختیار کن	۱۱۹	اشتغال به بحث غرام حبیبی کار پس بر خط است
۱۱۶	نصیحت فاستان	۱۱۹	خوف سلب اچالان عاملان غرام
۱۱۶	تیرم باز و درستان	۱۲۰	تشنه زن از استیسان
۱۱۸	خوب و بد و دشنام	۱۲۰	تفریق حق بر انسان
۱۱۶	چیزگیری جانوران	۱۲۰	ظاهر خاص و مبهر و نافع در دفع انحراف
۱۱۶	معمود و سجد نهاده از حاجت		
۱۱۶	خوف سوره خاتم با نکار و الیا		
۱۱۶	ملاقات سنا فتنه		
۱۱۶	حریت دیدن خط فتنی و سخن پوشیده شنیدن		

وَمَا جَلَّتْ رَحْمَةُ الرَّحْمَنِ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ

الحمد لله على احسانه كتاب فيض الانتساب مصنفه جناب حضرة قدوة الكالمين
زبدة العارفين خلاصة خاندان معظوي نقاده وودمان مرتضوي واقف اسرار شريعت
كاشف استار حقيقت باهر مظهر لقيت سيدي سندی بلجائی وداوائی مرشد المسترشدين
فی الدارين حضرت سيد شاه ابوالحسنين احمد نوري الملقب ميافنازي سجاد برکاتيه بهرام
بظلاله العالي الموسوم به

سراج العوارف فی الوصایا والمعارف

۹ . سنه ۱۳۰۳ هجرى

درين ايام هيئت التزام
بحسن سعى وانتظام بالاكلام حافظ سراج الدين - محمد ذاکر نام تاجر کتب
خطه هایون بدایون خادم مصنف کتاب بنام عرف بغرض استفاده طالبان راه
عرفان و سالکان طریق ایقان باهتمام منشئ محمد آغا جان کنهوی مالک هتم

وَكَيْفَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ الْيُوقِنَ وَيُوقِنُ كَرِهِيهِ مِثْلَ نَجْمٍ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2432

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوتى سراج المعارف - في قلوب اهل المعارف - فافصح سبل الدين - لمن تنورت
 عيونهم بدليل اليقين - وجعل الشريعة منهاج المستدين - تنضام كل دو نها شبهة الملحقين - حول الحقيقة
 الحققة لطنا وظهرا - عين الشريعة وردا وصدر - فصار الابواب وودها مسدودة - وكل حقيقة تروها زائدة
 مروءة - وجعل بفضل سبيل السلوك - توصل الملوك - الى مجالس الملوك - وزين التصوف
 بزین الاتباع - وحی حماه عن شین الابتداع - فخص نعمة القرب والولاية - اهل السنة والنقمة
 والهداية - فبهم يقين - وبنورهم يهتدي - ومن اتقى اثرهم فلن يهلك ابدأ - جعلنا الله سبحانه بهم عند
 من الفائزين بجنات عليم العرفان واليقين - وافضل صلوات الله واسلم تسليما - الله الذي
 تسميات الله والى بركات الله على خير خلق الله وصلاح افع الله ومعدن رفق الله الذي منه بدى الخلق
 وعليه انتهى - وبعرف اليه انتهى بل منه ظهر وفيه لطین وتبجى وفيه كل وفيه الكمال في الكمال الى الكمال
 وعليه الكل - وهو الكل - به فاض الجود - واستفاض الوجود فيجوده انعمت اتمار الشريعة والطريقة - وهو
 اوقت اشجار المعرفة والحقيقة - وعلى آله الكرام - وصحبه النظام - واولياد امته السادة الكاملين - والحمد لله

القادة العالمين - لاسيما على مركز دائرة الولاية - وقطب مدار العرفان والهداية - المحيط بطريقها
 والاند لقبرتها - الذي منه فتوح وبه تختتم - وعليه ترو ومنه تقسم - فلا ولي في الكون الا هو محتاج
 اليه - ومتاوب في سره من يديه - صاحب قدم علت في التمكن - اطلت الاعناق لها خاضعين
 سيدنا دمولانا غوث الثقلين - وغيث الكونين - وغياث الدارين - من حيث الملوك والاولياء
 وفرو الاصفياء - القطب الرباني - ابي محمد السید الشیخ الامام عبد القادر الجيلاني رضي الله تعالى عنه
 وارضاه - وحشرنا في حرمه يوم نعم خدامه في ظله وجماله - وعليه نعم - وبهم ولهم - ما طلعت طالع
 في مطالع القلوب - وشرقت شوارق الانوار من مشارق الغيوب - آمين آمين يا ارحم الراحمين
اما بعد ميگويد فقير **سيد الوكيلين احمد نوري** ملقب به سيان صاحب برهان
 قادري برکاتی جشتي نظامي ثبته الله تعالى على الطريقة اسلافه الكرام ورضي عنهم وعنه بهم الى
 يوم القيام که دنيا گذشتنه وگذشتني ست وکار باهي قیوم دشتني نه که راشيت خوش گوار
 حيات بکام جان ريخته اند لاجرم روزے ساغر تلخ مرکش نيز چشاند - سوار احب وکام ذکره
 فان احب احب الله تعالى لقائه وان کره کره الله تعالى لقائه وذلك حين الغرغرة انجر به
 الصادق المصدوق صلى الله تعالى عليه وسلم في الاحاديث الصحاح - پس واجب فتا و تبرئ
 تلاش چیزے که آن تلخی را بر وشيرين تراز بر شيرين نيايد و هنگام غرغره به لقای سولی تقدس
 تعالى سخت آرزو مند فرمايد چنانکه تشنه بنده در شدت توز و تشنگي و زش سموم
 به آب خنک سر خوشگوار شيرين بلکه از نهم شيرتر که چون انجبین باشد حکم حديث حضرت
 احدث جل و علي نیز لقای اين بنده را دوست دارد و هر که لقای او محبوب و مرضي خداوند
 عز وجل شد ناگزير اما کن جنت و ملائک محبت بلکه خود حضرت رسالت عليه افضل الصلوة
 والتهيم به لقائه او سرور و شادمان شوند از نهايت مین معنی متر حديث اشتاقت النجاة
 الى الرجة و حديث ياليتني رايت اخواني يديرا آيد و انيکار ز نهار سين نشود و تا قلب از عقال
 زانکه صاف و منزه نبود که در حديث ست اهل البدع شر الخلق و الخليفة و در حديث ديگر

اصحاب البدع کلاب اہل النار چگونہ روا باشد کہ حق جل و علی و محبوبان او و نعمت در مہمہا میں بتائیم
 لقاحدترین جہانیاں یا سکی از سگان جہنم را دوست دارند و العیاذ باللہ تعالیٰ انہو محالست پس
واجب اول نصیح عقد مطابق نہین بہیہ است و جماعت آید کہ حق منحصر در است و ہما اولیا از کمال الاولیاء
 سیدنا صدیق اکبر و امام اولیا سیدنا علی رضی اللہ تعالیٰ عنہم تا این زمان و از نبوت تا عصر
 حضرت امام مہدی و بعد ان ہمہ برین مذہب بودہ اند و خواہند بود و کیف لاکہ من فارقی جماعتہ
 شہداء قد طلعت ربقۃ الاسلام من غسقہ ناسعا و تمندان بہو اسے خودشان مخالفت جماعت اہل سنت کنند
 و باز بنا بر خودی و ہم از سنت زند و طرفہ آنکہ جو اسے و حواشی خویش و انما یکہ طریقہ اولیا کرام و مشایخ عظام
 ہمین سنت کہ ما بر ایم و انچہ کتب و خطب از ایشان در موافقت علمائے سنیان منقول است
 ہمہ بر ترقیہ و زمانہ سازی محمودست تعلیم آنہا و خلوتہا بر خلافش بود ایان خود مبتلا بہ منافقان باشند
 و اسلام سو گند بخت و جلال خداوندی کہ ما و مشایخ ما و سائر اولیا کرام در ظاہر و باطن و خلوت
 و جلوت ہم بر مذہب اہل سنت و جماعت بودہ اند و ہستیم و خواہند بود و ہمہ برین مذہب و ہمہ برین مذہب
 و ہمہ برین ہر آئین حقہ شوبم انشا اللہ تعالیٰ ہر کہ غیر این از ایشان نقل کند کذاب و منقرض است
 ما و مشایخ ما و جملہ اولیا و در دنیا و آخرت از و از انتر اسے او نیز از و نیز از ہزاران
 ہزار بار نیز از ہم الالبیلغ الشاہد الغائب **واجب دوم** اعمال جوارح با اعمال
 صوالح و اتباع شریعت و اتقائے سنت کہ ہر را ہے کہ ازین راہ مخالفت و برکشت
 لا و اللہ نہ لبس و خدا کہ لبس و شیطان است

ترسم نہ رسی کبے اے اعرابی کاین راہ کہ تو میروی بہ ترکستانت
 محالست سعدی کہ راہ صفا تو ان رفت خبر در پے مصطفیٰ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ بارک و سلم خدا تا ترسان با خواے شیطان بیباکیہا و زند و ہست
 رافضول و بی ضرورت گیرندگان آنکہ حقیقت خلاف شریعت است یا شریعت آنکہ وصول
 چون واصل شد شریعت چہ احتیاج جواب این نایاگان بہ ازان توان گفت کہ حضرت سید

سید الطائفة حمید بغدادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود چون اور گفتند اینجا قومی گویند
 شریعت از بهر رسیدن است تا که رسیده ایم بشریعت چه کار فرمود آنکه رسیدن گفتند
 راست گفتند اما تا کجا تا جنهم والعیاذ باللہ تبارک وتعالیٰ واجب سوّم تخلیه باطن
 از عادات رزیه و تحلیه جمالش باخلاق جمیله کم فہمان دانند چون نماز و روزه کردیم احکام
 شریعت ہمہ بجا آوردیم و ندانند کہ شرع مطہر چنانکہ نماز و روزه فرض و ریاض و ناهرام فرمود
 ہمچنان اخلاص و تواضع و وفا و صف و غیرہ باخلاق فاضلہ فرض و ریاض و تکبر و غرور
 و غش و غیرہ عادات رزیه حرام علم و عمل اینہا نیز جزو اعظم از شریعت و اتباع او
 آن سیکے رو بچو ارج ظاہرہ دارد و این دگر بسر بر باطنہ ظاہرہ و باطن سرور و راتبار یا نہ شرع
 تشفی نکنی ز نہار کہ دم از اتباع شریعت نہ زنی. واجب چہارم تصفیہ سر از غیر
 خدا کہ اقصی المراتب و منتہی النہایات است حصول ہیچینی را راستہ نہادہ اند کہ نامش
 سلوک است و بمقامی میرسد کہ نقبش تصوف متغزین علم و مرکز دائرہ اش ایمان
 یک سخن است کہ باو ایمان است اعنی مراعات دقایق شرع و تخلیہ قلب از ہایائے شرک خفی
 کہ در حدیث اورا نہان تر از رفتار مور فرمودہ اند تمامی علوم سلوک بر تفاوت طرق و تنوع
 اوضاع شرع ہمین یک کلمہ صاحب جو اسع الکلم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است کہ الشکر الخفی
 سن و بیت النمل تابدانی کہ شرع مطہر محتوی بر ہمہ علوم است و ہر چیز بدین از دست
 باطل و مذموم است بقیہ ان آزادی پسند نفس و شیطان را در قید و بند بنگ زد و بچو
 کردن و موے ستر تا بکمر رسانیدن در شیش تراشیدن و حریر پوشیدن و فرہار شدن
 و رقص فواحش دیدن را سلوک گرفتہ اند و استہزایہ شرع و تحقیر و عدوت علماء
 شرع و اعتقاد حلول و اتحاد و لغوہ الی انما الہ رکمال تصوف بوقت صبح شود و بچو زو
 معلوم است ہد کہ باگہ بانہ عشق و شب و بچو زو فقیر درین جزو زمان بحالت بچو ہموم و اکام
 و تراکم اقسام استقام ہر اے یا دگار خود و تذکیر لیس ماندگان و متوسلین خاندان

بطور انموذج کتاب مختصر شریعت بر هفت لمعه در وصایا و عقاید و تصوف و سلوک و فقهیات
و اخلاق و قوانین پرداخته و بلحاظ تاریخ بنام **سراج العوارف فی الوصایا و المعاد**
سمی ساخته و المثل من لهدی تعالی ان یجعله خالصاً لوجه الکریم شیعینی به وقار و دکانته

و الناظر فیہ یوم لایفیع مال و لا نبول الا من اتی الله قلب سلیم و صلی الله تعالی علی سیدنا

محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین و الحمد لله رب العالمین

لمعه اولی در وصایا

اعلموا ایها الاخوان - که فقیر اسفیر آخرت در پیش ست بلکه قریب رسید لهذا حب
سنت نبوی علیه التحیة و الثناء و هم به تقلید اسلاف کرام و اباء و اجداد خویش بوصایا و احکام
و دل از دنیا بے دلی برداشتم و از جمیع معصیات و کسایات توبه کردم و آینده مادام
حیات اجتناب و زریتم او تعالی جل جلاله و عم نواله توبه فقیر قبول فرموده بخشد و به طفیل
مرشدان طریقت عالیه قادریه مراد محبان مرابیان مزد - و براتب علیا و مدارج اولیا رسا
و بجز ارقدس انبیا و صدیقین و شهباء و صالحین جای قرار و در حسن او لنگ رفیق

امین یارب العالمین نصیحت و وصیت اول آنکه بعد قبول ایمان و اسلام بر بند
السنن و جماعت استقامت کنند و بر مسلک حنفیه و مشرب قادریه ظاهر و باطن خود
را از رسته و پیر رسته و از بد - یعنی ظاهر بشریعت غرا و باطن لطیفیعت علیا موافق سازند
و در شریعت تسبیح امام اعظم ابو حنیفه کوفی و در طریقت تسبیح حضرت غوث الاعظم جیلی
رضی الله تعالی عنهما باشند و متابعت و انقیاد جمله احکام اسلام بر خود لازم گیرند - و در
ادب علماء و فقره کوشند و خدمت خالقه و درگاه سبحا آرزو و حاضری مساجد بر
نماز جماعت اختیار کنند - بالخصوص در ادب الدین و شیخ طریقت و استمداء علوم دین
و اولاد ایشان باقصی غایت کوشش نمایند و شیخ طریقت خود را افضل از همه شیوخ
طریقت زمانه در حق خود بدانند و خود را از همه خلق الله ذلیل و مبتذل تر شمارند - و مدام

تواضع و منکسر مانند و و هم آنکه بعد از متابعت شریعت مصطفوی چه در اقوال و چه در افعال
و مواظبت بر احکام طریقت بر دست پیر می رسیدند که در و سئمه شراط بنده یکی
مسلم سنی المذهب و و هم مستقیم علی الشریعت رسوم صحیح المسلك یعنی در اسلام مذہب
الطہانت و جماعت و اشتہ باشد و لظاہر یا بنده شریعت و در طریقت مرید خلیفه شیخ
صحیح السلسله باشند آنکه بغیر ارادت و محبت و خلافت از شیخ خود بخود بلا اجازت مرید
بمیکند و مریدان را از راه فریب و رسلك ارادت آرد۔ اللهم حفظنا من سوء اعمالنا
پس واضح باد که بعد حصول بیت بر سئمه این شخص که صفات و گذشت بخود و چند عیام پذیرفته
به مجاہدہ باطن متوجہ شوند و بعد حصول نسبت این راه منصب استخلاف حاصل کرده اند
بیاد الهی مشغول باشند و از خدا بجز خدا طلب نکنند چون خدا را یافت همه اشیاء را یافت
چه با سویی الشریعت نیست و هر چه که هست همه اوست یعنی تنها همه اوست الا کل شیء
ما خلا الله باطل پس طلب غیر مبینانده و لا طائل و یک لمحہ و یک آن از یاد او تعالی
غافل نمانند و و می غفلت رواند از دوزخ و در فرصت ندهند تا که فرصت نیابند و و هم آنکه
بیت بجز خاندان خود چه از اولاد شیخ خاندانی خود که خلافت از ابجد خود و اشتہ باشد و چه
خلفا شیخ خاندانی خود بجای دیگر کنند بهر حال علما شیخ خاندانی خود حتی الوسیع و الا لکن
نگذارند و بجز پیر خود با پیران اقران و امثال دیگر درین کار سر و کار ندارند و باغ مراد حاجت
سر و دست برست و شمشاد خانه پرور را از که کمتر است۔ ای پسر چون شرف بیت حاصل گرد
پس پیر دیگر رجوع مکن مشو تا هر جای مشهور نشوی۔ الا ماشاء الله زیرا که الفروقات تبسیح
المخدرات اگر چه این وصیت حسب مفهومش عام است مگر خصوصیت با اولاد خاندان بر کاتبه
مار هر وید دارد و چه اسم آنکه در حصول علم دین بقدر ضرورت از کتاب سنت و جہد یلغ
نمایند و اینکار را بجله امور مقدم دارند بعد در طریق باطنی قدم نهند زیرا که صوفی جاهل غافل
بمسلم سخره شیطان است و محض میچکاره و ناقابل قبول علاوه ازین آن ترقی مدارج و

ترفع معارج و درک فواید که عالم را درین راه حاصل میشود جابل را از ان نصیبی نیست آن تخیلات
 و وقایع که سالک با علم را میسر شود میعلم را از ان چه نصیب الا ماشاء الله استاید که او تعالی
 از فضل خود بنواز و بر مرتبه اعلی رساند و از صاحب علم هم مرتبه بلندتر سازد و محال نیست مگر
 نادر الوقوع است و النادر کالمعذوم اللهم ارزقنی علماً نافعا و فحماً کالطاهر فانما اولاد التملکینی
 بالجهالة و الغفلة انک رب عالم و انا عبد جابل غافل بر محنتک یا ارحم الراحمین مناسب بنیقام
 حکایتی بیاد آنکه تحریرش مفید بنماید از زبان فیض ترجمان جدی و مرشدی حضرت سید شاه
 آل رسول احمدی قدس سره الغریر شنیده بودیم که روزی در شهر حضرت محمود و وحشی
 رحمة الله علیه درویشی وارد شد که نسبت قوی و عالی خوب و دشت چند آنکه گروه کثیر از اهل شهر
 معتقد کمالاتش شده لبسولش رجوع آوردند بالاخر مردمان شهر صاحبزاده را شورا نیند
 که این درویش در شهر را بایان چر آورده و مردمان شهر را چگونه بر کمال خویش رجوع میکند اکنون این
 را شهر بدر کردن مناسب است این مشوره نموده صاحبزاده را آماده کردند و همراه خویش بردند لیکن بوجه کمال
 آن درویش تازه دارد و تیج قدرستی بر آزارش نیافتند و صاحبزاده در آنوقت صغیر سن بود و درویش
 شورا نیند مردمان شهر مخالفت درویش اختیار نموده بودند لهذا آن درویش صاحبزاده را پیش خود
 طلبیده مهربانها نمود و الهافا فرمود نصیحت کرد که بابا اتول علم بخوان بعده دعوی فقری کن چرا
 که عابد جابل منخو شیطان است و چونکه پیشوا س عالمی شدن صاحبزاده را مقدر بود لهذا
 بر نصیحت آن بزرگ عمل کردند و رسیدند بدرجه که رسیدند **چشم** آنکه که اگر اهل
 او تعالی نظر آید دست شما و دامن او با و س به نیاز پیش آیند و خلعت
 او را سعادت کوین دانند لیکن بهوشیاری تمام و آگاهی تمام درین مقام قدم نهند
 چرا که درین زمانه اصلیت این امر مفقود است و نصیحت ظاهریه موجود بچرب زبانی و غیرین
 بیانی کسی فریفته نشوند که این گروه در هر وقت اعراض الکبریت الاحمر بوده اند پس باید که
 در دامن ترویر کسے گرفتار نشوند و بگوشت عافیت نشسته بعبادت الهی پردازند

و واردین و صادرین را به نان جوین حسب مقدار خود و متوافع شوند و خد متکاری نمایند مسائل
 راحتی الوسع محروم گردانند و بکار ذاتی خویش به کسی از اهل دنیا چای پوسی و تملق و لجاجت
 نه نمایند که سازنده کارها کار ساز است مگر بر بسے کار دیگران خصوصاً برادران دینی و یقینی خود
 باین کس لجاجت و تملق و چای پوسی نه نمایند و حتی الوسع و الامکان دران سماعی باشند و خود را
 دران کار مضرت و نقصان نمی رسد تا هم از ان در گذر نکنند که حکم چنین است و شمار برادران را
 درین امر بیعت بیج و بال و نکال نیست **ششم** آنکه بعد از اطلاع بر مضمون آیه تشریف
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که همین آیه وصیت جامع و مانع گشت ما بود بنا بر اصلاح خصوصیات
 و رفع تنازعات مقدمات به محکمه عات حال رجوع نه شود بلکه به کتاب الله یعنی قرآن شریف
 و سنت و شریعت رسول صلی الله علیه و سلم که حدیث و فقه و اصول و تفسیر است رجوع نمایند
 و بران عرض کنند و بسوی او و سازند چنانچه بعد آیه مذکوره در آیه دیگر آمده که فردوه الی الله
 پس رجوع و رد بشریعت مصطفوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام واجب المصل
 و عین ایمان است درین فکر و اندیشه بودیم که دلم با من عتاب کرد و جانم بیج و تاب خورد
 بقول مشهور که خود را نصیحت و دیگران را نصیحت - ای کار و سیاه تو چه ستم کرده که با دیگران
 به نصائح پیش می آئی و خود را از ارباب نصائح پذیرفته غلغلک نمید و نصیحت با وج افلاک میگردانی
 اینهمه سر بسوز و سوسه شیطانی است که در دل تو جا گرفته و ترا برنید و نصائح می آرد ترا بر نکند
 او اطلاع نیست مباد که تر از زبان رسانند مضمون آیه تشریف بخوان ان یحذر ان یاطم الفیعل و آیه
 لم یقولون لا لا یقولون در زمین خود دار و از شر شیطان دور باش آنچه میبینی همان گو و هر چه
 میگوئی بگوین تا ترا خلق بر همه توصیف و تعریف کنند که تو میبینی نه آنکه برخلاف آن ستایند
 و تو بران تصور راضی شوی که این امر خوب نیست لیکن با اینهمه چه باید کرد و بر فعل ما منکر گشته ایم
 بر قول بگو که شرمساریم اگر پدر خواب و آواره شود تا هم خرابی بسوزد و امیدار دسه گر و هرگاه
 نه نسقم هرگز - و اگر دگنه زوخ نه زخم هرگز نه نویدیم ز آستان کرمیت - زیرا که یکی را دونه گفتیم هرگز

هفتم آنکه بر دین خود چنان سخت و مضبوط باشند که دیگران متعصب و اندرز پر که تعصب در دین
 حق نشان مقبولیت است و محمود و تعصب در دین باطل علامت شقاوت است و مذموم با تقوا
 و سادگن و غربا انس و الفت گیرند و از راه و اهل دنیا و اغنیا بگریزند و اجتناب زنند و افساق
 و فجار و کفره فخره و مشرکین خود را دور دارند خصوص از صحبت و انس فاسق معین و در دین اسلام
 و کافر و مشرک سطلق زیرا که صحبت بدشمال متفناطیس و آهین دارد یعنی صحبت بدسیرت بچنان
 میکشد که آهین را متفناطیس نیز خداوند تعالی میفرماید لا یخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من
 دون المؤمنین برین آیه نیز لایحه عمل دارند تا از ورطه هلاک نجات یابند و از ملاقات اهل دنیا
 و اهل ملوک و سلاطین اگر چه صالح و عادل بهم باشند گریزان باشند چرا که صحبت فقرا
 با غنیا حکم زهر بلابل دارد که بجز در جرحه نوشی هلاک و تباه و دل عارف را سیاه میگرداند بلکه
 عکس قلب دنیا داران هم قلب عارف را زیان رساند الناس علی دین ملوکهم هم ازین جا
 گفته اند و مراد از ملوک علاوه بر معنی معلوم در اینجا بر غایت در حق هر مغلوب نشنیده قصه قضای
 حضرت امام قاضی الانام سیدنا ابو یوسف رحمه الله تعالی علیه که چون ایشان قضای بغداد
 قبول فرمودند حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره یار هدم و هم مکتب ایشان از ایشان که
 ملاقات کردند گفتند و بر ویم میایند زیرا که ترسم که دلم از ان روزی که قضا قبول کرده آید
 از دیدار شما سیاه شود و الله اندرین چه مقام است و چه مقام بر قضای حضرت امام قاضی الانام
 غور کنید که هر سیرت عدل و انصاف اتم الا انال بود و مقوله شیخ معروف رحمه الله علیه ابی که چنان گفتند برین
 تمثیل بمقابل و بیان گفتند باز از روزی که ابو یوسف رحمه الله علیه قاضی شد بطریق ملاقات شیخ
 به او نشان چنین طور بود که وقتیکه می آمدند جای قیام را تا ریک میکردند و قاضی الانام پس
 شیخ نمی نشستند و روزی با و شاه آن زبان از حضرت قاضی الانام قدس سره استدعا
 کرده که میخواهم که بواسطت شما از حضرت شیخ مشرف بسلام شوم فرمودند که امیدوارم که
 قبول فرمایند که با من در ملاقات چنان حال است پس به نسبت شما چه گفته آید بهر حال

عرض خواهم نمود اگر قبول شد خواهم برود ورنه مجبوری است روزی حضرت تاجی قلم شد
 تقاضای برسیل تذکره است رعای شاه عرض نمودند غرض شده فرمودند که ای برادر چرا دپے
 از ارم که لبسته آید از ملاقات شاه خوف سلب ایمان است الغرض بعباسیاری قیل و قال و
 اظهار تشبیب و فراز بیاس خاطر جناب قدس سره اجازت باین شرط داده شد که آمده پیش پ
 شما بنشینند و بواسطت شما آهسته کلام کن یعنی هر چه گوید آهسته بشما گوید و شما باین بگویند و زیاد
 نه نشینند صرف سلام کرده امر ضروری گفته برو و عاقبت باین شرط شاه ملاقات را غیبت نوشت
 حاضر شد بعد سلام عرض نمود که میخواهم که دعوت قبول فرمایند شیخ ابا فرمود و گفت نزد من که می
 مال حلال و غیره جز ترکه پدرم نیست از آن بخورم مراد از فقر کفایت خواهد کرد و در صورت خرم شد
 و باقی ماندن حیات از مال استمداد خود یعنی امام عظم رضی الله عنه که آنرا هم مثل مال پدرم از وجه حلال
 میدانم قرض گرفته گذر خواهم کرد و از آن بقدر قوت لایموت خواهم خورد و این بکفایت و ملاقات ختم
 کرد و شاه را اذن رخصت داد و خود بعبادت مشغول شد ای برادر خدا تعالی دنیا آخرت
 و از آن روز گاهی بسوی آن ندیدم پس مخلوق اسم اطاعت خالق و احببت که بسوی دنیا
 نه نگزیدم چنان بایک که با اهل دنیا اختلاط ندارد و دانش یکرنگ را که براس حق تعالی باشد و شریعت
 عزایان رخصت دهد البته عن الحاجة بقدر حاجت معامله روا دارد که این را دنیا میگویند و خود
 بحقیقت دنیا نباشد مثل جمع اموال بنا بر بد و غر با و مساکین و انصار هم سفر حج و ادای حقوق الله
 مثل زکوة و غیره و ادای حقوق العباد مثل نان و نفقه زن و فرزند و ذوی القربی و الیتیمی و المسکین
 و بقدر قوت لایموت برائے خود که فرض است و جائے واجب و جائی استحب و جای سفت
 و این دنیانیت و نه این را دنیا مانند تحریف دنیا مولانا می رومی چنین گفته است به حیات دنیا
 از خدا فاضل بدن + لے قماش و نقره و فرزند و زن و بیس غفلت را در معامله حق تعالی
 راه ندید که همین دنیا است و حب الدنیا را اس الخطیبات گفته اند بایک که از آن متنفر نشود
 آنکه خلق خدا را از این دنیا بیدار کند که از این دنیا بیدار شود و این دنیا بیدار شود

الرحمن بر جسم الرحمن تبارک و تعالی ارجمو من فی الارض یرحمکم من فی السماء ارجمو انتم محو حق
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین ابن السبیل وزن و گزند و کل سوره و مومن و مسلم و مسلم
 چنانکه او تعالی بران حکم کرده است نگارند و با ایشان به احسان و داری سلوک نمایند و
 خود را از اخلاق حمیده مثل محبت و اخلاص و موافقت و داد و معرفت و احسان غیر بلامال^{بعد}
 مخلو و از عادات مذمیه مثل بغض و عناد و نفاق و عجب و کبر و دروغ و زنا و ولولت و مالکچی
 پاک و منزه دارند تا که صفت ملکوتی پیدا آید و صفت حیوانی و جسمی و شیطانی زایل گردد و از گنا
 صغیره و کبیره و دهر بر صغیره که حکم کبیره دارد محترماند زیرا که فاسق معین در شریعت بدترین و نامست
 سعادتمندانند بقیه خوف سوئی خاتمه دارد اللهم حفظنا من سوء خاتمتنا و از ارتکاب بدعات
 سیئه و محذرات در دین بازماند چه بتدع از فاسق معین هم بدتر است و نماز خلف و حلال نیست
 آنکه فاتحه سالانه فقیر که آنرا در عرف عرس گویند هرگز هرگز به تکلف نکند زیرا که تکلف
 در شریعت ممنوع است و فقیر و داد از تکلف نیست هر چه که مسیری بقدری قلیل از ان حسب تقدر
 خویش صرف نمایند و قروض نشوند و از بلا فقر و تشویش و اندر انجامی در عرس بجز تلاوت قرآن شریف
 و حدیث شریف و درود شریف و کلمه طیب و ذکر اندک خیر دیگر از بدعات نباشد یعنی چنانکه فی زمانه
 مروج است هرگز هرگز نکنند مثل کثرت روشنی فضول و آتش بازی و خرامیر غیر مشرعه و احضار
 قوالان بنا بر استماع نا اعلان هرگز هرگز رواندارند و همچنین از دیگر اصرافات بیجا بمصدق مخلو و
 اشتمال و لا تسرفوا انه لا یحب المفسرین اعراض نمایند و چه بیک شریعت بدان رخصت نداده است
 بگذراند اگر چه فقیر منکر سماع بطوریکه قدما^{است} چشتیه رضوان الله علیهم جمعین شنیده اند نیست نگاه
 گاه در مجالس مزارات اولیا و حاضر شده سماع شنیده است مگر چونکه درین زمانه در عامه مواضع
 سماع با شرائط اباحت یافته نمیشود و لهذا مجبوری بجز ترک علایج ندیده زیرا که اهل بیت شنیدن
 سماع در نیوقت پر آشوب منفق و مست و بالقی شرائط هم محدود و پس ترک سماع به ناجاری ضرر
 و واجب مد و رنه عند الضرورت بر اهل رخصت هم بوده است و هر چه که بخواند

ادراد و وظائف خانقاه و درگاه و تلاوت قرآن شریف و درود شریف خصوصاً دلائل انوار
 و حسن حصین و حرز یانی و حزب البحر و اسماء اربعین و شیخ و غیره با موافق معمول خاندان
 برکاتیه مداومت کنند و حاضر فی مسجد نگذارند و پنج وقت نماز به جماعت ادا کنند و به ذکر
 و شغل و مراقبه و غیره کار بندشوند و ازین طریق خاندان برکاتیه اصلاً تخلف نوازند و بطایع
 موافق شرع شریف و باطن موافق صوفیه صافیه خود را داند و گاهی نماز جماعت در روزه رمضان
 نافه نکنند و بلا عذر شرعی اصلاً نگذارند و عظیم و کبریم شیخ خود بلکه جمله اولاد و برادران و قریبای
 و غلامان و هموطنان شیخ بر خود لازم دانند و همچنین بوالدین و استادان خویش پیش آید
 و بر واحسان بالیشان حتی المقدور کنند و دعای ایشان بحق خود گیرند و هر که از خود
 سمر و برگزیده تر بود با وی در گفتار و رفتار مشتقد می کنند الا بضرورت مجبوری بعضی مثلاً
 خوف فوت تکبیر اولی با جماعت و مثل این که در نیجا سبقت در مشی کرده شامل شود و اگر
 غریبی آید و حال خود گوید باید که توجه دل بشنوند و رفیق و ملائت با وی کنند و نفر نکنند
 و چین بر چین نیکنند و غصه با طاعت قریب و از نصیبت بعید مانند سیما از نصیبت خبیث که
 از بدترین گناهان محل سخت ترین و عید است احتراز کلی و از زیارت و **هم** آنکه بایمان و
 غریبان و مسافران و کنیزان و غلامان و ضعیفان و پیران و معذوران و غیرهم به محبت پیش آید
 و بر واحسان نمایند که آخرین وصیت رسول است صلی الله علیه و سلم و بنظر تحقیق بنده و کرامت
 نگیرند و اگر گریزند خود هم شریک شوند و هر چه خود خورند ایشان را نیز همان خوراند و لباس خاندان
 خود بپوشند و آن اینکه اول تمام موی سر حلق دارند که هادت مستمره بر رگهان مار سره بود
 و حالاهم است و کلاه و دپویا قدحیه که هر دو کنار آفتاب یعنی سرد و گوشه اش قدری بشکل لاشه
 میباشد بر سر بندند و خرقة قادریه در تن بپوشند و سید بر کمر بندند و عمامه بر سر چینند
 و از تهنید خواه از سر پیل کشاده کنبین ستر عورت پوشند و دوشه که بقدر و در و در طول باشد
 بصورت ملا در گلوبیا و بنیزند و این همه لباس را سوای آنرا که ضرورت ندارد اگر رنگ گیر

یا ملائکه بی خوش و یا سیاه یا دیگر رنگ سوائے معصوم و غیر عفر که حرام است بمصوغ کرده پوشند
هم نهادن ندارد و بمطالع کتب حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تصوف و سلوک و غیره با شریعات
النس و عبادت گیرند و مناسبت پیدا کنند و اوقات شبانه روزی خود اکثر بان مصروف اند
و در شریعت و طریقت مقلد محض خود را دانند و از دعوی اجتهاد در بیچگونگی هر دو طریقه اینقه زنهار
زنهار و در باشند و در شریعت خفی و در طریقت قادری خود را دارند و مقلد همین حضرت خود را
ورنه انجام ندخواهند دید چرا که انجام ترک تقلید دین او ان همانا الحاد و زندقه است و بر سر
سر و کار به امام اعظم و در طریقت بحضور غوث الاعظم رضی الله عنهما دارند و غلامی پیروست که زنهار
زنهار کند از بزرگوار نیست خالص این خاندان بر کاتبه ما بر رویه بغلامی خاندان غوثیه است
و با همه غلامان سورولی و تک پرورده درگاه غوثیت باب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه است
و حضور غوثیت باب اسرار حلقه جملة اولیاء الله دارند چنانکه ایشان نبی ماصی الله علیه و سلم را بنیای و پیشتان غوث الاعظم
رضی الله عنه را اولیاء ایشانند که آنکه خاتم ولایت بودند چنانکه رسول ماصی الله علیه و سلم خاتم نبوة و رسالت هم بودند
و عتقا کنند که غوث الثقلین رضی الله عنه جملة اولیاء چه تاخر چه معاصرین و چه حاضرین و چه غائبین از بنیان است
بنیای تقوی بنده علی بقره کل ولی الله تعالی و این دعوی حق صاوتی باین کلمات طهره راقب الله
تعالی از جانب ای و حالت صوفی شوشیاری سر بر زود بانها را آن و حالت صوفی و سرکامور و ما دون
بود که علی الاعلان این شان ارفع خود آنها کنند و ما سر بود که هرگز نگردد ولایت از وی باز گیرد
و سلب نماید و آنکه باز متصوف زمانه که بظاهر صوفی و باطن بغی اند لباس صوفی محض بر بنای نمود پوشید
و نفس الامر با صوفیه که هم نیستی نداشته گمان میکنند که این مقوله را رسیدن غوث الاعظم رضی الله
عنه در حالت سر بر زود بود پس معاذ الله هیچ اعتباری ندارد و ولایعوبیه باشد و بالفرض اگر
هم کرده شود پس از لفظ ولی الله درین مقوله اولیاء هم صحر بلکه حاضرین جلسه وقت مراد خواهند بود
اولیاء غائبین ازان جلسه هم داخل نخواهند شد این کسان در نیصورت سبب هیچ ضرورت از تعمیم
تخصیص میگردد و میگویند که در تسلیم تعمیم فضیلت حضرت غوث پاک رضی الله عنه بر فاضلترین ایشان

لازم می آید و آنچه نیست که از متقدمین بعد استثنای انبیاء علیهم السلام که بالاتفاق افضل از همه عالم
اند چه بلا آنکه وجه جنس انفس افضلیت بر سایر صحابه کرام و اهل بیت عظام و ائمه اطهار مشهورین رضی الله
تعالی عنهم جمیعین ثابت میشود و از متاخرین هم افضلیت بر حضرت امام مهدی علی هدیه و علی السلام
که باعتبار اخبار و آثار افاضل اندواز و میگرد پس لازم همانست که اولیاء هم محصور یا حاضرین جلوه وقت
مرا و شوند تا که ازین حادثه غلصتی نجات حاصل شود و میگویم که این اقوال ایشان مروود و اندر محض
سفاهت و ضلالت و گستاخی و بے ادبی - این کسان از ولایت نصیب ندارند و سلسله تا هم در حاکمیت
اینچنین عقیده کا و نه ولایت ایشان سلب نخواهد شد مثل شیخ صنعا و غیره و اگر کسی شبهه کند و گوید که
اینچنین کلمات دیگر بزرگان هم گفته اند پس تخصیص غوث الاعظم رضی الله عنه نمانده - گویم که اولاً
انمیقولم اگر کسی بامر الله سبحانه و تعالی بر سر برزده است و نخواهد شد زیرا که مخصوص بان جناب است
در هیچ نقطه از هیچ عمایه متقدمین و اکابر متعذرین تصریح باین معانی نیست و حال ثقات و عدالت
متاخرین زمانه بمقابل متقدمین معلوم که نسبت ذره به آفتاب هم ندارد و پس چگونه وثوق بر صدق
مقالات ایشان کرده شود - و لوفضای پس بحد توانا ترند رسیده و نه بدرجه قبولیت جمهور اولیاء الله آمده
فلهذا لا یحق حجت و استدلال و وثوق و تمسک گرفتن نیست بخلاف مقوله شیخ ماضی الله عنه که بعد
تواتر مع تسلیم جمهور اولیاء الله رسیده سیما خواهر بزرگ سلطان الهند خواجہ معین الدین حسن چشتی بخیری رضی
تعالی عنه که بالاتفاق از جمیع اولیاء هند زیاده شرف و بزرگی دارند و از همه ایشان و افضل ممتاز
اند چون انمیقولم حضور شنیدند همان زمان بر حضرت ایشان حالتی طاری شد و آن حالت فرمودند
بل علی راسی و عینی - و تمامی اولیاء الله از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال قابل انمیقولم شده اند
و با عتراف آن رطب اللسان بوده و گردن القبا و حمیده اند و اصلاً از آن راه انحراف نوریده اند
پس از تصدیق جمهور اولیاء الله تعالی بالخصوص سلطان الهند افضلیت حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه بر سایر اولیاء بدریه یقین پیوست **فایده** در سند انمیقولم از سلطان هند و از
کتاب تصریح الخاطی مناقب الشیخ عبد القادر از مولفات عبد القادر بن محمد الدین الارطلی بامریغیه

ودر شده السيد عبد القادر زهير بن الله بن السيد عبد الجليل الحسيني الحسيني في بلدة احمد اباد في منقبة
 الحادي عشر في المستفاضة خواجيه معين الحق والدين الحشيتي من النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه ذكر
 قدوة المشايخ وقطب الخلائق امير محمد الحسيني في كتاب لطائف الغرائب عن لسان قطب العالم الفقيه
 محمود نور مصنفه الودود لما قال النوث الاعظم بامر الله قدس في هذه على رقبته كل ولي الله وضع
 جميع الاولياء رقابهم وكان خواجيه معين الحق والدين في ذلك الوقت من الشبان مجاهد ابرار ضايفي
 خارجيل من بلدة خراسان في مجرد اطلاله على هذا الامر الالهي باذنه في تقديم انحاء راسه عن راسه
 ووضع راسه على الارض وقال بل على راسي وكشف الله هذا الحال للنوث الاعظم
 في الحال فقال في حق في مجمع من الاولياء ان النجيات الدين بسوق في وضع رقبته اولياء الله
 احبابه بقبوضه حسن ادبه صار محبوبا بالقدوس ورسوله وسيعطي زمام تقصير الهند في هذا كمالها
 قال رضي عنه الله الملك المتعال وقال مولانا الشيخ محمد جمال الدين السهروردي في سير العارفين
 اجتمع معين الحق والدين الحشيتي مع النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه في جبل من الجبل وصحبت مع
 حضرت سبعة وجميعين لوماع الليالي واستفاض من حضرة الواع الففيض جميع الباطن والكمال
 وذكر السيد ادم التفتبندى في نجات الاسرار انه جرى في مجلس شيخ فريد الدين گنجشكر ذكر
 وضع قدس الشيخ على رقاب الاولياء فقال لين قلت في ذلك الزمان وضعت قدمه على رقبتي
 وبالاقتدار قول علي صدق في لاسخي معين الدين بن الذين ووضع قدمه على رقبته فمنصبي ان
 اتول على قدمه عني وقال الشيخ نور الله حفيد الفقيه الشيخ حسن القطني في اللطائف القادرية شيخ الويلين
 معين الحق والدين الحسيني طلب العراق من النوث الاعظم فقال له النوث اعطيت العراق لشهاب الدين
 عمر السهروردي واعطيتك الهند رضو ان الله عليهم جميعين غزيري ازغزيران خاندان صابري
 چشتي ورجل نذكرة قول بدارورس بافقيه گفت که بنابر استيعاب يعني احاطه کردن اين قول
 كلي جمله افراد جزئي يعني سائر اولياء راجه ما تقدم وجهه ما تخرسواي آنها که مستثنى اند
 چنين يعني از بنوقولم او گرفتار اولي است که از ما تقدم بعد تشاء جمله انبياء عليهم السلام

مع حضرت عیسیٰ علیه السلام که مکرر خوانند آمد و انجیل را بالاتفاق افضل کل خلائق اندر قدم بر صحابه و البیت است
 مثل قدم پسر بر پدر است و از همه بهتر تا آخر قدم بر سائر انیان یعنی معاصرین و متاخرین مثل قدم پدر بر پسر
 یعنی در صورت اول قدم را چنان دانند که کسی پسر خود را از کمال شفقت بوجه سعادت و نیکی بخشد و بر دوش خود
 بر نشاند و در صورت ثانی پسر بر پدر لازم نیاید چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مولی علی را بر دوش
 خود بنا بر پشت شکنجی نشاندند و چنین را بر دوش خود سوار میکردند این مثل اهلین الطباق دارد و در صورت
 ثانی قدم را چنان دانند که کسی قدم پدر را از کمال مرتبت و حریت رتبت او تعظیم و اجلالاً بر سر خود می نهند
 و در صورت البتة تفصیلت پدر بر پسر است و همین تفصیلت و نیچا مقصود است پس ازین تاویل القباحة
 فی تعمیم استثنی مرقوله الیه فی المذکور سیکویم اگر چه این تاویل هم ممکن است مگر حاجتی ندارد و نه آن تعمیم محتاج
 تاویل و تغیر و تبدیل است زیرا که استیجاب و احاطه مقوله مذکور بر سائر اولیا را الله را برای صحت کلام
 لفظ ولی الله در قدسی نه علی رقیه کل ولی الله وافی و کافی است چرا که تغییر این مع عیسی علیه السلام مشهور
 بلفظ انبیاء و رسول اند و اصحاب کرام هم رضوان الله تعالی علیهم معروف بلفظ صحابه و البیت عظام موسوم
 بلفظ البیت و آنکه البیت علی جبر هم و علیهم السلام معروف بلفظ امام اند و اطلاق کلمه ولی الله بر سائر مدعیان
 بعد از ایشان ردایافته و انقضاست بدانکه مسلمانان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم افاضل خود را جزو البیت
 آنجا بنام نه بر دزدی آنجا جمعی را که البیت صحابه رسیدند تا بعین خوانندند و آنرا که بعد از ایشان حج
 تابعین و بعد از آن خواص است را از باب عباد گفتند خواص قوم با سیم صوفیه و تصوف من فرو گشتند و این نام
 بعد از این متین تهری بر ایشان اطلاق یافت و اول کسی که او را صوفی گفتند ابوالمشیم بود پس از لفظ صوفی
 را اینهمه یا خود بخود مشتق شده اند و به آنکه تاویل کرده شود یا تغییر داده شود هم تفصیل بر فاضلتر خود
 لازم نیامد

عیسیٰ علیه السلام سفیهان حضرت محبوب الهی قدس الله تعالی سره العزیز را
 بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه فضل نبند که آنجا نسبت
 است و اینها بصفت اول

لقب پاک حضرت سیدنا عیسیٰ علیه الصلوٰۃ والسلام روح القدس و لقب قدس حضور پر نور سید عالم
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم روح الحق اینجا خواهند گفت حق آنست که مقام محبوبیت بالذات صفت
پاک حضور قدس سید الجویین است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و دیگرے را که از مقام اعلیٰ خطی داده اند
عکس و ظل همان محبوبیت است صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علی لقب پاک حضور والا صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم حبیب اللہ بود نسبت بنفس ذات چون پرتو آوازه قاسی مایان رضی اللہ تعالیٰ عنہ تافت لقب خباب
محبوب سبحانی گزشتند برای سری که بر عارف نهان نیست چون بعد حضور رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
محبوب الهی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز تبارین بجزو شمع یافتند نسبت بصفتش نحو استند احتمال مساوات
با حضور پر نور سیدنا عیسیٰ علیه السلام رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیدا نشود بلکه نسبت بذات کردند که احتمال مساوات
با حضور قدس سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم زینهار راه نتوان یافت چنانکه بر زمینهای ممبرده است
که سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر زمین بالا قیام می فرمود و صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمین دوم گزید
فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمین زیرین چون نوبت به عثمان غنی رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر زمین
بالافت از زمین پر سیدند فرمود بر زمین فروتر بود اگر بر زمین زیرین استند تا تو هم مساوات با فاروق شید
و بر زمین دوم با صدیق اکنون که بر زمین بالا ایم سجس گمان تساوی با سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
نه بر زمین چون صفات نزو صوفیه عین ذات باشند حاصل هر دو نسبت یکی است با جمیع شیوہات
حضرت محبوب الهی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فضل کلی نهادن
جهل عجیب است جمهور و لیاد اگر اتم قدرت اسرار هم بر تفضیل حلیل سیدنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ اجماع دارند
اجماعیات راهیچو ہوسہائی خام توان شکست اینجا نہ کہ بسبب این القاب حضرات عالیہ ہر دو محبوب
رضی اللہ تعالیٰ عنہا را بر صحابہ کرام و اہلبیت عظام رضی اللہ تعالیٰ عنہم فضل نہند کہ ایشان را این لقب
اصلا دار و نشده نہ منسوب بصفت نہ بذات و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و آخر دعوانا ان

الحمد لله رب العالمین

لمعہ ثانیہ در عقائد اہلسنت

بدان - العیزز الصلیک اللہ تعالیٰ کہ صحت عقیدہ اصل کارست و فساد او موجب غضب
 جبار و دخول نار - و العیاذ باللہ العیزز العفار فاسد العقیدہ اگر چہ ابد و از بد ازل از حق باشد
 بے بجای نہ بود و بچو قاصد کعبہ کہ پشت بقبلہ راہ رود و ہر خرید و دود و در تر شود - لہذا واجب کہ لا
 جملہ عقائد خود مطابق مذہب مہذب ہلسنت حفظہم اللہ تعالیٰ درست کردہ مسلم ستی باشد آنگاہ
 متوجہ بہ باطن شدہ گام بہ این راہ نہد چہ عرفان الہی بے اختیار عقیدہ ہلسنت ناممکن
 فقیر غفر اللہ تعالیٰ کہ دین باب رسالہ مختصرہ جامعہ مسمی بہ العسل المہصف فی عقائد باب منتہ المصطفیٰ
 نوشتہ ام - اینجا در نور اولین از منتہن کلیل الایمان حضرت شیخ محقق مولانا عبدالحق محدث دہلوی قدس
 سرہ انتخابی آوردہ سخی چند در نوری چند یا کنیم کتاب از ذکر این اہم الفرائض خالی نباشد
 باللہ التوفیق **نور اول** - حقائق الاشیاء ثابتہ و العالم حادث و ہو قابل للفناء و ہلہ صانع
 قدیم واجب الوجود و احدی قادر عالم مرید کلم سمیع بصیر صفاتہ قدیمہ لا یقوم بذاتہ حادث لیس
 بحکم و لا جوم و لا مصور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا فی مکان و لا فی زمان لا مثل لہ و لا شہید و لا ضد
 و لا ذوالعین و لا ظہیر و لا یخدیغہ تصف بجمیع الکمال منزہ عن سمات النقص و الزوال و ہو مرئی للمؤمنین
 یوم القیمۃ خالق جمیع الاشیاء و مدبرہا لا یجب علیہ شیء و لا حاکم سواہ و لا عرض لفعلہ فاعلمن فاحشہ
 الشرع و القیمہ ما فیہم الشرع و اللہ ملکہ ذو و اجتہ شفی و ثلاث و رباع شہم جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 و کل شہم مقام معلوم لا یعصون اللہ امرہم و یفعلون ما یومرون و کتب انزل علی رسلہا البیوت
 و الانجیل و الزبور و الفرقان و اسماء و توفیقہ و ہو خالق الافعال العبادہ الکفر و المعصیۃ بارائتہ
 و تقدیرہ و لا یرضی لعبادہ الکفر و اللہ یفیل من لیشاء و یرید من لیشاء عذاب القبر للکافر و النافق
 و تنعیم اہل الطاعتہ بما یعلم اللہ و یریدہ و صد ال شکو کبر حق و البعث حق و الوزن حق و الکتاب حق
 و الحساب حق و السوال حق و الخوف حق و الصراط حق و الشفاعت حق و الجنت حق و النار حق و کل
 ما جزئہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اشراط الساعۃ و احوال الاخرۃ حق ایمان الباس غیر مقبول الکبیرۃ
 لا یرجی المؤمن من الايمان اہل الکبار من المؤمنین لا یخجلون فی النار و ان ماتوا بغیر توبۃ ان اللہ غفور

يشرك به ويفضو دون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة ان التدارسل سلاسل البشر
 الى البشر مبشرين ومنذرين مبشرين للناس باحتياجهم اليه من امور الدين والدنيا اول الانبياء
 آدم عليه السلام واخبرهم محمد صلى الله عليه وسلم وعلى جميع الانبياء والاولى ان لا يعين عدوهم كلمه كانوا
 مبلغين صادقين معصومين غير مغرولين - افضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو محبوب الى
 كافة الخلق شريفة اكل الشرايع ودينه ناسخ الاديان امته خير الامم وسعراجهم في اليقظة الى الشفاء ثم
 الى ما شاء الله حق واصحابه خير الامم فضلهم على ترتيب الخلافة والمروءة بالانصاف اكثر من الثواب ثم
 الباقي من العشرة المبشرة ابو عبيدة بن الجراح سعيد بن زيد سعد بن ابى وقاص عبد الرحمن بن عوف
 زبير بن العوام طلحة بن عبيد الله فاطمة بنت اسد فاطمة السيدة النساء
 والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة
 ثم بعدها ملك و امارت وكلف عن ذكر الصحابة الى نجر والمجاهدين على وليصيب ولا تكفر احد من
 اهل القبلة رسل البشر افضل من الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر الملائكة الاولياء
 حق لا يبلغ ولا درجة نبي لا يصل العبد الى حيث ليقط عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على طواها
 والعدول عنها الى معان يدعيها الباطنية المحاد وفي دعاء الاحياء للاسوات وصدقتهم عنهم نفع لهم
اعلموا - ان الله محيب الدعوات وقاضي الحاجات وتجزر الصلوة خلف كل برد فاجرد ذي المسح
 على الخفين في الخضر والسفر استئصال العصية صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها كفر والاستهزاء
 على الشريعة والاستهانة بها كفر والنزل بالكفر كفر والتصديق بما يخبر به الكاهن عن الغيب كفر الباطل
 من الله تعالى كفر الاس من عذاب الله كفر والايمان بين الخوف والرجاء - اعلموا ان الله شديد العقاب
 وان الله غفور رحيم **نور** ١٠ - ماسنيان را اعتقاد النسب كه علم غيب بالاستقلال خاص
 بجانب هي الجلال ست وانچه از وي مر انبيا و اوليا را حال ست بالذات نيست بلكه عطاى
 آن ملك متعال ست و اعتقاد و ابراهيم كه حق سبحانه تعالى همه شياء را مى شنود و هر چيز را
 مى بيند و شنيدن و ويدن او بالانيت - **نور** ١١ - ماسنيان را اعتقاد

که معلوم بجز انبیاء کسی دیگر از اولیاء نباشد گو مرتبه قطبیت و غوثیت دارد حتی که صحابه و اهل بیت نیز
 رضی الله تعالی عنهم مگر زنان و سائر اولیاء الله موسوم باسم محفوظ میباشند و مراد بعصمت مصطفی است
 که حفظ الهی مرایشان را لابدی باشد که تخلف او ز نهام مقول و متصور نماند و بجاییت الهی هیچ گناهی را امکان
 نباشد که در مسرا پرده عزت آنان گردیدن این عصمت در نوع بشر خاص حضرت انبیا علیه الصلوٰه و السلام
 است هر که هیچ فرد بشر را عصمت بهیچ غفلت ایشان ثابت کند یحییٰ است نور هم خبری بهیچ
 اخبار الهی قطعاً صورت یقین است و تصدیق اطمینان حاصل ایمان و دین هر که بهیچ خبری از اخبار ایشان
 منکر شود کافر شود بعد آنکه ثبوتش از نبی ضروری باشد خبر وی چنین نیست و انکار او اگر چه بعد ثبوت صحیح فایده
 اما کفر و ارتداد نیست باز خبری قطعاً حق است و بیچگونه خطا آوردی احتمال نیست بخلاف خبر وی زیرا که
 عصمت ندارد **نور ۵** - ساک را همراهی که در خواب یا بطور کشف و الهام در هیچ واقعه و مراقبه
 معلوم شود آنرا اولاً بر کتاب و سنت عرض کند اگر مطابق باشد یقین داند ورنه از آن درگذرد و باو
 هیچ اتفاقی نکند و اضمحاث احلام و وسوسه شیطانی داند **نور ۶** - بر شخص معلن لعن مکن اگر چه
 مشرک و کافر بود زیرا که حال فائده معلوم نیست اگر بعد موت عذاب الله واجب اللعن باشد خیر است ورنه
 لعن تو بر تو عود کند از لعن بر کافر و مشرک مباح است اما اینجا یقین بر شرک کفر و چگونه آوردی که
 لعنش کردی و می منقطع شد پس ترا که خبر داد که فلان بر شرک و کفر مرد جز اینکه از دل خود بیگونی این
 چه اعتبار پس لعن بر شخص معلن سخت ممنوع است مگر کسی که موت نشان بر کفر یا ضلالت او رسیده
 علیه الصلوٰه و السلام معلوم شد بلیس و ابولهب و فرعون و هارمان و امثالهم و پس اللهم
 احفظنا من اللعن و مشرک امین **پارا ۱** - که معنی لعن نیست ای بار خدا یا فلان را از رحمت خود
 دور دارد بجهت محض کن که او را در رحمت تو هیچ نصیبی در آخرت نباشد و همچنین دور
 از رحمت نیست مگر مشرکین و کفار را پس در صورت عدم علم به خاسته که مومن مرد
 یا کافر چگونه در لعن جرات کرده شود **نور ۷** - بارکان اسلام خود را
 بسیار یعنی نماز و روزه و حج و زکوة ادا کن و به عفت پند...

اهل سنت و جماعت محکم بے باش کہیں یک فرقہ از عقائد و سنت ملت ناجی ست باقی ناری اما عظم
 ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ را پر سید ندکہ علامت اہلسنت و جماعت حبست - فرمود
 ان افضل الشیخین و محب التعمین و تری السج علی التعمین - یعنی فضل حنین از فضل شیخین کمتر است
 بے نقصان و قصور و محبت شیخین با محبت حنین برابر بے تفاوت و قصور - بکذا افادہنا الا
 سیدنا سید عبد الواحد قدس سرہ فی سبج سناہل - نور ۸ - برین
 ہمہ اہل حق را اتفاق ست کہ تاجی انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ والسلام پیش از نبوت نیز از کفر
 و شرک و کذب و زور و مہوم بودند و بعد نبوت از تعدد سر کونہ مصیبت اگر چه منیرہ باشد و وحکم
 رسائی بشریت از سہو و خطایز معصوم اند صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہم جمیعین نور ۹ -
 ہیچ ولی بہر تہ تیغ نبی نہ رسید و نہ ہزار رسد و نہ توان رسید اگر چه قطب الاقطاب و غوث و صدیق
 باشد و ہیچ مکلف پیش از موت از تکلیفات شرعیہ از ادخا ہد شد اگر چه نبی و ولی و مرسل باشد
 چنانکہ آیہ و اعد ربک حتی یا یتیک الیقین ازان خبر سید ہدیر کہ علما روین اینجا یقین را بمعنی موت
 گرفتہ اند کہ بعد موت آن یقین می آید کہ موجب ازادی میشود و از تکلیفات شرعیہ انسان را نجات
 میدہد و صوفیہ صافیہ ہم و عقائد خلاف علما ظاہری باشند بلکہ اعتقاد بجلہ عقائد اہلسنت شرط اول
 تصوف دانستہ اند و انانکہ بعض جہلای متصوفہ گویند کہ انیمقام یقین اولیاء را در حیات ہم حاصل
 میشود و از تکلیفات شرعیہ آزاد میکنند و سوسہ شیطان است ناشی از محض سفاہت و جہالت و ضلالت
 و خود بینی و خود نمائی و خود رائی ایشا کہ قول ائمہ سلف گذاشتہ بر مشورہ شیطان عمل نمایند و زندقہ
 میشوند و از روزہ و نماز و غیرہ ارکان اسلام خود را مستغنی دانستہ ترک میکنند و در اہم ضلالت گرفتہ میشوند
 بین نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل کل مخلوقات بود چہ بلائکہ و چہ چون دہانس از ہمہ افضل و اکمل و اعلیٰ
 و اولی است با وجود چنین قربت و فضیلت در حیوۃ دنیا از تکلیفات شرعیہ معافی نخواستہ دیگران کہ
 نسبت ذرہ با قباب ہم ندارند چگونہ انجین لان زنند و خود را بچو مجاہدین از زمرہ آزادان پندارند
 اللهم احفظنا من شر الشیطان و سادسہ بر جتک یا جم الراہین نور ۱۰ - جملہ ملائکہ چہ سماوی

همچو جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جملة عرش و کرومین و اسمعیل سردار سمائی دنیا و دیگر ملائکه که شمار آنها جز حق سبحانه تعالی کسی نداند. و چه عرضی بجز کرام کاتبین و ملائکه حفظه که همه حفظ انسان از جن و بلایا مامورانند که آنحضرت علیه السلام فی القرآن العزیز بقوله و له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله همه با از هر گونه گناه معصوم اند لا یصنون الله امرهم و یفعلون یا یؤمرون و آنچه از حکایات باروت و ماروت و عوام مشهور و در بعض تفاسیر مذکور است نزد علماء متحققین اصیل ندارد چنانچه اشفای امام قاضی عیاض و شروع آن توان دریافت و آنچه در فصل الکلمات بیاض حضرت جد اعلی شاه حمزه قدس سره ناقله عن تفسیر الزاهدی مذکور است که ملائک و قسم اند - نوری و ناری قسم اول از حصیت معصوم و از قسم دوم معصیت بوجودی آید الخ - این بمنی بران اصطلاح است که قومی از جن را ملائکه خوانند و بر همین محمول است و آنچه از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و غیره می آید که ابلیس از ملائکه بود بآنکه نص قطعی قرآن عظیم موجود است کما من الجن ففسق عن امر ربه -

نور ۱۱ - محمد رسول الله افضل الانبیاء پس بر اسم پس موسی بر قول مشهور علیهم الصلوٰة والسلام پس نبیاء کلهم فضل اند از جمله ملائکه نزد اکثر اهل سنت و جماعت همین مذکور است و معنی فضیلت آنست که ثواب کرامت و قرب الهی زیاده از غیر خود باشند همچنین است و شرح مقاصد و غیره و در ملائکه افضل اند از اولیاء النساء و اولیای انسان افضل اند از سایر ملائکه و در ابالمرشد نیست که اجماع کرده اند و فیه کرامت برین امر که رسول انسانی افضل اند از جمله ملائکه و خلافا کرده اند و در تفضیل ملائکه بر نبیین انسان افضل البشر بعد از انبیاء ابوبکر صدیق است پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین و بر همین ترتیب افضلیت خلافت ایشان واقع شد نور ۱۲ - و افضل النساء اهل المحبة فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه رضی الله عنهن -

و در قسطلانی است که شیخ نقی الدین اختیار کرده است که فاطمه افضل است پس خدیجه پس عائشه و قومی عائشه را افضل النساء گفته اند از جهت حدیث فضل عائشه علی النساء افضل الشریه علی سائر الطعام و قومی خدیجه را که اول من امن است و قومی مریم را بقوله تعالی فضلک علی النساء العالمین ابیج یک از نبی و لیس قاطع نیست و اسلام آنست که این همه را افضل النساء دانند و در تفضیل

با همی آنها سخن نزنند نور سوا انا که میداند که فضیلت بر ترتیب خلافت است غلط است بلکه
 خلافت بر ترتیب فضیلت است و همچنین واقع شده یعنی هر افضل بر غیر خود در خلافت تقدم
 شد بدلیل آنکه فضیلت ایشان بهین ترتیب در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مستحق بود
 حال آنکه در آن زمان هیچ یک از ایشان خلیفه نبودند پس چون به ترتیب معلوم بعد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم خلیفه شدند ظهوریست که خلافت به ترتیب فضیلت واقع شد نه آنکه فضیلت به ترتیب
 خلافت باشد که لا یخفی فافهم اللهم حفظنا من سوء اعمالنا نور هم ای ما بین استنادهای
 که کفرست همچنان احکام دین را استخفاف نمودن چنانکه ناقصان بر رئیس و عامه می خندید
 نعوذ بالله من سوء اعمالنا نور هم ای فی زمانه از شروع ۲۹ هجری قمری که آن کار کاش عت
 و تفرقه و انجام او الحاد و زندقه است در هندوستان پیدا شده است که انرا در عرب و با بی میگویند
 منسوب باین عبدالوهاب نجدی که شیعیانی در عرب شریف پیدا شده بود زنها را زنها را با این فقر
 گراه اختلاط کنند و برای شناخت این طائفه تالفه همین یک کلمه که میگویم کافیست این فرقه عم
 نرنگوار و روافض است رافضیان در خدمت صحابه اهل ادبی می کنند و اینان بخد مت حضرت رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم بلکه به بارگاه خدای عز و جل هم بگستاخی و بی ادبی پیش می آیند چنانچه بدست
 خداوند تعالی نسبت ارکان کذب میکنند و علم و صدق و غیره صفات او را اختیاری دانند معاذ الله
 من ذلک استوهای تشیع چه در این فرقه فرقه نبی است ما در ضلالت ابلیس و ختری را و که تا و خیره ماند و با
 خوانند و چون به بلوغ رسیده و خون الهاد از وجوش زرد روی شوی کفر بنید با هم نمیست موسوس کنند
 ازین هر دو فرقه دورتر باید اندک ماران سیاه و غولان راه اندر حق سبحانه تعالی از صحبت چنین کسان
 و حفظ خود را و آیین نور هم احرار عادات ظاهری که در کار بر خلاف جهود و محتار و اگر نیند شلکات
 سحره انسان بالافتن نذر بجه نردبان است اگر کسی که اسباب لار و خرق عادات کرده باشد و آن چند است متوجه
 از راهی که است متوجه است راجع امانت زیرا که سدر و شریعت است مومن باشد یا بر کافر بر تقدیر نیست مومن
 نبی باشد یا ولی از علوم بر تقدیر اول اگر قصدش بر نایب است معجزه باشد و اگر پیش از ظهور است یا پس از آنکه که از وی باشد

و از عوام مومنین معونت و بر تقدیر کفر اگر موافق مراد او باشد استدراج و اگر مخالف آید امانت چنانچه
 مسیله که اب ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دست بر سر طفل که رساند بوی شکایت بر سرش
 آید مرد که دست بر سر طفل نهاد کل شد ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در جاه شور لعاب هن
 اقدس می اندازد هر چه تمام تر شیرین میسازد مرد که در چای شیرین خوی افکند شور شد ملعون شنید
 که حضور اقدس صلی الله تعالی علیه وسلم بر چشمی کور دست نهاد روشن شد مرد که بر دیده عوری دست
 رسانید چشم دیگر نیز آید تشش شد با بچه در امانت و غیره حاجت تمیز نیست که بوجه مخالفت مراد خود
 تمیز نیست همچنان استدراج و محروم را حاجت بفرقه نیست که اگر کسی غلط دعوی نبوت کند زنها خانی
 بروست و ظاهر نشود اگر خود استا و ساحران جهانست همه سحریات و کسیر باطل گردد و چیزی نمودن هرگز
 نتواند آری اگر دعوی الوهیت کند همه بعد ایش بروجه کمال ترقی یابد و عجبها نماید که عقل بنیدگان خیر ماند
 چنانکه دجال را چنین واقع شد نیست اول دعوی نبوت خواهد برخاست و همه استدراجات و باطل شد
 باز با دعای الوهیت پردازد و شعبده ها سازد و آنچه سازد و وجهش پدیدست که حجت الهی به نبوت نبی
 به حجة قایم شود اگر دعوی کاذب نیز دعوی نبوت خارق نماید فرق کاذب و صادق بر خیزد و کار شریع بر هم شود
 بخلاف الوهیت که اگر کسی همه خرق شود و شرق و غرب را بهر اران هزار خرق غریب بگرد عقل خود گواه است
 که این نه اله است و الحمد لله رب العالمین پس اینجا ظهور خوارق بروست و باعث تبلیغ نیست بخلاف
 اول آری فرق و کرامت و استدراج و شوارست اینجا معیار همین است که هر که استقیم بر شریعت عزابینند
 خالق که از وظاهر شود کرامت دانند و هر که از شرع بگردان یابند خوارق او را از قبیل استدراج گردان
 کنند احاصل خارق نه چیزی است که همین بروست و لیاظاهر شود بلکه بجاد ولی هم توان کرد چنانکه ز ساحران
 فرعون واقع شد بخیل الیدن سحر هم آنها تسبی و بر ریاضات شاقه و ترک علالت و دنیا نیز چنانکه جوکیان
 هند و راهبان نصاری و یهود و کنند از مجانبین و مجاذیب هم خرق ظاهر شود بسبب ارتفاع حجب عالم
 علوی که در این عالم سفلی است با مراد تعالی پس شکار شد که همین بطور خوارق اعتقاد نماید بلکه
 مناظر همان استقامت بر شریعت و دوام تعلق قلب بجناب حدیث است و شایان تمیز آنکه بعضی

صحبتش خدای یار آید و دل ز دنیا سر و شود کما سیاتی این فائده را محض نیکی این جمله آوردم تا بدانم
 فهمند و بخطه نیتند و بابت العصمه و پیچا در سه کرامات حضرت جدی مرشدی قدس سره چشم دید
 خود نقل میکنم اول آنکه بعد از بروز نمودن روح مبارک حرکت لبهای مبارک بندگی شد و اجالت
 معمولی شغل اسم ذات بود چنانکه در عالم حیات دنیاوی عادت ساهی بود و با آنکه بپسین سرور بخدان
 برو مال و غیره جدید بلغمی نمودم سود نیاورم بالاخر اول بطور خطره عرض داشتم آنچه عرض شد و ششم آنکه حرکت
 بند شدن بعد وقت غسل باز جهان جنبش لبهای مبارک ظاهر شد باز بطور اول عرض نمودم آنچه نمودم باز سکو
 شد زان بعد وقت دفن نیز چون روی مبارک کشا و بیم باز جهان حرکت یافتیم باز بعد عرض معمولی بند شد
 و علاوه از این اکثر کرامات بطور آنکه تسطیر آن سبب طوالت کتاب است **نور** ۱- بنی آنت که
 حضرت حق سبحانه و او را برای تکمیل نفس خودش وحی فرستد بشرعی تازه خواه بشرع پیشین در رسول آنکه
 او را بعد تکمیل نفس و کبرای تبلیغ احکام الهی به بندگان فرستد انجا نیز تخصیص بشرع جدیدیت مسلمانان
 اعتقاد و آنچه که وحی شرعی جز بحضرات انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام نیابد آری اولیا اگر ام نوعی دیگر از
 الهام سر فراز شوند **نور** ۲- ایمان مشاهده با آنکه نصیب مقررین و ناشی از فضل عظیم و شرف بیست
 اما اینکه ندیده گردند و بجز شنیدن اخبار الهی ایمان آرند این هم طرفه شائسته دار و ولما یابا یوحنا
 ایمان بالغیب عند الله از ایمان مشاهده محبوب ترست ملائکه بر عرش کرسی دلوح و جنت و ملائکه ایمان بالشهود
 و ما را بالغیب حضرت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام را بر ملائکه و تمیز کتب و نزول وحی ایمان بالشهود
 و ما را بالغیب صحابه و اهل بیت را بر حضرت نبی صلی الله تعالی علیه وسلم و معجزات جلیله اش ایمان بالشهود
 و ما را بالغیب اگر چه متأخرین را این فضل جزئی حاصل است اما فضل کلی که عبارت از کثرت ثواب زیاد
 قرب الی الله است نصیب حضرات اهل بیت و اصحاب است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فضل جزئی یا
 فضل کلی تاب مقاومت ندارد و غافقم این سلسله از زبان فیض ترجمان حضرت جدی مرشدی رحمة الله علیه
 شنیده بودم روزی بطور و خط میفرمودند که سرور عالم صلی الله علیه وسلم اصحاب که ام خود را خطاب
 کرده استفسار فرمودند که آیا میدانید که ایمان کدام کسان عزیز ترست عرض نمودند یا رسول الله یا

ملائکه و انبیاء فرمودند فی - زیرا که در حضور و قرب و منزل دمی اند عرض نمودند ایمان بایان فرمودند
 چرا که در شامین خود موجودم باز عرض نمودند العظم عند الله و رسول الله نگاه فرمودند ایمان ان کسان که
 بعدین خواهند آمد و بر او ذوق کتاب نوشته یابند و برو ایمان خواهند آورد و تا اینجا شنیده عرض نمودم
 که عطای این هویت عظمی باعث تفضیل بایان شد یانه همان جواب رشاد شد که بالا نوشته **تور ۱۹** -
 علماء اهل سنت و جماعت را در لعن نیز پذیرفته قول است - یکی سکوت - دوم منع - سوم جواز - سکوت
 مذہب امام عظیم کوفی و متبعان آن امام و الامقام است و همون اسلام و احکم است - و منع مذہب
 امام غزالی و تابعان و است و جواز مذہب امام احمد بن حنبل و موافقان آنجناب است از بنا جزی
 ملا سعد الدین گفتارانی و غیره نیز همین راه رفته اند و هر سه فریق از سنن ان دلس هر کسی که بی کسی
 ازین مذہب ثلاثه اختیار کند بیج نقصان و در سنت او نخواهد شد بدستور مسلمانی شی الذہب خواهند
 و الحق حسن احتیاطی که مذہب مذہب حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه دارد فوق البیان است
 بالفرض اگر انکس تجب لعن است ملعون ملعون گفتن و لعن را و رو و وظیفه کردن فضاقتی ندارد
 و اگر عند الله نچنان باشد تا معاذ الله خوف رجعت لعن است پس عاقل را نباید بکاری افتادن
 که یک پهلوی او ضرری علی و پهلوی دیگر از نفع تهی باز سلسله جواز و عدم جواز خود فقهی است ما در فقه
 مقلد حضرت امام و الامقام خود یکم پس اینجا چرا از تقلید جنابش قدم باز کشیم و خود عداوت و بغض
 منحصر و لعن نیست آخر ندیدی که علماء کافر معین را هم بتعین نام لعن گفتن نفرمودند تا انجام او بر کفر
 یقینی نباشد مگر با کفار حکم عداوت نیست بعضی که سجد الله را با بان مرد و پلید یا مسعود است خدای نیکو
 میداند اما بحمد الله بالعت کار نداریم و نه مؤمن را باید که لعن و فحاش باشد باز اگر کسی لعن میگردد
 گفته باش ما و او را هم زجر کنیم چنانکه شنیدی و الله الموفق - **تور ۲۰** - روزی بین المغرب
 و العصر حضور شیخ خود حاضر بودم و در آن زمان کتابی در عقیده اهل سنت و جماعت نسبت
 حمایین جل و صفین و نهروان جمع نموده بودم بغرض اصلاح پیشکش نظر کمیما اثر فرمود فرمود
 بخوانید - مندی خواندم فرمودند بنحور و رسولوی عبدالقادر سلمه الله تعالی را هم نوبت مطالعہ بن ساله

آمده است یا نه عرض نمودم بلکه استنباط این بحث از مولا یصاحب کرده ام فرمودند که کافیت علم و حاکم
 دمار السبب که بولت سن فرصت آن نمانده است که متوجه باصلاح و تسطیر شویم باز عرض نمودم که خیر
 مختصر درین سلسله ارشاد شود تا حرز جان و ایمان خود و کنم فرمودند - و کف عن ذکر الصعابة الا بخیر
 همین قدر کافیت پس خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت درین هرگز جنگ چنین است که نسبت جنگ
 اهل جمل و صفین حکم خطا و اجتهدای است و نسبت جنگ اهل نهروان حکم فسق یعنی محاربین اول و اجتهاد
 خطا کردند و محاربین نهروان قطعا فساق و طغاة و اهل عصیان بودند باز اینجا نکته بهتر از گوهر است
 خطا و اجتهدای نیز بر دو گونه است منکر و غیر منکر - منکر آنکه انکار آنرا بزیست که اگر خاشاک نشینند فتنه می خورند
 و غیر منکر آنکه بچنان باشد چون خطای امام شافعی رحمه الله تعالی علیه و تحلیل موقوف التسمیه عمدا
 و غیر ذلک من المسائل الفرعیة - پس مولوی جامی قدس سره الشامی که در عقاید منظومه فرمود - ع
 جنگ با وی خطای منکر بود - راست فرموده است - اما ناخفان سخن را از جای بجای برند **نور ۱۲۱**
 مرتبه نبوت و ولایت هر دو محض می است آنکس حاصل نشیونمی محض بنیای الهی میسر می آید و محاسبه و اعلی است هر که
 نبوت کسی گوید یا فست هر که ولایت ابتداء اما محاسبه را بشرط راه ولایت داشته اند غالباً بای محاسبه
 نیابند - و چون یا نبند بجای نیابند بلکه محض و بایبند **نور ۱۲۲** - مرتبه نبوت و رسالت محض
 بر دو انالسان است جن و نساء الفیة از انان نیست بخلاف ولایت که مردان و زنان هر دو شریک اند
 گو درین هم کثرت بر دو آن **نور ۱۲۳** - اعتقاد داریم که سیدنا حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم
 را شل که بمسرو برابر و در جمله کمالات عالیه تشریکش باشد محال و متنع بالذات و خارج از دانه قدس است
 بذا هو الحق فاذا بعد الحق الا لفضل **نور ۱۲۴** - قضا که مراد از حکم باری تعالی است و نوعی است
 مهم و معلق - بهرم واقع شود - کما هو الماد منه - و معلق واقع شود مرتفع گردد از صدقات و غیره
 مثال بهرم موت است که ضرور بوقت موعود خود خواهد آمد - و مثال معلق آفات های درمیانی مثل
 امراض و غیره که از جدد و جهده تدبیر و خیرات و مبرات دور شود و نیاید - **نور ۱۲۵** - قال الشيخ الاکبر
 فی الفتوحات و لما تم یصح اجتماع الصادقین معاً لذلک لم یقیم ابو بکر فی حال النبی صلی الله علیه و سلم

ثبت مع صدقه فافقه النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموطن وحضره ابو بكر لقاني ذلك المقام الذي
 اقيم فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ليس له اعلی منه يحبه من ذلك المقام فهو صادق لكنا
 وحكيم واما سواه تحت حكمه **قوله** ۱۲ - دین زمان مردمان هستند جماعت ز محاورت رافضیان
 وصحت ایشان از حال امیر موی و غیره صحابه رضی الله عنهم سوی ظن میدارند این خود رافضی است
 لهذا مناسباً تا ذکر بندی از جانب امیر موی بیان نمایم و گفتار بقول حضرت محبوب الهی نظام الدین
 اولیاء قدس سره میکنیم که برای صورتی مایه سند کافی و دافی است - در فوائد الفوائد مملووظ آنجناب مکتوب است
 بنده عرض شدست که در اعتقاد و باب موی چگونه می باید داشت - فرمود که او مسلمان بود و از صحابه بود و
 خسر پوره رسول بود علیه الصلوٰه والسلام - او را خواهری بود ام حبیبہ گفتندی رضی الله عنها او خیم رسول
 بود و علی علیه السلام **قوله** ۱۳ - از سعدان المعانی باب هم در ذکر فضل صحابه بر جملة اعم ذکر کردی و نسبتاً
 اعم المؤمنین عائشہ رضی الله عنها و عمارت روضه تبرکه ذکر در فضل صحابه رسول رضی الله عنهم و علی علیه
 و سلم افتاد و بچاره عرض داشت که فضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم بر جملة مؤمنان همین فضل صحبت است بحسب
 یا و صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی و توکل و غیره - بندی مخدوم غلبه الله فرمود که جمله جواب
 درین مسأله است که فاضلترین همه خلق مطلقاً محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد او افضل خلایق همه بسیار در
 اند صلوٰه الله علیهم و بعد انبیا و رسل علیهم السلام افضل بنی آدم است محمد علیه الصلوٰه و السلام و افضل است و افضل است و افضل است
 علیه الصلوٰه و السلام صدیق اکبر بعد از خطاب بعد عثمان بن عفان است و بعد علی قمری است و بعد از آن است و بعد از آن است و بعد از آن است
 و است که خواص بنی آدم یعنی انبیا و رسل افضل از علیهم السلام از خواص ملائکه - و خواص ملائکه چنانکه
 جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل صلوٰه الله علیهم افضل از خواص بنی آدم - و خواص بنی آدم افضل از
 از خواص ملائکه نیست از حسب سنت و جماعت - اما آیدیم بر سر حرف آنکه پرسیده که افضل صحابه
 رضی الله عنهم بنی فضل صحبت است بحسب یا و صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی الخ - چون حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده است - اصحابی کانتم باهم اقدتم باهم - این بر عموم است
 چنانکه برخلافی را بعد از جملة صحابه اند پس هدایت دیگران مقتدا باقتدای ایشان هر آینه

مقتدا فاضله از مقتدی بود و در جمیع معانی پس ایشانرا چنانکه فضل صحبت بود فضل در جمیع معانی بهم بود
 لیکن هر چند ایشان در جمیع معانی موصوف اند چنانکه علم و تقوی و زهد و ورع و توکل و امثال آن اثر صحبت
 و فواید آن بیشتر و بیشتر از همه صفات دیگر است ایشانرا همه با صحبت تنها نسبت کنند نه صفات دیگر چنانکه
 گویند صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس یکی را از اولیاء الله علیهم الرحمة ممکن و جائز که در صفات
 دیگر چه صحبت موصوف کردند چنانکه ایشان اما دولت و نعمت که در صحبت است خاص همین صحبت تعلقی است
 آن کجا حاصل کند بندگی خدا و مظهر عظمه الله چون برین حرف رسید این بیت بر زبان مبارک رانید
 ماه من گز تو مرا کس کنی من چه کنم - سنگ بی تربیتی لعل شدن تواند - اتمی نور ۲۸ - بدانکه مرتبه نبوت
 و رسالت از نبی و رسول گاهی سلب نشود و مرتبه ولایت چنین نیست درین مرتبه سلب ممکن است پس
 ای عزیز بعد حصول ولایت امین نشوی مدام برای بقای مرتبه مذکور کوشش کن تا آنکه از اینجهان بگذری
 و روزه خسران دنیا و الاخرة نصیب شود و العیاذ بالله تعالی -

لمعة ثالثة در تصوف

نور اول در تصوف و سلوک فرق چیست - فرق فقه و اصول است - تصوف مشابه اصول سلوک
 مشابه فقه - در تصوف قواعد و اصول علم شریف باطنی میباشد و در سلوک صرف طریق رفتن راه
 بمجاذه و کاسمه و الله اعلم بالصواب - نور ۲۹ - وحدت بر دو قسم است یکی وجود
 دیگری شهودی - وجودی عبارت است از سقوط شعور یا سوای الله از علم و نظر سالک هر دو
 بقای ذات باری تعالی بعد از فانی جمله سوای الله در علم و نظرش خلاصه اینکه هم در علم یکی ماند و هم
 در نظری نماید یعنی بجز ذات بخت چیزی در علم و نظر سالک نماند و نیاید بیک دیدن و بیک دانستن
 حال سالک شود و نظر او علماً - این انتهای مقام سالک است یعنی سالک با این مقام رسید
 موسوم باسم ولی میگردد - و منی ختم سیر الی الله همین است و همین را مقام لاهوت میگویند که مقام
 چهارم است از مقامات سیر و سلوک قادر به و آئیده سیر فی الله که مراد از آن حصول ترقی است
 در ذات بخت باری تعالی که آنرا نهایتی نیست شروع میشود - و حدیث ما عرفناک حق معرفتک خبر از سیر

میدهند همین است مسلک جمیع اولیاء الله تعالى از قادییه و حقیقیه و سهروردیه و غیرهم رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین. الا شمه ذمه قلیل که بوحث شهود رفته اند و این را تمام ابتدای سالک
 میدانند و شهودی نیز عبارت از همین معنی است الا در آن نفی موجودات صرف از نظر سالک میشود
 نه از راه علم یعنی موجودات ماسوائی الله در علم باقی میمانند صرف از نظر ساقط میشوند و ذات تحت صرف
 در نظر میماند باقی همه مستهلک فانی نظر میشوند نه علما چون حال ستارگان وقت طلوع آفتاب که همه
 ستارگان از نظر غائب شدند صرف آفتاب از نظر باقی ماند. اما میدانند که کوکب را هم وجودی بچنان
 باقیست که از نظر پنهان باشد کس هر چه که بیند یکی بیند ایامی و استن نیست لاجرم درین توحید
 نقصی میماند و ان بقاء موجودات است در علم که منافی فضای مطلق نیست شمه ذمه قلیل قابل این
 توحید شده اند از حضرات صوفیه مثل شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ روزبهان نقی و غیره ما و
 از متأخرین شیخ احمد صاحب سمرندی و اتباع ایشان که نقشبندیه مجددیه باشند همین راه رفته اند
 بلکه بعضی ازین حضرات هم قائل توحید وجودی شده اند مثل شاه ولی الله صاحب محدث دہلوی که
 با وجود نقشبندی مجددی بودن چند مکاتیب درین سلسله مشتمل بر تالیفات کلام شیخ احمد صاحب
 و مکتوبات ایشان که در اثبات شهود بود نوشته شایع نمود و در چنانچه روان مکاتیب شاه صاحب
 مولوی غلام محی صاحب نقشبندی مجددی مرزا منظر جان جانان صاحب که در دور ساله مسبوط
 نوشتند باز در الرواجات مولوی رفیع الدین صاحب و در شاه ولی الله صاحب محدث برادر مولانا شاه
 عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی موسوم بکتاب مغالبات اطنال ظاهر و شائع شد که الی الان موجود است
 و بنابر الاطلاع علیها فلیرجع الیه. پس بنظر انصاف باید دید که از هر دو توحید ترجیح بکدام است از تتبع
 مقالات صوفیه کرام همین توحید وجودی ثابت و مبرهن است و لیس اللهم از قضا منہ نصیباً کاملان بک
 و کرم یا کرم الا کرمین آمین نور سلسله مقامات سلوک قادییه بناسوت و ملکوت و جبروت
 و لا اله الا الله بناسوت را عالم شهادت و عالم خلق و عالم جسمانی و غیره هم گویند و ملکوت را عالم
 امر و عالم ارواح و عالم ملائکه و عالم آخرت و غیره نامند و از جبروت عالم اسماء صفات با شریعی را گویند

ولاهوت را عالم هیت و عالم ذات بحت باری تعالی خوانند سالک را وقت مجاهده سیر می این عوالم
 کردن ضرورت در عالم لاهوت رسیده سیر و سلوک تمام میشود یعنی از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله
 شروع میشود که آنرا نهایتی نیست **لورسم** سیر از همین فی الله تفاضل یک با دیگری گفته می آید و
 همداولیا الله در اصل طریق ولایت یعنی در سیر الی الله برابر اند چنانکه انبیا و علیهم السلام که در اصل
 نبوت و رسالت مساوی اند. **کما قال الله تعالی لا نفرق بین احد من رسله** مفهوم آیه شریفه از مساوی
 در اصل رسالت خبر میدهد همچنین **همداولیا الله تعالی** در اصل ولایت بمعنی مذکور یکی اند مقوله **لا نفرق**
 بین احد من اولیاءه از مساویات ایمان خبر میدهد در اصل ولایت پس از اینجا معلوم شد که تفاضل
 یکی بر دیگری همین باعتبار سیر فی الله است نه باعتبار سیر الی الله زیرا که قرب و ترقی مدارج از زیارت
 سیر فی الله نصیب و میسر میشود پس هر که را سیر زیاده بود قرب و ترقی هم زیاده بود و هر که را سیر
 کم باشد ترقی درجات هم کم باشد عزیزتری چون در مقام زیاده سیر کرده زیاده ترقی از غیر خود یابد
 و درین سیر سوای ترقی درجات چیزی دیگر نیست و آن نهایتی ندارد و این سیر کماهی تمام نشود و در نه
 ذات بحت محدود شود و این منافی نشان الوهیت است ما عرفاک حق متفرک ازین خبر میدهد
 و این حدیث شریف محمول بر معنی ظاهری است نه آنکه از روی تواضع و انکسار وارد شده است
 چنانچه گمان بعضی متصوفه چهل این زمان است اللهم احفظنا من اعدا ج عقولنا **لورسم** - الطلب
 طلبان الخالق و طلب المخلوق - فطلب المخلوق باطل و مردود - و طلب الخالق حق و مقبول آورد
 اند که روزی عیسی علیه السلام جمعی گذشت ایشانرا مشاهده کرد خائف و ترسان از آن هر اسنان
 و رنگ روزد - ماجرا پرسید معلوم شد که از خوف و ترس حالی چنین و چنان دارند از اینجا بر رفت
 و گفت خلق یهرب من خلقی غلظتی از مخلوقی که زیادت باز بقوی رسید ایشانرا نیز همچنین دیدند **استفسار**
 معلوم شد که در شوق نقای جنت بچنین حالت رسیده اند که فردا میسر آید یا نه از اینجا هم کنار که فردا
 خلقی بطلب طلبا خلقی شتابان است و باز بگوید ملاقی شد ایشانرا نیز همچنین یافت **سید**
 معلوم شد که در شوق لقاء الله بچنین حال نادر رسیده اند که سیر میشود یا نه و فردا می آید یا نه **سید**

آیا بحال جهان را می‌طلب خوش مشرف میشویم یا فی عیسی علیه السلام با ایشان به شست و فرمود
 هؤلاء قوم یطلبون الخاق فیهم اهل آن اصحاب جهنم و او انهم این قومی اند که طلب خالق می‌دارند
 بهمین کسان مرا حکم است که نشینم و موافقت کنم او که قال علیه الصلوة والسلام من فی الجلا
 پس بایان را هم مناسب که بصحبت پنجین قوم مناسبست گیریم که طالب مولی اند و دنیا و آخرت بوی
 ندارند - فائده زائده - در اینجا خشنه میگردد که عاصی طلب جنت و نجات از نار - و حصول نهار و دجاست
 آن دامن از بلایا و درکات این در حدیث جا بجا آمده است پس چگونه مذموم باشد - جواب آنست که اگر
 این طلب از امر باشد مضافه نیست که الامر فوق الادب گفته اند و این طلب داخل طلب مولی است
 از آن بیرون نیست زیرا که از حکم و امر است و اتباع فرمان مولی و انقیاد آن داخل طلب مولی است
 و اگر خواهش نفس باشد البته مذموم است درین راه **فهرست** - اگر بر هوا می‌گیسی باشی و اگر بر برکت
 آبروی خسی باشی دل بدست آر که کسی باشی مراد از دل بدست آوردن اینجا آگاهی است
 بنجد ایتعالی و غفلت از غیر و تعالی کلیم **فهرست** - سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را
 از جناب یاری جل جلاله الهام شده که کل طور بین الناسوت الجبروت فهو ملکوت و کل طور بین الملكوت
 و اللاهوت فهو جبروت فمن رضی بواحد منهما فهو عندی من المطرودین یعنی اگر سالک سیر مقاما
 ملکوت و جبروت فارغ شده سیر لاهوت و افرودگشته یعنی در ذات بخت سیر کرد و اکتفا سیر جبروت
 کرده به نشسته هیچ مرتبه تفصیلتی ندارد و قرب بارگاه بدست نیار و هنوز ذات بخت دور است از کمال
 نگویند چه جای که مکمل فکرت کسیکه همین بر ملکوت یا ناسوت یا شکسته نشیند و خود دور تر و دورتر است
 پس لازم است که هیچ یکی ازین مقامات ثلاثه پیشین را نهایت مراد بلکه غایت سیر خود هم نداند و از
 آنجا که منازل باهی بیش نباشد زود بقدر هم صدق در گذشته سیر مقام چهارم که لاهوت است
 بپا و تعالی حاصل نماید نگاه اولین درجه کمال باید و اطلاق ولی بروی درست آید و پیش ازین
 اندر جبر و ولایت بوی بشامد و ترسیده است و ای بر آنکه سیر ناسوتی هم نداند و خود را از اکابر
 اولیا خواند **فهرست** - شناخت اولیا را از خرق عادت هیچ نیست زیرا که مشرب است

بین الونی و غیره حتی الشاگرد الکافر پس سبب تنیاز نشود نور ۹- طریق امتیاز ولی از غیر او
 آنست که بادی چندی بادل سالم و عقل فاهم صحبت دارد پس اگر بیند که از صحبت خدا یاد می آید
 و محبت خداوند تعالی زیاده میشود بداند که ولایت و چون خلافتش رونماید یعنی دنیا یا آید و محبت دنیا
 غالب شود بداند که ولی نیست زیرا که القلب مرآة القلب هر چه در قلب او بود همان منعکس گشت و صورت
 ثانیه گو ای بر تلوث او داد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که تقایم ایشان موجب یاد کرد
 حق باشد نور ۱۰- صورت اهل شرع و سیرت اهل طریقت و اری تا نجات اخروی حاصل شود-
 نور ۱۱- حضرت مرشد مرشد ماضی الله تعالی عنهما میفرمودند- فقیر صورت سه وجهی است بی شرع
 و دیکه تو بلیوت- و یا فقیر صورت دیکه و بجهنا نهین بے شرع دیکه و ملنا نهین یعنی فقیر صورتی را در لباس
 وضع و غیره چیزی بر خلاف شرع بینی با و میا خیر و هم میا ویز- چوانی که زیر نقش حسیت اگر کاذب است
 صحبت با او فریاد و اگر صادق است جدل و خصومت ضرر دارد- نور ۱۲- بعضی چهل از مقصود گویند
 که شریعت را بی دیگرست و طریقت دیگر پس ما را که صوفی هستیم شریعت چه کار- ای سفیهان بشنوید و
 بهوش باشید برای هدایت شما میگویم- یرحمکم الله و یرحمکم الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم حامل و مقام
 بود و از بارگاه اهل جلال بنا بر هدایت مرغان و تکمیل ناقصان و دنیا آمده حق هر دو با حسن وجه ادا
 ساخت یکی هدایت با احکام نبوت است و دیگر تکمیل ولایت احکام نبوت خود ظاهر است مراد از تکمیل
 ولایت کثرت محبت خدا تعالی در دل مخلوقات پیدا آوردن و خلق را بحضرت قرب خالق بردن- پس
 اول اهلیم اسلام میفرمودند و بر احکام شریعت استقامت می دادند- من بعد برجه ولایت می رسانیدند و آیا
 همه بر خلاف این نیز عمل فرموده اند یعنی مسلمان ناکرده یا از احکام شریعت بر کران داشته بدرجه ولایت
 سرافرازی بخشیده اند لا والله هرگز چنان نبود و نتوان بود پس طالب خدا را از انشال احکام خدا ناگزیر است
 بکوش بهوش بشنو شریعت شجرت و طریقت ثمر و ثمر بے شجره یافته نشود و اگر چه عکس ممکن است مگر ناقص
 باش بسیار و خنان که ثمر ندارد و با معنی از شجرت بر نیانند- آگاه باش و خبردار شو تا شجره پروری نثر
 نیابی هم چنین حال انسان است که از دو حال خالی نباشد- مومن یا کافر- مومن دو قسم است- صالح

یا طایع - صالح و نفع است عالم یا جابل عالم دو گونه است عالم احکام نبوت یا عالم احکام ولایت
و ولایت دو صنف است عام یا خاص. عام از آیه الله ولی الذین امنوا الخ - مستنبط میشود یعنی سرزمین
ولی خداست و خاص مراد از فانی الله و بقا بالله یعنی از بنده شعوره جمیع موجودات بر خیزد و در ذات یا ربوبیت
استغراق یابد و فاش شود این ولایت خاص است که سالکان را به برکت مجاهده و ریاضت باطنی به محض
و هب الهی میسر آید و ولایت عامه به مجرد اسلام آوردن حاصل میشود بمقابل کفار از پس مومن و کلی است
بمقابل کفار و صالح ولی است بمقابل طایع و عالم ولی است بمقابل جابل و عالم احکام ولایت ولی است
بمقابل عالم احکام نبوت و ازین عالم عالمی ولایت خاصه مراد است که بالا گذشت پس ازین تمسید
باحسن وجهه پنداشتی و دانستی که ولایت خاص بغیر اسلام و قبول احکام یافته نمیشود و اسلام
بغیر ولایت خاصه یافته نمیشود. پس مسلم غیر ولی بمثال شیخ محض و مسلم عارف شیخ باقر مسلم ادبی و عارف
بودن ضروری نیست بسیار مسلم اند که عارف نیستند بخلاف عارف که او را از اسلام و اتباع شرع ناگزیر
و از همین جا واضح شد تفضیل شیخین بر حقین رضی الله تعالی عنهم یعنی نموده و گیر دلائل تفضیل شیخین این دلیل
هم بسیار قوی است پس بگویم بدان - ایک الله فی الدین - که شیخین بانی و پرورش کننده شیخ
نبوت اند که آن بمنزل اساس است که بوسیله آن عرفان نصیب میشود. و انسان بدرجه ولایت میرسد
پس شیخین قابل مشکوری بر دو طائفه اند یعنی گروه مسلمانان مطلق و گروه صوفیه که بدولت شیخ بدولت اسلام
و دولت عرفان یافتند و می یابند و خواهند یافت در که کسی اینقدر نعم ندانستی که اسلام حبیب است پس و لا
کجا. و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه لورسلا - توضیح مقام ترقی و تسننل اصطلاحی به بزرگ
چون سالک قدیم در او دیده سلوک می نمود. و مقامات سلوک از ناسوت و ملکوت و جبروت و لا اله
طی کرده از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله که آنرا انهایی نیست شروع میکنند و دام در مقام یعنی دیر
فی الله ترقی بر ترقی می یابد و بخود است بخت از چیزی دیگر خبری و اثری نیست بلکه از خود هم شعوری نه وارد
محض مراد است باری غالی و مستهلک میشود این قسم سالکان را کامل میگویند و این مقام برای ایشان مقام
ترقی است بوجه آنکه وحدت و کثرت می بینند و همین را ترقی میگویند چون که درین قسم در نسبت تعدیه نمیشود و لهذا

از نفع رسانیدن بغیر خود محذورند و اگر غایت الهی متوجه و شامل حال سالک گشت و محسوس گردد
نفع بخلق هم رسانیدن نگاه آرد و از آن ترقی به منزل می آرد تا دیگران را از پستی بر بلندی بردارد
سالک شعور ماسوی الله معه شعور وجودش از زانی میدارد و از لا هیوت باز بنا سویت می سازند
و ازین منزل هیچ نقصانی در آن ترقی که حاصل کرده بود و واقع نمیشود آن بدستور بحال برقرار
میانند و این قسم سالکان را مکمل می نامند و همین مقام برای اینان مقام منزل است بوجه آنکه باز کثرت
در وحدت می بینند چونکه در نسبت این سالکان تعدیه میشود و لهذا در نفع رسانی دیگران محذور نیستند
و در منزل رحمت از لا هیوت بنا سویت میشود و همین عمده و بهتر است از منزل ملکوتی گوا از منزل ملکوتی
بر خرق عادات و کرامات بسیار قدرت یافته باش لکن چه سود مراد تکمیل ناقصین است
و آن بغیر منزل ناسوتی دست ندیده که محتاج هدایت عین ناسوتیان میباشد نه ملکوتیان پس لا محاله
منزل ناسوتی قابل اعتبار است و پس نور ۱۴ بدانکه نسبت عارفان دو قسم است یکی
کشفی و دیگری خفی پس عارف صاحب جهری کشفی از حال خود و از احوال
و مقامات و غیر آن خبردار میباشد عارف صاحب نسبت خفی کوری مطلقا از حال خود و از حال
و غیر آن خبردار و گویم به قطبیت باشد تا آنکه زنده ماند بعد وفات البته از مرتبه خود خبردار میشود و حال
او مثل حال نابینا مادر زاده است که هرگز بشعور و اشکال و الوان ندارد و غالباً سلوک اینان بطوب
طی میشود و در لقیه چیز سه از حالاتی که بر صاحبان نسبت کشفی وارد شود ایشان را پیدا نیست
و بعضی ازین سالکان نسبت تعدیه دارند و بعضی نسبت لازمی پس باعتبار این احتمالات منقسم
بر چهار قسم شدند یکی آنکه سالک را خود نفس او و اند و خلق و اند و خداوند که این بنده ذمی تر
و صاحب مقامات است و این چنان است که سالک صاحب نسبت کشفیه و صاحب نسبت
تعدیه منتقله باشد پس خود نفس خود را بوجه نسبت کشفیه شناخت و خلق او را بوجه نسبت تعدیه
منتقله دانستند که با و نشان نفع رسید و خداوند تعالی در همه حال عالم و دانا است و دوم آنکه
خود و اند و خلق نداند و خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت کشفیه بود و لهذا خود را شناخت و نسبت

تقدیر یعنی منتقله نداشت لهذا خلق او را ندانست بر آنکه نفسی از وی خلق نرسید و خدا بهر حال از او بیست
سوم آنکه نه خود و اندیشه خلق و اند خداوند بسبب آنکه نسبت کشفی نبود نسبت خفیه داشت لهذا خود
ندانست و نه نسبت تعدیه داشت لهذا خلق نفع نرسید پس خلق بهم ندانست که گشت خدا و کرم
بهر حال میزد چهارم آنکه خود ندانند خلق و اند خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت خفیه بود لهذا خود ندانست
و چون در نسبت تعدیه بود بدان سبب خلق بود نفع رسیدن از وی دانست خداوند تعالی عالم غیب
بهر حال است **نور ۱۵** - بدانکه چون سالک قریب ختم سیرانی الله میرسد و بجز کیساعت که فوق آن
ساعتی دیگر نباشد باقی نماید نگاه ابلیس بعین محای چنانکه وقت موت دنیاوی بنفس ناپاک
خود می آید نیکار از ذریت خود میگیرد و آنچنانکه وقت موت ایمان بغارت می برد الا من رحم ربی
ان ربی غفور الرحیم بحین این ساعت ایمانی را که لب لباب آن ایمان است بغارت می برد الا
ما شاء ربکم ان ربکم علیهم حکیم اگر فضل الهی شامل حال میباید و توجه اولیا الله که حقه متوجه باطن این
بیکس و ناپاست البته را یکی می یابد و الا فلا حضور سیاه غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فرماید بعض
سیاحت خود بصحرای قمر و چند روز آنجا فتنه شکنی غلبه بر من کرد ناگاه ابرو تو انداخت و از چیزی مانند غم
فرود آمد که باو سیلاب شدم با برفی دیدم که فتنه شکنی آسمان باو تابناک شد و صورتی پدید آمد از وی آوای شنیدیم
که ای عبد القادر من پروردگار تو ام حرام خود را بر تو حلال کردم یا گفت که آنچه بر غیر تو حرام است بر تو حلال
ساختم این سخن شنیده آید و با الله من الشیطان الرجیم خواندم و گفتم که ای عین و بشو فوراً آن نور
بتاریکی و از صورت مبدل گشت و مرا خطاب کرد که ای عبد القادر لعنم خود و بچشم پروردگار خود و به فتنه
تو و احوال منازل خود از من نجات یافتی سوگند بخدا که بمنزل این آقاهه افتاد اهل طریق را گمراه
کرده ام من گفتم که پروردگار هر فضل و منت است حضور رسیدن رضی الله تعالی عنه را پس رسید
چگونه شناختی که شیطان است فرمود بقول او که حرام خود را بر تو حلال کردم و دانستم که حق حلال
علی گناه امری فرماید **نور ۱۶** - ولی راوی ندانستن غیر ولی را ولی دانستن هر دو منوع
زیرا که کمال بے ادبی و شقاوت قلبیست تکذیب نبی فی الحال کفرست تکذیب نبی فی الحال افسوس مگر

انجام کارش است او معاذ الله بکفر منجر میشود - قتل نبی فی الحال کفرست و قتل ولی فی الحال فسق
مگر قاتل ولی را هم ایمان بسلامت بودن دشوارست چنانکه به تجربه رسید فوراً - انسان بچهار
صفت از عدم بوجود آید - بهیمی - سباعی - شیطانی - ملکوتی - بتقاضای صفت بهیمی قوت شهوانی
ظاهر شد - و بتقاضای صفت سباعی قوت غضبانی ظهور یافت - و بتقاضای صفت شیطانی غرور
و نخوت و کبر و عجب و کبر و دغا و غیره جلوه گر شد - و بتقاضای صفت ملکوتی که اصل الاصول بود و بسبب
همین قوت انسان بلفظ انسان سمی گشت قوت طاعت و انقیاد و محبت و اخلاص و داد و لطف
و غیره آشکارا شد پس اگر انسان را این قوت غلبه دارد و قوای دیگر را محکوم و متجاوز خود گردانیده است
انسان است ورنه از بهایم با سباع یا شیاطین باشد انسان نیست و این قوت را اگر محبت با خسان
نسبتاً منسب کرده و در سهواً از او یعنی اصل خود را فراموش کرده خود را محض پاندا کل و شرب و عیش و عشرت
میدارد و میداند که همین برای خوردن و خفتن آفریده شده ام چون خواهد که ازین غلط پیر و ن آید باید که
صفت انسان کامل اختیار کند یعنی بخدمت شیخی رود که از صفات بهیمی و سباعی و شیطانی گذشته
بصفات ملکی متصف شده باشد از وی کسب باطن اخذ کرده کار بند شود **قور ۱۸** - اصل الاصول
و مقدم از جمله کسب درین راه برزخ شیخ است باید که فهمیده بدان توجه کند برزخ نیست که برجا
تنها شسته چشم بسته تصور شیخ در ذهن آرد که گویا مقابل شیخ خود شسته ام و قلب خولشتن را زیر
قلب شیخ لب لبب چسبانده ام و فیضانی که از بنده فیاض بواسطت ارواح پیران سلاسل و قلب شیخ
میرسد از آن بشکل نواره نورانی یا شعله شمس یا نسیم سحر یا قاطع اطراف تر شیخ گشته در قلبم می آید
و ببرکت آن فیضان قلبم بصفت قلب شیخ میگردد و بدراج علیاً ترقی میکند و شیخ را از حال کلی خبری
آگاه و خبر در هر وقت و هر آن داند یعنی در حقیقت او تعالی است که بصفت علیمی و علام النبوی باین
منظر یعنی برزخ شیخ جلوه گر شده از حال من خبر دارد آگاه است در حقیقت شیخ چیزی نیست هر چه هست
همانست چنانکه در همه عالم بمنظر مختلفه جلوه گر شد در نیجام بصفت هدایت و اسم هادی خود باین منظر
تجلی نموده هدایت میکند و شیخ بمنظر اسم هادی اوست و بصفت علیمی و علام النبوی باین برزخ تجلی

شده خبر دارد و آگاه از حال ماست و شیخ منظر اسلم علمی دوست و پس پس بذات و آگاهی و حقیقت
 هم از دست و شیخ محض منظر دوست و مجاز نسبت بذات و علمی و علای بسوی شیخ کرده میشود و حقیقت
 نیست که از خود حقیقت نیست اینست برزخ آنها که شیخ را محض منظر اسلم نادی و صفت علمی او تعالی
 داند و آنها و آنها نیست که نه شیخ مانده برزخ شیخ هر چه ماند همان یک ذات ماند و پس پس چون
 بدنیطور در امت کند قلب طالب تصف بصفت روح خواهد گشت و صاف و تجلی خواهد شد و هر چه
 صفات جسمی و سمعی و شیطانی مندرج شده صفت ملکوتی پیدا خواهد گشت و رفته رفته آن صورت
 برزخی شکل خواهد شد و سالک هر سوال که از زبان حلال و قال خود خواهد کرد و جواب آن خواهد شنید
 و آن صورت تمامی مقامات ملک و ملکوت و جبروت و لا هوت سالک را انکشف خواهد کرد و در
 ملکوت از همه ارواح بذریع انصورت ملاتی خواهد شد حتی که حضوری بار روح بر فوج حضور بر نور
 سرور عالم صلی الله علیه و سلم که انتهای ملکوت عبارت از آنست زیرا که در ملکوت کداحی روح مثل
 و مانند روح بر فوج آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست میسر خواهد شد و خواص علوم و دقائق امور
 این راه بطفیض انصورت معلی خواهی دریافت و انصورت از عالم مثال است که آن کلید عالم
 ملکوت است و عالم مثال عالمیست برزخ میان عالم روح و عالم اجسام و همین انصورت بهم
 برزخ است در میان روح و جسد شیخ از اینجا معلوم شد که برای هر شخص صورتی است در عالم مثال
 و انصورت بعد موت باقی میماند بخلاف انصورت جسمانی که در غیر انبیا غالباً بعد موت فنا میشود
 و در خواب صورتی که بنظر می آید همین صورت مثالی روحی میباشد و از قوت همین صورت مثالی
 کمالان بمقامات عدیده و در یک آن موجود و مری میشوند و پیرانان هزارها متشکل شدن قدرت
 میدارند و معلوم ماند بعد تکمیل شوق برزخ چنانکه مذکور شد و اسم انصورت مثالی شیخ بمقابل
 ربه است سالک بفاصله یک دو در عه موجود و بنظر خواهد ماند و کارها خواهد کرده و مشکلهای خواهد گشود
 و از حقیض جسمی با وج انسانی خواهد رسانید پس اگر با فضال الهی انسان صورتان به نام سیرت
 با انسان اصلی و کامل اتفاق محبت افتد خدمت او را غنیمت داند که از برکت و فیضان محبت و اصل

فراموش کرده خود میاد خوابد و اینان انسان کامل خواهند شد و نه رات الحمد و غلطی نماند خواهند و
 اللهم اخرجنا من ظلم هذا الجهل الی نور تلك المرتبة السنية الرفیعة آمین آمین بر این مسئله حکایتی تمثیلاً
 یاد آمد که شبانی بچه شیر را پرورش کرده بود و نام آن بچه نهاده در گله گوسفندان خود میداشت آن
 بچه شیر بسبب پرورش تربیت اصل خود فراموش کرده خود را سگ این راعی میدانست روز شیرش
 دیگر آمد و خواست که گوسفند بر دگر به تقاضای اصل خود بان شیر مقابله کرد شیر بشیه گفت ای
 برادر چه میکنی نمیدانی که ما و تو از یک جنس هستیم و گوسفندان خویش ما و تو باشد چرا مانع می آیی
 بگه گفت لی فی من شیر نیم بلکه سگ این راعی هم بشیه گفت لا والله غلط میگوئی ترا بسبب پرورش
 و تربیت این مخالطه افتاده است که با وجود شیر می خورد را سگ میدانی با بابایا ترا میری کرده
 ازین ورطه هلاکت بساط سلامت رسانیم پس آنرا بر دو آب برده و برابر خود الیتاده کرده گفت
 و آب بین صورت و وضع ما و تو یکی است یا مختلف بگه چون نگه غور کرد و دانست که من شیرم محض
 اثر صحبت و تربیت آن جنس بود که خود را سگ دانستم پس هر دو را آنجا آرد و بر گوسفندان تاخندید و ملاک
 کرد و خود ندای گفت بگه بگه میکنی او گفت خاموش باش تو هر از اصل خود بیرون ندر خسته بگه
 رسانیده بودی الحمد لله که زنده می نوی برادری همچو من این عقده را نخل نخل شدای برادر و من تمثیل غور
 و خود را از تنه صفت و فی علی کرده صفت صلی براترا انسان شوی تو شیر می خورد را به سگی چه گرفته
 بی شیری گیر تا ترا بشیری تو مطلع نماید و از ذلت سگی و از اندر اللهم از قضا این نور را ای برادر این
 جلوه بکرات است که با انواع و اقسام خود می نماید و هر طور که میخواهی سغیر میاید و این خود از ذات است
 چه بعید باشد حکایتی با تو گویم تا کثرت فی الواحدت را نموداری یا بی سببی تنه کس از تیر اندازان
 بصحرای فتنه دیدند که در آن صحرای لقا و دق پیری بر سندانسته و چراغ پیش او روشن پاتری
 بخوش رقص میکنند و مطربان سازهای نو از ندرسته تیر اندازان این تماشه دیده متعجب شدند که این
 که باشد که درین صحرا به فراغ تمام نشسته و او عیش میدهد با هم مشوره کردند که تیر به باین مجمع نامرئی
 باید زد و یکی گفت بر پیر تیر خم و دیگری گفت بر پاتر سومی گفت هر دو انسان اند اینان را

نگذارید و بر چراغی زند که بکشتن او نیز شکامه میان بر هم میشود و پس بمنزل مقصودی بریم - رای آخر پسند
هر سه آمد بر چراغی تیز زدند و در رسیدن تیر چراغ خامش شد و تمامی تماشای از نظر غائب گشت هر سه
کسان ترسیده رو بفرار نهادند - صبح برخاسته برای آوردن تیر رفتند چه می بینند که تیر در کله بوم مرده
خزیده است و در گریب پس معلوم شد که حقیقت نشیمنه چیز نبود هر چه که بود از ذات همین بوم بود
از دل بوم سیر کرد ظاهر شد از کله او چراغ و پاتر و مطربان از دیگر اعضای رُسیه حقیقت همان
یک حقیقت بوم بود و این همه تشبیه از غفلات آن هم چنین حال همه عالم ماسوای الله است که از
یکذات واحد با نوع و اقسام ظهور یافت **نور ۲** - عالم برزخ آنست که ارواح بنی آدم بعد از مقدار
ابدان در آنجا بوم حشر استقرار میگیرند و این عالم محلا از قرآن مفسلا از احادیث و اخبار نبوی صلی الله
تعالی علیه و سلم ثابت شده در میان دنیا و آخرت واقع است و لهذا برزخ نامند این غیر عالم مثال است
که آن عالمیست در میان ملک ملکوت که بمکاشفات اولیا و اولئک ثابت شده و هم باعتبار نورانیت
و لطافت بعالم ملائکه مائل است و هم باعتبار کیفیت و کیت بعالم ناسوت و درین عالم عکس و لیل
برود عالم میباشد و همه زمانه زمانه حال بود مضمی و مستقبل آنجا کنجایش ندارد و درین عالم آنچه که نیست
و هست فحوا بر شد آمد و رفت و فحوا بر آمد مثال همه آنها درین عالم مثال بالفعل موجود است چنانچه عبارت
کتاب قنوجات کی برین دعوای یعنی مغایرت عالم مثال و عالم برزخ گواه است افاد قدس سره ماحصله

ان البرزخ الذی ینتقل الیه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غیر البرزخ الذی بین الاجسام والارواح
فالاول لیسیم غیبا محلیا و الثانی غیبا مکانیا و الذین یثابرون الغیب الامکانی و ینجرون عن حوادثه
کثیرون بخلاف الغیب المحالی فان مکاشفیه اقل قلیل انتهى **نور ۳** - قبر سه است قبر دنیا که آن مقام
در زمین قبر عالم مثال آن قبر است که در میان قبر عالم برزخ و عالم شهادت واقع است و مثل عکس و مثل هر دو قبرست باعتبار لطافت
و نوریت شباهت برزخ و باعتبار محسوس تقدیری بودن مشابهت قبر دنیا - و قبر عالم برزخ و آن قبر است اصلی و جا نیست
استقرار یعنی از میان بعد مغایرت ابدان با آنجا الی یوم نفع الصور استقامت میدارند و محل تعلیم و
تعبیر و سمع و بصر و غیره حقیقت همین قبر است مدد گیرد و قبور برادر از سوره نجم و غیره بطول لعل

و عاوس میباشد و این قبر محل اسکاشفه قطاب است یعنی قطب وقت را کشف حال نمیشود و از
 قبر عالم شمال بیشتر حال باوراک و مشاهده می آید و فیضان باولیا از همین قبر میرسد و سوال و جواب همین
 قبر متعلق است و مکالمه احباب اموات و جواب اموات با حیا از همین قبرست یعنی آنچه که انسان زنده عرض
 مطلب بقاعده اهل حقائق به قبور اولیا کند جواب آن نمیشود و بدو طور یکی بطور خطره میخورد و سیاه آواز
 مثل آوازی که از قهر چاه یا از درون گنبد بطور غنه برمی آید یا از دور بزرگ میوه میوه میوه را اول آنچنان
 که سائل در دل چیزی خطاب کرده بطور خطره گوید من بعد خاموش شود بعد ساعتی هر خطره که در قلب
 سائل آید اثر جواب از لطف و اندک گاهی آواز صاف مثل کلام با همی که یکی با دیگری می کنند می آید
 اخیر تبه کامل و آخرت است که از کثرت شوق و ورزش هم میرسد و این قبر اصلی مجاز می و مقابل قبر دنیا میباشد
 و اگر در دنیا قبر نیست یعنی دفن نشده بلکه مثلاً حیوانی خورد یا سوخته شده پس بعد نفهم از شکم حیوان هر جا که فضله
 نفهم این جسم خارج شده قرار گیرد و بهما قبر او قرار داد خواهد شد زیرا که چیزی از اجزای انسانی که نفهم
 او مست گاهی زائل نمیشود و هیچ نوع استخوان و تغییر یا پس آن جز که بهما از شکم حیوان برآمده بر زمین نیفتاد
 بهما بنجا قبر او مشهور خواهد شد همچنین در سوختن نیز آن ذره محفوظ ماند و هر جا که باشد زمین او را امانت دارد
 همان زمین قبر او باشد و اثر آن قبر اصلی و قبر دنیا مجازی است مثل شعاع شمس بر زمین یا نور چراغ در
 مکان یا تعلق روح به بدن میباشد به همین مثال باید فهمید این قبر چند روزه است و همیشه استحالات
 انواع و اقسام بر آن دائر و سائر امور در آنجا بدر آنکه موت انتقال است از عالمی به عالمی بدین لحاظ
 آدمی را سه موت و چهار حیوة باشد سه از اینها اجلی و چهارم آخرین ابدی تفصیلش آنکه چون روزی شاق
 مولی تعالی ارواح را خلعت وجود بخشد و است بر کف فرموده بلی شنید این حیات اول بود بمقدار
 او تصدی دادند چون از اینجا نقل کرده بعالم شهادت رسانید آن نقل موت تا بود از عالم ارواح و این
 آمدن حیات تا عالم اجسا و این موت اول حیات دوم شد بمقدار این حیات همانست که او در عالم میگذرد
 چون از اینجا بعالم برنخیزد این موت دوم است که از دنیا رقیم و حیات سوم که به برنخ جامی که در قهر
 از اینجا به آخرت برسد انتقال از برنخ موت سوم باشد و وصول به آخرت حیات چهارم این حیات است

که بعد و خالی نیست **فصل ۳۲** (سوال) چه حکمت بود که عالم را بعد فنا مطلق که مراد از فناست با
 با خلعت وجود ازانی دادند و آینه برای ابد الابد باقی دوایم بگذارد عالم ممکنست و ممکن همین که خود بود و محض از قدرت به بود
 آمد باز به بود و چون قدرت چنانچه که خواهد شد پس از بود و آوری نام باقی شستن از چهل حکمت است (جواب) اینچنانکه
 در اول و بعد حمت شد بعضی بیان می آید اگر پسند ظاهر لید مسلم دارند و در با صلاحتش که کشند اینجا زود و حق کرام دد
 مقام است یکی کان الله و لم یکن معه شیء - این را مقام احدیت خوانند و هم آنکه چون خواست که خدا
 خود را ظاهر کند - و ظاهر که طور آن سبب تخلیق ماسوی چگونه صورت هستی لهذا را داده تخلیق کرد و عالم
 از عدم بوجود آورد - این را مقام واحدیت موسوم کنند و حکمت درین محض معرفت خود است و پس
 که اگر خلق نبودی خالق را جز او که دانستی - و خالق که گفتی پس بر تقاضای مقام وحدت ماسوی را
 بیافرید و خود را بر ایشان ظاهر فرمود و است بر یکم گفت و خلق را مستغرق جواب علی گردانید و باز فنا
 خواهد کرد که معنی العالم حادث مستدعی این فناست باز اگر زنده نماند همان مقام احدیت نام مقام
 و احدیت چنانکه بود و در با حجاب زیرا که احدیت مبنی از و احدیت نیست بخلاف و احدیت که قطعاً مبنی
 از احدیت است و بقای او هیچ منافی احدیت نیست چنانکه سید الطائفه جنید قدس سره فرموده است
 که هو الان کما کان پس تجلی هر دو شان خواست تا مقام و احدیت باز برده از روی بر اندازد و ابد الابد
 بر افعی تجلی مانند اندازد عالم خالی شده را باز احباده خواهد کرد و نیست حکمت آنکه دوباره مخلوق را خلعت
 وجود ازانی دارند و باز و پس نگیرند - دیگر خدای داد که حکمتش چیست جل جلاله و هم نواله **فصل ۳۳**
 چون قالب دوم علیه السلام تیار شد و خلفه خلیفه الله بودنش در تمامی ملکوت شیوع یافت ملائکه
 علوی پیش ابلیس رفتند و گفتند تو این قالب را دیده و چه خلیفه الله بودن این جسم و ترکیب بگو یا
 رای بدان سوخی یا بهم ابلیس بعین آمده در قالب بجان آدم علیه السلام داخل شده بعد ساعتی
 برآمده گفت درین جسم سیر نمودم جای قابلیت خلافت ندیدم زیرا که ترکیبش از اعصاب و عروق
 و خون غلام خشم و غیره است خون بجان یافته در عروق مثل سیلاب گردش خواهد کرد و اعصاب
 متحرکه با هم بخت قتل و محاربه خواهد رسانید و چنین و چنان عصبان و نافرمانیها توقع خواهد کرد آن هم

خلاف منصب خلافت باشد که جانب چپ این کالبد کو شکسته دیدم که در آن راز نیست مخفی و دعوت
 نهاده مرا با نسبت قدرت سیزده انداز چار بیرون آدم اگر سبب خلافت باشد همان از سر خواهد بود
 در هیچ نیست صوفیه کرام نوشته اند که آنرا از محبت و عشق خداوند تعالی بود که در دل آدم و دعوت نهاده
 و آدم را مفتون خود کرده بودند این پنج مخلوق را سیریت ای پسر بدان آدم محض از آن سر آدم شد
 در نه شل دیگر خفاقات او هم بود پس تو از آن راز چرا غافل شسته و قمری نمیدی و خالق خود را
 نمی چوئی و نمی یابی اگر آن سر در یابی آدمی شوی در نه پنج مانی و پنج نقوی عشق الهی او دل پیغمبری خود را
 شنید آن محبوب کنی تا که چیزی گردی و گویند مردی - **تور ۵** - بدانکه نسبت دو قسم است شفا
 یعنی غلبه تعلق عاشق معشوق و معشوقه یعنی غلبه تعلق معشوق به عاشق - اول نسبت زحیلی
 دوم نسبت جویی - جویی آنست که جمله کا طالب موافق مرضی مطلوب باشد و جویی آنکه جمله کا مطلوب موافق مرضی
 طالب باشد و لیا را بشد این دو قسم نسبت بنسبند بعضی نسبت عاشقانه میدانند و بعضی نسبت
 محبوبانه و نسبت دوام تعلق قلب است بجناب الهی مع الانقطاع عما سوا او نیست معنی این کلام که فلان
 با نسبت است **تور ۶** - صدق طلب طالب را محروم ندارد از حصول کمال آن ذی الجلال
 اگر چه پیر و ناقص باشد بلکه گاهی اینچنین پیر به بکت صدق طلب مرید درست میشود - نقل است
 شخصی همیشه طلب پیر می شد لکن او پیری حسب طریقه سیر نیامدی روزی تنگ دل شده قسم خورد
 که اشب هر کس که بخانه من آید مریدش شوم اتفاقاً در آن شب دزدی در رسید این طلب صادق که نظر بود
 فوراً دست و گرفت و گفت که مریدم کن دزد در اقل دله به ترسید من بعد او را احق دانسته قبول کرد
 که ازین حیل عقب گذاری میشود ترا چه نقصان چون دزد مریدش کرد و گفت مرا چیزی به فرماناتان
 مشغول شوم و بخدا رسم درو بیچاره چه داند - توندیدی همی سلیمان را چه شناسی زبان مرغان را
 و اکل و خلاصی خود را این دو حرف گفت که از تمامی خاندان علیحده شده و صحرا برو و آنجا گوشه
 حافیت نشسته خدا را یاد کن و الله الله بخوان و از حضور دل بگو طالب صادق بجز این تعلیم از خدا
 قطع تعلق کرده به صحرا رفت و بعبادت الهی مصروف شد چون پیر ناقص بود بخدا رسید تضرع علیها

را از نگاه باری تعالی الهام شد که بروید و فلان دزد را تعلیم داده تا تکمیل رسانیده بگوئید که آن صاحب
 صادق ما را که مرید کرد و بسا پرسان چنانچه در آن واحد به برکت تعلیم خضری دزدی رفت
 و صاحب کمال و تکمیل شد و مرید را دریافته بر او رسانید به بیند که طلب صادق طالب با پر
 ناقص چه کرد و چه شد **تور ۲۷** شیخ خود را رضی الله تعالی عنه بعد قدسوس پرسیدم که بسا
 در ویش چیزهای مردار و حرام میخورند بارها دیده شد که لحم و شحم حیوان بیت تناول کردند و بظاهر
 صورت جذب و جنون هم ندارند و بسا اوقات شخصی غیر از اہم از آن حصه داده اند چون دیده شد علوا
 بود با جبر چیست فرمودند کن فیکون صفت باری تعالی است چون بنده بعد فاعلمت درین صفت
 میشود و منظر این صفت میگوید و انکاه قدرت بسیار بد که ما بیت اشیا را را تبدیل کند اگر مرده گوید که
 زنده است زنده شود و اگر زنده را گوید مرده است مرده شود اگر لحم در او را علوا اند علوا شود و اگر
 علوا را بر او گوید بر او زد و در تریاق را زهر بلابل سازد و زهر بلابل را تریاق چنانچه قصه زهر نوشی سیدنا
 خالدين و لید مشهور و معروف است پس چون باین صفت متصف شد اگر بر او علوا داشته خورد و
 چه باک که بقوت کبرتش خود علوا شده است و بر ظاهر که چون ما بیت تبدیل میشود و مکش هم تبدیل
 شلا شرب انگوری که نجس العین است اگر سر کشد و خوردن آن حلال و درست است زیرا که حکم نجاست
 بوجه تبدیل ما بیت باقی نماند همچنین حال همه اشیا است و فلان سنا قشعه عرض نمودم که سید
 یاسیدی تسکین خاطر شد **تور ۲۸** روزی عرضہ دہشتم که روح چیست فرمودند عکس صفت
 حیات باری تعالی است چون ذات و صفت باری تعالی هر دو متمتع الا دراک اند تحقیق روح چنان
 پنجم آید که عکس و ظل است **تور ۲۹** روزی پرسیدم که سبب چیست که فقرای دنیا یکی
 یکایک نماز ترک میکنند اگر پرسیده میشود در جواب او و اعبد ربک حتی با تیک الیقین میخوانند
 فرمودند این قول عین برای بیت است بخمال عقب گذاری خود چنین میگویند ورنه در حقیقت اشیا
 از نگاه ترک نماز بسیار دارند و ظنوا المؤمنین خیرا گاهی چنان استغراق پیدا میشود که از وجود خود
 خبر ندارند زانی بشا به جمال الهی پیوستگاری باشد و قتی بورود و از ذات عجیبه غریبه بجز تیر نمایند

ساعتی بشدت تجلی جلال قدرت بر خواندن ندارند و قس علی ذلک - روزی سیدی ابو بکر
ششلی قدس سره همچا بانه بکمان پیر خود حضرت جنید بن داوی رحمه الله علیه درآمد و بر سرش ایستاد
و سکنه نان شعر خواندن گرفت محذره بنید رضی الله تعالی عنها خواست تا به پرده رود و حضرت
جنید فرمودند حاجت نیست که او اینوقت درین عالم نیست حضرت ششلی بعد ساعتی بنحو واقاد
و تادیر همچنان بود تا آنکه جنید رضی الله عنه متوجه حال او شده از ان مقام باز گردانیده بمقام صحو
و هو شیاری آوردند ششلی گریه آغاز نهاد آنگاه حضرت جنید محذره خود را فرمودند که اکنون
به پرده برو که او باین عالم بازمی آید بالجمله این قوم را بهجوار دات و تجلیات انقلاب احوال
بیش از پیش است در امثال احوال از بجا آوری احکام معاف میشوند چنانکه درین حکایت گذشت
که حضرت جنید آن زمان حاجت پرده و حجاب ندید و نیز شاید که مخفی او امیکرده باشند لکن
و نه صورت فوت جماعت هم لاحق حال میشود که جماعت تنها خواندن او انمیشود و اینهم سخت نازیب است
که ترک سنت مومکره بلکه واجب عند البعض لازم می آید پس سبب اول فهمیدن اقرب فی البصایب است
باز عرض کردم که ستهراق و تحیر صرف نماز است و در باقی امور نیست مثل اکل و شرب و غیره فرمودند
ندیدی که همانین چگونه میخورند و می نوشند عقل نماز دیگرست و عقل خورش و دیگر بر جانین
با وجود اکل و شرب چگونه و را مور شرعیه قلم جاری نیست اینجا نیز همچنان باید فهمید و الله عالم با صواب
و الیه المرجع و الماب بهر حال ظن خیر باید کرد و اعتراض نشاید کرد و نیز دوست که نماز در بیکه معطله
گزارده باشند بسبب حصول قوت طی ارض برای اجزای فضیلت صلوٰه و مسجد الحرام که یک رکعت
در وی برابر صد هزار رکعت است در غیروی اگر گوی که تردیده شده که از اقل وقت نماز تا آخر همین جا
مانند لحو غائب نشدند پس چگونه و را بخار رسیدند گویم چه دانی که بحکم و صورت اصلی رفتند و بحکم
ظنی و شانی مشابه اصلی اینجا ماندند چنانکه بارها از مردان این راه واقع شده است بالجمله حسن ظن
را بحال و سبع است تا که اتوفیق دهند و از بلای بدگمانی دار مانند اللهم از قفا فور - بلکه
انسان عالم خیر است و ماسوی آن عالم کبر و این عالم صغیر جامع جمیع اجزای عالم کبر است

فکلمان فی العلم مجمل فهو فی روح مجمل وکلمان فی اللوح مفصل فهو فی قلبه مفصل وکلمان فی العرش فهو فی
 جسمه وکلمان فی الکرسی فهو فی نفسه اینجا گفته اند که فکر کن یک کیفیک فلیس شیء خارج عنک انما سمع
 کیف یقول الحق سبحه اقرع کتبک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً پس هر که این کتاب بخواند
 بر همه ماکان و مایکون آگاه شود و هر که تمام تواند فا فردا ما تیسر منته قال تعالی اسنر بهم آیاتنا
 فی الافاق و فی انفسهم حتی یبین لهم انه الحق و قال تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون با بجهله بر اینچه عالم
 کبیرست همه درین عالم صغیر موجودند و در عالم کبیر شاهی باشد که حکم او در تمامی مملکت نافذ بود و هیچ یکی
 از رعایا بایه اذن او کاری نتوان کرد و در عالم صغیر بجایش روح صل است از عالم ابر که در جمیع مملکت
 بدین تصرف دارد و کار همه بواج تابع فرمان اوست در ان عالم شاه را وزیر می باشد که تدبیر امور
 سلطنت و نظم خوش مملکت مفوض با او باشد اینجا عقل است که کار وزیر سر اینجا هم سید بد بگه
 توان گفت که عالم کبیر را شاهی است که فوق او شاهی دیگر نیست و آنرا شهنشاه میگویند یعنی
 خدا عزوجل اینجا بجای امثالش روح است که غلی از ظلال و تعیینی از تعینات اوست
 جل جلاله و در ان عالم شهنشاه را وزیر می است که او را وزیر اعظم و نائب کل و خلیفه مطلق گویند
 و آن ذات همیش و مانند بنی ماست صلی الله تعالی علیه و سلم اینجا عقل است که عکسی از عکس
 پرتوی از پرتوهای حقیقت علیه اوست صلوات الله تعالی و سلامه علیه اینجا شهنشاه حقیقی
 را عرش عظیم است که نسبتی خاص بجناب رفیع باری تعالی دارد و اینجا قلب است که خاص مقرو
 محل روح است و اینجا سلطان اگر کسی رفیع و بلند است اینجا در مقام علی و در حدیث اینجا روح محفوظ است که ماکان مایکون همه
 مکتوب است اینجا قوت خیال است که هر چه در شکل و الوان و هر چه که از راه حواس خمس ظاهر می درک میشود همه با
 در و محفوظ است اینجا او را که باری تعالی محال و متعذر است اینجا او را که حقیقت روح و شوار
 و متعسر است اینجا استیلا و غلبه باری تعالی در همه مملکت است و بعلم قدرت خود هر جا موجود است
 و بمعنی ممکن هیچ جای نیست اینجا روح به تدبیر و تصرف در بدن هر جا موجود است و باز توان گفت
 که فلان جا ممکن دارد و اینجا مثل چون خدا خواست که سید را پیدا کند اذل اراده الهی متوجه شود

من بعد نتیجه آن اراده یعنی تقدیر تخلیق زید باین بیعت و شمائل و رنگ و رد و لوح محفوظ ظاهر
 شود از آنجا ملائکه ملا اعلیٰ ساطعه کنندگان لوح بران مطلع و آگاه شوند باز بوساطت آنان ملائکه
 موکلان ستارگان بروج و سموات خبر یابند و بواسطه اینان ملائکه اربع عناصر را خبر رسد و
 ایشان در اجسام اثر کنند و فوای جسمیه الون زید را محرک شده هر دو را جمع کنند نگاه صورت
 زید بر انسان که حسب اراده الهی در لوح محفوظ منقوش شده بود همیشه شکل و شمائل در رحم مادر
 استقرار یافته پیدا شود و چون این حکم را مانعی نیست لهذا بهمان طوری که خواستش او تعالیٰ نیست
 زید پیدا خواهد شد و اگر حق تعالیٰ آن کار آغازنده را بانجام رسیدن نخواهد و در تخلیق زید نقصان
 پیدا آید مثل اسقاط حمل یا هر نفعی که خواستش او تعالیٰ باشد همین طور مثال آن در عالم صغیر باید
 همیشه مثلاً دل تو هست که بسم الله نویسی آن اول اراده تست من بعد صورت آن بسم الله
 در لوح دماغ تو منقش شود که چنین و چنان خواهم نوشت پس از آنجا در آنجوه نطفه وارد و از آنجا
 که مشابه ملک اند حرکت پیدا آید و از آنها در اعصاب و عضلات و از آنها در انگشتان و انگله
 و آن بسم الله همیشه صورت که خواستش تو بود از آنکه بوجود آید و چونکه اینجا مانعی نیست همان طور نویسی
 که اراده کرده بودی و اگر در وسط تحریر دل تو خواهد که با تمام برسانی بران قادری یا در انشاء
 کار دل تو دوباره نوشتن تغییری از ان صورت که اول خواسته بود خواستش کند بران هم قدر
 داری که باریک تر از ان نویسی یا جلی تر یا هر چه که خواهی آنجا قیامت است که همه ملکات را محو
 و فنا خواهد کرد و بجز ذات باری تعالی همه را بر باد خواهد داد و انجا موت است که جمله ملکات تن را در هم
 و بر هم کند و جز بادشاه که روح اصلی است چیزی باقی نماند برین تقریر بخوبی دانستی که من حرف
 نفسیه فقط عرف رب و ان الله خلق ادم علی صورته و در عالم کبیر شایان امرای مقرب بارگاہی
 باشند اینجا جگر و طحال و غیره امرای مقربین اند از آنجا سلاطین را خازن باید این خیال و حافظ است
 آنجا عرض بیگی و پرچم نویسی باشند اینجا حس مشترک است که هر چه از راه حواس با درسد و نفس ناطقه
 و همه و همه آنجا تدبیر کلیه را امر اجرا باشد و امور جزئی را ناظران بعد از آنجا نیز اوقات کلیه عقل است

وعلوم جزئی را و هم دخواست آنجا شایان را امر کب باشد اینجا هر دو یک تست که بر آنها سوار شده
 هر یک آنجا بی بروی آنجا سلاطین را لشکر باید که دفع دشمن کند اینجا هر دو دست تست که بدست
 موزی پرواز آنجا تحصیل را باید که اموال و خواسته های شاه را فراهم کند اینجا قوه شمولی
 که اکل و شرب و جمله خواج ضروری طلبیده جمع میکند اینجا شمع و کو تو ال باشد اینجا قوت غصیه بر
 سیاست است که کار کو تو ال میکند اینجا جاسوسان باشند که احوال بیرونی دریافت و بعضی سلطان
 عرض دارند اینجا خواص خمسة با صهر سامه شناسه ذائقه لاسر جاسوس اند که کل حالات خارج جاسوسان
 حسن مشترک میرسانند آنجا خدمتکاران باشند هر یک بر خود ماسور اینجا قوه باطنیه و غایبه و نامیه
 و ماسکه و دافعه و غیره را خدمتکارانند که هر یک کار خود بجای آورد ماسکه اسماک طعام و مدهه کند تا حرکت
 در کار خود کند و باطنیه بهضم او پرواز و دفعه دفع فضلات همچو کتاسان کند و غایبه باعضا بدن با
 تحلیل رساند و نامیه بدن را بالیدگی و بد آنجا باور چنان باشد اینجا معده است آنجا حرارت که هرگز
 طعام را بخت میکند آنجا نگر نیز میباشد اینجا نگر نیز مگر که هرگز غذا را شرح رنگ دوده خون میکند اینجا سقه
 باشد اینجا کلیه است که آب از خون جدا کرده و ریتانه اندازد و از ریتانه مثل نواره جاری شده میریزد و پس
 مثل نواره هم موجود است آنجا شایان را با هم جنگ جدال که یک دشمن دیگر شده مملکت همدگر
 را خراب و برباد کردن خواهند اینجا امراض اند که در مملکت روح خسل میکند و محاربه با روح کرده
 بر باد می ملک او منظور و از زمین محاربه را بجران گویند آنجا فزلقین را مدوے و کله باشد اینجا فز
 را بد بر مری و نقصان علم و تجربه طبیب مدد رسانست و روح را دو او بر مری و خذاقت طبیب و مقدار
 بودن صحت که جمله تدابیر دشمن را باطل میکند آنجا دزدان اند اینجا عروق و ماسا ریکا که غذا را از معده
 و زوده بگری میرساند آنجا در رعایا مردمان صالح و طالح باشند اینجا خصائل حمیده و شمائل غیر حمیده اند
 آنجا عناصر اربعه اند اینجا اخلاط اربعه هم مزاج عناصر اند آنجا ستارگان خشنه اند که بعضی خود
 عالم را روشن و خفیات ظلمت را آشکارا کنند اینجا نور ابر و نور بصیرت باشند که کارنا رت و اضافات
 بالفراهم رسانند آنجا جبال اند که سکون زمین به آنهاست اینجا عظام مثل کوه استاده اند که قیام بدن

بد آنهاست آنجا نباتات و اشجار است اینجا موئیها شال آشکار است آنجا آنهاست که آب در آنها جاریست
 در اینجا عروق است که خون در آنها جاریست آنجا چشمهای نوع بنوع شیرین و نمکین و تلخ و متعفن باشد اینجا
 چشمه دهن شیرینست تا که طعام و لقمه طعام بر جای ماند چشمه چشم نمکین که بقای چشم بان محتاج است
 یعنی در چشم چشم بسیار است و چشم نمکین نمک نماند و چشمه گوش تلخ و شور است که برگوش حجاب حفاظت و
 نیست لهذا ملک الهی مقتضی شد که این چشمه را تلخ و پدید کرده شود تا از دخول هوا و دامن ماند و چشمه
 بینی بد بود درست تا قدر خوشبو شناسد آنجا ابر باران است که از زمین بر جااسته بکوه زمهریر رسد
 و آب شده باریدن گیرد و اینجا بخارات است که به رطوبات چشم رسیده اشک شده بارش کند آنجا
 طوفان آب است اینجا غلبه رطوبت آنجا طوفان باد اینجا غلبه ریح آنجا زلزله الارض اینجا تشعیر و
 در عینه آنجا حیوانات از استحالته شیا متعفن پیدا شود اینجا هم از استحالته بلغم حیوانات مختلفه مثل
 رشته و کدو وانه و غیره نکو یابد آنجا ابلیس و شیاطین اند اینجا نفس اماره آنجا بهشت و دوزخ است
 اینجا صحت و مرض و بهشت و نعيم است و درد و زحمت و تعب و همچنین از صحت و نعيم پیدا آید هر چه خواهد بکنید
 و بخورید و بنوشید و پوشید و راحت یابید و از مرض و تعب و زحمت آید نه در خوردن و نوشیدن لطیف
 و مزه نه نوم و راحت نه حسب و آسایش و مرضی کردار و گرفتار و زقار آنجا ملائکه اند که بر تدبیر عالم
 اینجا نباشد و مقررانند اینجا بخارات لطیف که بموجب حکم روح هر جا در تدبیر بدن میکوشند و حکم و نافذ
 میکنند چون رفتن و خوابی عضلات با رقبض و بسط کنند و چون گرفتن و دادن اراده کنی عضلات است و
 را و علی هذا القیاس اگر کسی بغایت نحیف البدن باشد چه عجب که حرکت بخارات و جسم مشاهده تواند
آنجا نعمات و مزایای و بخت آنجا و از خیره انسانی بجای میزای آنجا از رعیت آنجا و اولاد آنجا
 آسمان آنجا و ندان آنجا مناظر علمین افتاده اینجا مژگان بچشم نهاده آنجا مرگ آنجا خواب آنجا حشر آنجا
 از خواب بیدار شدن و علی هذا القیاس کل تعلقات العالم و این عالم غیر محصور اند نه علم با آنها احاطه کنند
 بیان ما تفصیل آنها را وسعت دارد و لهذا احواله بعلم الهی کرده بر آیه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک
 انت العليم السکیم گفتا کرده شده باجماله هر چه در العالم است خواه در احاطه علم با باشد یا نباشد بعینه مثل او

در میان خواه بود عام ازین که ما دانیم یا ندانیم لازم که درین مشکله غور بیا کرده باشد و سهل نگذرند
 سیرنا سوتی نیست فی الافاق و فی النفس کم اخلا تصرون در معرفت باری تعالی بقدر وسعت خود ازین
 سیرنا گزیرست تا بوسه از عرفان یا بدور نه از جابل هم بدتر شمرده شود لور اسم - خدا تعالی
 واحد حقیقی است و احد عددی نیست که بعد و سه پنجم یافته و و شود یا قسمت ربع و نصف و ثلث قبول
 کند و نه قسمت پذیر است و نه از سه پنجم مرکب شده و نه از پنج سه ترکیب یافته لور اسم -
 واضح باد که نزد صوفیه که ام صفات باری تعالی غین ذات است جدا از ذات نیستند و عالم جبروت مراد از
 همین سیر صفات است پس سیر صفات از سیر ذات که مقام لا هویت است چرا جدا قرار یافته از اینجا معلوم
 میشود که صفات جدا از عین ذات باشند و عینیت ندارند سبگویم بر تقدیر عینیت نیز از تالیس اعتباری
 ناگزیر است و اینهمه حضرات متعدد باشند و ذات را هر حضرت شانی جدا و اسمی علیحد است پس
 بنا بر آسانی سیر و معرفت و تیسر حضرت سیر را جدا گانه قرار یافته اند و نه یک سیر لا هویت کافی بود فانه مقصود
 کمالا یغنی ازین تقریر و واضح شد که جدائی سیر جبروت از سیر لا هویت موجب جدائی صفات از ذات نیست
 و نزد متکلمین صفات نه عین اند و نه غیر حکما نفی صفات کرده صفات را عین ذات گفته اند و الله اعلم
 بالصواب لور اسم - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت
 شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - این چهار مقوله بزرگان اولیاء الله تعالی
 وقت حصول قرب رب الارباب و خروج مدارج جاری میشود و هر ولی بقدر قربت خویش به سببیکه
 از اینها ترجم میکند مقوله اول سیدنا صدیق اکبر است دوم سیدنا عمر فاروق را سوم سیدنا عثمان غنی
 را چهارم سیدنا مرتضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین علی قدر مراتب خود هر یک ازین حضرت فرموده
 مقوله اول ناشی و ما خود از مقوله دنیا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و لایقول لصاحبه الا تخزن الله معنا
 انیقول نبی ما صل الله تعالی علیه و سلم مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه است و مقوله دوم ما خود
 از مقوله موسی علیه السلام ان معی ربی انیقول موسی علیه السلام مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله
 بعده باشد اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک و فرق میان شهود نبی با صلی الله علیه و سلم

و شهید حضرت موسی علیه السلام نیست که حضرت خنیت صلی الله علیه و سلم را اول نظر بر حق افتاد بعد
از ان بر نفس خود و موسی علیه السلام را اول نظر بر خود و بعد بر حق داین هر دو خوب محبوب است
اما اول اتم و اقرب است و مقوله سیدنا ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بر طریق برب است یعنی
من الله که برهان می است و مقوله سیدنا فاروق رضی الله تعالی عنه بر روش سلوک است یعنی
موافق شعور و فهم خود که برهان می است و در اینجا از جذب و سلوک همین معنی مراد است نه اصطلاح مشهور
که اینجا فضیلت سلوک راست با زنی و معده هر دو خیر از تعدد مشهود و سید بدو شک نیست که توحید علی باشد
یا الی افضل و اکمل است باز مع بوسه از تصادوی هر دو مشهود است که در فی نیست باعتبار همین
مقولات یکی را بر دیگری فضل است این فائده به همین سبب در دم تا فضیلت یکی بر دیگری معلوم
نور ۳۴ - و قتیکه انسان بعد بلوغ میرسد رتبه روح او را فرا می گیرد و علوی از قسم لایک و یک سفلی
از قسم شیطانی و اول انسان را و بکار خیر محرک باشد یک غلبش در دل می اندازد و دیگری قدرت
بر فعل را و دوی یک خیر کار بد محرک شود یعنی هم انقاء او در دل کند و هم اسباب آن فعل گردد و این را در
شلفه خیر انسان و دیگر حیوانات را نماید باشد انسان مکلف است و حیوان مکلف نیست و چون انسان
گاهی موافقت میکند و گاهی موافقت شیطان نماید درین هر سه جنگ و جدل میماند و با هم یکی از دیگر
ندامت میکشد اگر انسان متابعت ملک کرد شیطان نادم شد و اگر موافقت شیطان کرد و ملک
ندامتی رسید این سلسله واردات مدت العمر همین طور می آید و می رود شاید هم از سفلی مشهور است
عبارت از همین شیطان باشد و هم از علوی و نوری که گفته اند همین دو ملک و العلم عند الله تعالی انسان
باید که مدام موافقت با ملکین دارد تا نجات آخرتی یابد نور ۳۵ - در هر زمان غوی می باشد که
تمامی اولیا و آن دوره را سر و سر در است هیچ ولی از اولیا آن زمان بدرجه او نرسد و از قطب
در هم گویند که کار عالم را در میا باشد و همه نظم و نسق بدست نقاد می یابد و درین مقام او را عبد الله
نام کنند و او را دو وزیر بپسند و یسار باشد عبد الرب و عبد الملک عبد الرب و وزیرین است عبد الملک
وزیر یسار چون عبد الله رحلت کند عبد الملک قائم مقام او شد و عبد الرب عبد الملک گردید که

جديد بجای سعید عبد الرب آید همچنین این دور تا قیامت دائر و سائر خواهد ماند و زانسان نبوت حضور
 نبی اصلی الله علیه و سلم عبد الله بودند و سیدنا ابوبکر عبد الملک و سیدنا عمر عبد الرب چون عالم
 صلی الله تعالی علیه و سلم رحلت فرمودند صدیق اکبر عبد الله شدند سیدنا عمر عبد الملک عثمان غنی عبد الرب
 چون دو صدیق اکبر با خزر رسید عبد الله سیدنا عمر شدند و عبد الملک عثمان غنی و عبد الرب
 سیدنا مرتضی علی چون دور رسیدنا عمر تمام شد سیدنا عثمان غنی عبد الله شدند و سیدنا علی مرتضی
 عبد الملک سیدنا امام حسن عبد الرب چون دور عثمان غنی اختتام یافت سیدنا علی کرم الله وجهه
 عبد الله شدند و سیدنا امام حسن عبد الملک و سیدنا امام حسین عبد الرب چون دوره جناب امیر
 پسر رسید نفبت عبد الله بی سیدنا امام حسن رضی الله تعالی عنه رسید و همچنان تا سیدنا امام حسن عسکری
 بعده سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه عبد الله شدند و در آخر زمانه این منصب رفیع با امام مهدی رسید
 عبد الله در وقت خود هم عالم را فیض می بخشد بجهت توسط اربع بیج کسی نمی رسد و فتوحات فرموده و لکن
 الاقطاب المصطفی علی ان یکون له هذا الاسم لا یکون منهم الا واحد و هو الغوث و سید الجماعة فی زمانه و منهم من
 یکون ظاهراً و حکماً و یجوز الخلافة الظاهرة کما جاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کما یبکر ان الصدیق و عمر عثمان
 و علی و الحسن و موسی بن زید و عمر بن عبد العزیز المتوکل و منهم من له الخلافة الباطنة خاصة و حکم له فی الظاهر کما
 محمد بن هارون الرشید و کما یزید البسطامی و اکثر الاقطاب لاحکم لهم فی الظاهر و منهم الائمة رضی الله عنهم و لا
 یزیدون فی کل زمان علی الاثنین لثالث لهما الواحد عبد الرب و الاخر عبد الملک القطب عبد الله قال الله
 عبد الله قال الله تعالی و لقد سوانه لما قام عبد الله یعنی محمد صلی الله علیه و سلم فالأقطاب کلهم عبد الله و الائمة
 فی کل زمان عبد الملک و عبد الرب و هما اللذان یخلفان القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزراء
 الواحد منهم مقصور علی مشاهد عالم المملکوت و الاخر مع عالم المملک و الله تعالی اعلم نوراً و السلام و الولاية
 افضل من النبوة من حیث انکد لایست نبی از نبوة افضل است زیرا که مراد از ولایت ترقی است از فعل علی
 یعنی عنده شوق و محبت و ولایات باری سبحانه شدن همه شما بمقابله آن وفائی و مستهلک بودن
 همه در آن و مراد از نبوة تدریجی است از ترقی یعنی ما شعور ما سوسمی دادن و بنا سوت آوردن بنا بر

تبلیغ رسالت این منزل است پس لامحاله ترقی بی از منزل اول افضل باشد نه آنکه معاذا الله ولایت اولیا از
 نبوت اینها علیهم الصلوٰۃ والسلام **نور ۳۰** - القبض والبسط کلاهما حالان شریفان معنی نیست که
 چون اولیا الله را دولت وصل حاصل میشود ناخوسته لبثا شدت و فرحت روی نماید آنرا در اصطلاح اینان
 بسط میگویند و هر دو حالت مدام دائر و سائر میماند چرا که اگر مدام لبسط ماند عادی گردد و غلبه شغف غماند اینها
 قبض پیدا میشود یعنی حجاب حائل میکند آتش شوق را درین زندانگاه حالت اینان وحشیانه میشود و
 حرکات مہوشانہ بوقوع می آید چنانکه حال عشاق مجازی در زمان سحر میشود باز چون قبض رفع شد ببط
 پدیدار گشت حالات تازہ و لبثا شدت سپیدانند از عیان میشود که زبان از بیانش معذور و لال است
 و دل از کثرت اقتباس النور محروم و لامال **نور ۳۱** - صوفی محتاج فقیه است نه فقیه محتاج صوفی کما
 قال سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه گویند صوفی زانند از فقیه باشد و بعض صوفیه فقیه آنرا گویند که عارف
 هم باشد یعنی صوفی نیز بود البته انجمن فقیه از صوفی محض عالی رتبه خواهد بود **نور ۳۲** - رویت باری تعالی
 به چشم سر در دنیا محالست سوا می حضور سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ نبی مرسل ملک قهر
 را دست نداد اگر کسی در حق خود یا در حق دیگری انجمن اعتقاد دارد و گمراه است اولیا الله را هم در دنیا
 مشاهده چشم سر نمیشود و آنکه مشهور و در کتب سلوک و ملفوظات جا بجا مشاهده جمال الهی مذکور است از ان
 هم چشم سر دیدن مراد نیست بلکه نور قلب و اشراق باطن مقصود است بلکه بعض اهل سلوک این را هم
 انکار کرده اند و میگویند که مراد از مشاهده جمال چشم قلب اولیا را در دنیا جز این نیست که یقین سالک
 بذات باری تعالی از عوام بیشتر باشد و بعینه مشاهده جمال مراد نیست در شرع تعرف انیمعنی را بوجه حسن
 ذکر کرده است باید که رجوع بان کتاب کند **نور ۳۳** - روزی حضرت شیخ خود رحمه الله تعالی
 عنہ را پرسیدیم که صفت اولیا چیست فرمودند نگاه که ذات و صفات بنده مغلوب شد و نفساً
 منسایا و محو و خالی شده ذات و صفات الهی باقی ماند و غلبه و دوق و شوق و محبت با و تعالی چنان
 دست و پد که از غیر بالکلیه انقطاع گیرد چون بنده باین صفت موصوف شد ولی شد و الانه **نور ۳۴**
 بعض فقرای جهال خود را خلاف شرع میدارند مثل حلق و قصر ریش و نوشیدن بنگ و خمر

و پوشیدن جامه های ریشمین و تقوه بکلمات فحش و لالیغی و غیره و لک اگر انجین کسان را نصیحت کرده شود میگویند ملامتی، ستم ازین سبب خود را با اینطور و وضع میداریم بدانکه ایشان سخت گمراه اند بطریق اصلی ملامتیان این نبود ملامتی آنان بودند که هیچ مستحبی از استیجابات شریعت ترک نمیکردند اما اخلاص خود را که بحق داشتند از خلق می پوشیدند آنکه مخالفت شرع را شعار خود سازند و با وعای ملامتی بودن کردن افرارند این ملامتیه بسطل اند حق نیستند از وضع و طور پر جز باید مانند رنجی حکایتی یا آدمی تو لیسیم از آن توضیح بوجه احسن خواهد شد و زمان سابق زن و شوهر بودند مشروطه ملامتیه داشت یعنی بطاهر محابرات و ریاضات این راه نمی نمود از خلق پوشیده میکرد و همیشه زن او از روی مطارحه این امر میگوید که ترا گاهی متوجه بحق نمی بینم و میگفت چکنم بدترین خلق الله ام الله تعالی مرا بیا مرد زنی زن او از خواب بیدار شد چندی بیند که شوی متوجه بحق و مستغرق بذکرست بسیار خوشنود شد صبح شوی خود را گفت بجهت الله امشب مرا عقد این امر معلوم شد که تو خلاص خود را می پوشی شوهر گفت بجهت انستی گفت شب گذشته ترا دیدم که بحق مصروف بودی و از چیزی خبری نداشتی مرد مدتی باز تکرار این امر کرد و پرسید که راست میگوئی فی الواقع دیده او گفت بخدا می عرضم دیده بودم این شنید و از کثرت خاست جان بحق تسلیم کرد اسی پس ملامتیان انجین کسان را گفتن زیبا نه بیدریان خلاف شریعت را اینها را ملامتی گفتن عین خطاست نور ۴۲ - معراج با جسد در جاست یقطعه خاصه نبی ماست صلی الله علیه و سلم که اسی وی را غلبه شو کو بر تبه قطبیت و ولایت و غوثیت رسید با نور ۴۳ - معراج روحی در حالت نوم یا در واقع که آنجا نیست استعراقی که در کیفیات مراقبات در میان بیداری و خواب عارض شود اولیا را ممکن بلکه واقع است نور ۴۴ - سوال - یعنی ابلهیت استماع سماع و شعر گوئی چیست جواب - اهل سماع شخصیت است که بر قلب خود و بر قلوب دیگران چنان غلبه دارد که هیچ خطره غیر الله آمدن ندارد نور ۴۵ - سوال - آن که ام مرتبه است در ولایت که فوق او مرتبه دیگر نیست جواب - آن مقام قرب است که میان نبوت و صلیبیت واقع است که نصیب بکر رضی الله عنه بود بکذا قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات و هذا المقام الذی استباهه بین الله و نبوه

التشریح الذی هو مقام القرية وهو للأفراد وهو دون بقوة التشریح فی المنزلة عند الله وفوق الصلوة
فی المنزلة عند الله هو المشار اليه باليسر الذی وقرنی صدر الی بکر بفضل به الصالحین او حصل فی قلبه
مالیس فی شرط الصلوة ولا من لوازمها فلیس بین الی بکر و بین رسول الله صلی الله علیه وسلم حل لانه
صاحب صلیة و صاحب سر نور ۴۴ - ولی را خفای حال خود فرض است چنانکه نبی را اظهار نبوت
الاجبوری اگر ظاهر شود شود بافتیاریها نمیکند و اینجا حکایتی شیخ خود می نویسم که از آن توضیح این مسئله
در جغایات خواهد شد مدیسه از مردان حضور سنی مظفر علی بریلوی میگوید شبی از شبها بضرورت
استنجای برخاستم و بقصد طهارت برای آب گرفتم بیرون صحن حجره خود آمدم چه می بینم که در درگاه علی
سبیاری از بزرگان جمع اند شل یوم موس و در دالان پائین صاحب البرکات تختی مرصع بجا نهاده
گردد اگر آن تخت اکابر اولیاء الله نشسته اند بعد ساعتی چه می بینم که حضرت پیر و مرشد ما لباس فاخر
شامان در بر تنه بر سر و بزرگ دست در بغل داده آورند و بر تخت نشاندند و همه به تعظیم ایستادند
بوسه بر پیشانی حضرت ایستادند و اندانجا حالت دیده تحیر و لرزیدند و داخل ایستاده ماندیم بعد همه با
اندرون رفتند و غائب شدند من باز حجره خود آمدم تمام شب از معانته این حال نه خفتم صبح حاضر
سمیج شد نماز بجا امت پس حضور علی خواندم و این حال عرض کرده مستفسر گفتم مقام شدم اولاً
فرمودند ترا خواب شده باشد و حالات خواب را چه اعتبار چون اسرار کردم منقص شده فرمودند ترا
باش و ازین قصه سخن نگوی از آنوقت خاموش شدم الله الله چه خفای بود که گاهی اشاره و کنایه این
ذکر و بیان نیامد و این مقام مقام تعلیم و حوالگی خدمت ما هر چه بحضور و الابد و از آن روز تا وفات
از ما هر چه بجای تشریف نه بردند و صد ماکرات خود بخود ظاهر میشدند که نوشتن آنها موجب طوالت است
بعد وصال حضور تصدیق این حکایت از زبان مظفر علی کردم نور ۴۵ - حضور قلب عباد
و قسم است یکی آنکه بدانند که گوئی خدای عزوجل پیش نگاه من است و او را ده عبادت میکنم این مرتبه
عمالی است بهره خاصه اکابر و اصلا نیست دوم آنکه بدانند که خداوند تعالی مرا می بیند و ریاست
تعبدم این نیز ذوق و شوق و نور و حضور و اخلاص و حیاء بخش این مرتبه اولی است و این مقام

متوسط است و آنکه هیچ یکی از این دو تصور نباشد مقام غافل است یعنی عوام که زبان با خدا و دل با مومنان
 نسال الله العافیة **نور ۴۴** - بدانکه عجب تراکست که از دودن دل روزی کشاوه است بملکوت آسمان
 چنانکه از پیرون دل پیروز دانه کشاوه است بعالم محسوسات یعنی در دل استعدادیست که از ان دگر
 عالم ملک ملکوت و جبروت و لاموت میکند و گمان مبر که این پیغمبران علیهم السلام مخصوص است که گوی
 همداو میان شایسته نیست و گمان مبر که روزن دل بملکوت بی خواب و بپای مرگ کشاوه نگردد بلکه
 در بیداری هم از کثرت ریاضت و مجاهده کشاوه میشود این فوائد بنا بقولیم بقلیم آمده باید که بفرهنگ آدمی شود
نور ۴۵ نفس بر سه قسم است مطینه - امانه - اماره مطینه نفس انبیاست و خلص اولیا علیهم الصلوة
 والسلام که اراده اش و اراده الهیه فانی شد و هیچگونه غلاف حق را بان راه نیست و امانه که بر عیوب
 ملامت کند و از ان کتاب آن باز دارد و اگر چیزی واقع شود زود به نداشت و توبه گرداید آن نفس صاحبین
 و اقیان و اماره که مدام به بدی مائل باشد و اصرار ورزد آن نفس عوام است **نور ۵۰** - تلون
 و تمکین دو مقام است اگر سالک بنور سلوک طی نگزیده است و در طی نمودن سماعی است آن راه صفا
 تلون گویند و عکس در تمکین می نامند و واقف و راجع هم مراد از همین معنی است **نور ۵۱** - تلب و
 نفس در روح بر سه متر لوف المعنی است که مراد از ذات انسانیست **نور ۵۲** - صوت سردی
 چیست آواز لیسیت از عالم قدس که در شغل حواس وقت جهش نمودن سوراخ گوش می آید مثل مصلحت
 البحر و غیره **نور ۵۳** - بدانکه دو اصلان حق دو قسم اند سیکه کاملان مکمل که به ریاضت و مجاهدات
 هر دو اختصایات الهی خود بدرجه کمال رسیدند و دیگران را میرسانند این قسم از همه اقسام اعلی میباشد و دیگر
 کاملان محض که بدرجه کمال رسیدند و همانجا استقامت کرده کمالات را ترقی میدهند و سونی خلق ایشان
 را تنزل نداده اند و فیض به دیگران رسانند این قسم به قسم بالا مساوات ندارد و لیکن در اینجا باید دانست
 که هر کمال از هر کامل افضل نمیداشد بلکه انگاه میشود که هر دو در کاملیت مساوی باشند بعد از ان
 یکی را مرتبه کاملیت بخشند و در صورت البته این کمال را بران کامل فضل میتوان نهاد و نه بطور قاعده کلیه
 که هر کمال از هر کامل افضل باشد **نور ۵۴** - مخفی مباد که خواب عبارت است از حالتی که طاری شود

حیوان را بسبب استمرار اعصاب مانع از طوایف و انحراف متعاده چنانکه حواس ظاهر از احساس بازمیندگی نمی
 و احساس قابل تعرض بود چنانکه میان وجود مانع و وجود حلول و با هم شرط وجود و شرط و بعضی عاقل است از این توان
 حواس از نفس کلی که طاری شود از تصاعد و غذایه و جان و باغ و تصویر بیانی و احساس تقابل عدم و ملک باشد که
 صورت خواب و احساس ظاهر هر جمیع نشود اما نزد ارباب سلوک و عقلی است که پیدا میشود
 بسبب امر مزاجی که عارض شود در باغ و معنی امر مزاجی آنکه در کاسه سر انسان در و طرف است پیش
 و پس سمت پیش که مخزن نور و عقل است و در میان هر دو طرف روز نیست حد فاصل چون انسان را
 خواب شروع میشود یک غبار مانند برقیق پیدا میشود که باعث حجاب عقل است دوران روز و در میسر آن زمان
 نور غلبه میکند بعد در گوش و زبان دوره کرده به دل منوبری می آید آنوقت بسیار پیوستگی طاری شود
 یعنی نور می آید و می خسید و هر از امر مزاجی همین معنی بود که بیان کردیم و در اینجا حالتی دیگر است شبیه
 بخواب که در اصطلاح صوفیه غیبت نامند و آن باز ایشان حواس است از فعل خود بسبب فطرت
 از آنچه در دل و او میشود از عالم اعلی و دل را از عالم ظاهر به عالم غیب کشد و آنچه در اینجا است شهود شود
 مشاهده و مشاهده نامند و در اینجا نیز صوفیه باینست از عدم لعل و اینست که در اثر آن عالم اعلی و اینست
 و بیداری عدم لعل است نزد بون بسبب که از عالم اعلی و آنچه در مشاهده خود مشاهده و آنچه در بیداری محسوس شود چنان
 خوانند و هم در عصری نور ۵۵ چون سالک از سیرانی اند فارغ شده و سیر فی الله قدم می نهند
 و ترقی مدارج حاصل میکند بعضی از ایشان از و و تجلیات این مقام سالکت و صامت و ضابط میباشند
 و چنان ظرف عالی دارند که کوه کوه دریا و سراسر را ضبط مینمایند و انشاء آن نمیکند و بعضی از اینها
 ضبط کرده بعد ایا به هویت زبان میکشایند مثل سجالی اما اعظم شانی - پس فی جبهتی سوی الله
 انما حق - ایشان ازین گفتار هیچ و بال و خیال ندارند چرا که طاقت ضبط قدرت و عظمت ندارند پس معذور
 و مجبور شدند و لیا که ارام و علم اعظام تقریب افهام و تسکین عوام را بهر این محاله مثلاً گفتند اگر چه بیج
 تشبیهی بحقیقت او و از سر مثل کلام جن حلول کرده به بدن انسان که نظام از زبان انسان است
 و حقیقه کلام جن کن حتی از زبان این کس گویا شود و بدست او که کند و بیای او راه رود و بدن

او طعام خورد و بچشم خود دیدم که دخترش که خور در اخلل آسید شد بیکدم نه سیر خجیه طعام بخورد
 علاج کردم و شفا یافت آری گمان بری که بان دختره که نیم پادیش خوردی یکجا نشسته نه سیر خورد
 و گوازه کند بر ظاهر که آن جنی بخورد اما از دهن این بخورد و بنیدگان و نستندی که دختره بخورد
 قدرت آسیدی را با قدرت حضرت حق عزوجل چه نسبت اگر مولی تعالی بنده از بندگان خود را بنظر
 کلام خود گرداند و بر زبان او سخن را ندیده است آنکه می شنوی که آن سخن را سحافی همون میگوید
 که این گفتن را در امر او است اگر چه تو از زبان بایزد و حسین منصور شنوی مثلاً و دیگر واضح و روشن
 تر بلکه گوی که عین صورت واقعه و آواز نیست که موسی علیه الصلوٰۃ و التسلیم از شجره شفیقه که یا موسی
 ای انا للرب العالمین آیا آن درخت گفته بود که ای موسی شتم الله پروردگار جهانیان ما شت الله
 انگشت مگر رب العالمین اگر چه از شجره شفیقه شد همچنان اگر حضرت حق عزوجل از شجره انسانی که
 اشرف از شجرست سخن فرماید و مردمان را آواز از گوی بشر آید چه عجب گفته و گفته الله بود
 اگر چه از حلقوم عبداً نشد بود - اگر چه بظاهر این تکلم کلام انسان است لکن در حقیقت کلام حق است
 است که انسان بصفت کلیمی اولی نزد کلام حقیقی و نفسی او بسج هر کس نیاید اینجا این تکلم ظاهری
 خود را فنا کرده بمکلم حکم حقیقی چنان گفته است که معاذ الله یا غوا می نفس خود بان گویند مثلاً
 قول فرعون بیون انا ربکم الاعلیٰ که او یعنی بخود می خود گفت و این خودی را اگر ستمسته که مکلم
 حقیقی او را گویانمود که لا یخفی لهذا این قبول ماند و ان مردود شد بین فرق در میان مقوله فرعون
 و حسین منصور است که مقوله حسین از خود نبود بعد فنا و وجود خود بود و مقوله فرعون بر عکس ناخط
 پس چون بر او لیا الله حال غلبه میکند و طاقت نمیشد بقاضا و حال این از ایشان هر بر
 می زند این حال حالت سکر گویند سکر و مسح و مقام است اگر وقت درود و تهلل است ربانی شور و لک
 برقرار ماند مسح و رن سکر حالت سکر را اعتبار نکنند بر اهل سکر هیچ باز پرس نیست مثل مجانبین و نه
 اقوال این حالت قابل و ثلوق و محبت گرفتن است بلکه هر اهل سحر تدارک آن ضرور نیست چنانچه مشهور است
 که حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه فرمود در وقت منصور کسی نمود که او را دست گرفته اگر

من و از وقت بودی گشتش گزینی یعنی بقا ضایع آنکه تذکر آن اهل محضر و بیست و در ازین پنجودی
 نگاه داشته و از باطن خود قوت ضبط عطا فرمود و اینجالت سکر بسیاری از اولیاء الله را بوده است کلمات
 اینجالت را شیطانی خوانند و غیره اما ایضا درین باره داراشکوه رساله بسط نوشتنه و شطیحات هر طبقه
 تا در خود جمع کرده است هرگز از یاد تو ضیع منظور شد آنرا بید کلمات اینوقت ظل و عکس کلام الهی باشند
 بعضی بمرین حالت مستغرق مانند تا آخر عمر هم چون حسین منصور قدس سره و از بعضی مدت العمر ظهوری آیند
 و ایشان را عظم ضابطین و واران خاص حضور سید المرسلین اند صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین چون خطا
 را بشنید و حضرت حسین و سایر صحابه کرام و حضور پر نور غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و بعضی را حالت
 متلون باشد گاهی بعد ضبط سر بر زمین چون افاق یا بند فوراً توبه و انابت ششمانند پس دلیل کافی
 که در حالت محو خود بعد و چنین کلمات را ضعیفند و ظاهر آنرا نسبت خود حق ندانند و ربه توبه و انابت
 چه معنی داشت اما چه کند که نه بجانب ایشانست نه بحالت سلامت حواس از ایشان سر بر زده حضرت خوا
 بایرید بسطای رحمة الله تعالی را گفتند آنچه سخنانست که در بعضی اوقات از حضرت شامی شنویم فرمود باینده هرگز
 نگفته است و زبهار گوید گفتند بل فرموده گفت اگر بعد ازین شنوید بر شما لازم میگردد که پنج صم زبیر مردمان
 خنجر با آب دادش خود داشتند تا آنکه بر حضرت ایشان حال وارو شد و سجائی گفتن آغاز نهاد که بر ما
 حسب هیئت خنجر باز و ندید که خنجر بجای زد بر همان عضو خود او زخم رسید و بدن حضرت ایشان را کردند
 بنود فرمودند من میگفتم که بایزید میگویی که این گفتن او را من و او راست اگر کسی بحالت محو و بقا
 حواس تقویه بچو کلمات کند از ندین و مرتد نشود واجب القتل است و ازینجاست که با وجود تسلیم توحید
 وجود میگوند که فرق مراتب کنی از ندین یعنی مراتب تنزلات نگاه نداری اگر زبیر را این بگوید
 و شامل و فصائل هیئت خدا وانی توحید وجودی کجاست که ممکن واجب میگویی و عاشا الله زید خدا نیست
 البته یقطع نظر از تنیات بحقیقت وجود و همان حقیقت واحد و اجبیه است و بس آنجا نه زبیر بدینست و غیر
 عمود و نه خالده و نه بکر و در وجود وانی واحد است و موجود را مصداقی جز خداوند تعالی با استقلال نیست
 ازینجاست که گویند حقایق الاشیاء ثابته مع انالیس غیره موجودانی الحقیقه خلاصه کلام آنکه این سخن قابل نیست

حال است تا وقتی که حال وارد نشود و هیچ نسبت درین مسئله تا بدان مقام نرسد کلام نکند که از افهام عقول بیرون است
 و در امور عقلست جز اینکه گوید که مسئله حتی است الاکن کینه ان اولیاء الله دانند که مایا نرانی بحال همین است
 ظاهر شریعت عزراست و مستقیم است آینده و فتنه که فضل الهی شامل حال شده بباطن شریعت مطهره رساند و نیز
 ظاهر شریعت را در اینجا بطور کسبیم که دیگران از ان بالفعل محذور اند این فائده برای آن آورده و نه
 ضرورتی نبود که درین زمان اکثر انجمنین توحید گویان یافته میشوند پس بایشان نه احتیاط کنند و نه معترضان
 پیش آیند و وجه ظاهر که لا ینفی ثور ۱۵ - احوال صوفیه و تفصیل عوام چنانچه مشهور است آن اول غیب مطلق
 که حضرت اعیان ثابته است دوم غیب مضاف قریب مطلق که عقول و نفوس مجرد اند و این عالم روح است
 سوم غیب مضاف قریب بعالم حس درین عالم مثال است چهارم حس مطلق که عالم اجسام است پنجم
 عالمی جامع مرین عوالم را گفته اند که هر عالم تحتانی منظر عالم فوقانی خود است بالترتیب چنانچه عالم حس منظر
 عالم مثال است و عالم مثال منظر عالم روح و عالم روح منظر اعیان ثابته است اعیان ثابته منظر حضرت اقدس
 و حضرت الاحدی است پس عوالم باهم محاذات و مقابله دارند و باید که مطابق اند و گفته اند که عالم مثال بر خست
 میان عالم ارواح و اجسام و مشتمل است بر صور انی عالم و از آنکه محسوس و مقدار است بعالم اجسام شباهتی
 دارد و از جهت نورانیت و لطافت بعالم ارواح مناسبتی و مسمی است بارض حقیقی و خیال منفصل کاشی
 و شرح فصوص گفته که در اصطلاح حکما عالم مثال صور منطبقه نفوس را گویند گویا در حقیقت خیال انی عالم است
 فقط پس صوفیه در اثبات انی عالم و اوصاف و احکام آن با اشراقیه متفق اند و در تعیین مستقر روح بعد از
 فراق بدن مختلف اشراقیه و غیر همین عالم را مقرر و گفته اند و صوفیه بغیر انی عالم رفته چنانچه شیخ اکبر قدس
 سره الاطهر در فتوحات با پرست و یکم بعد از تنگ صد بیان فرموده و با چنانکه از ان در بیان عالم برزخ
 یاد کرده ایم تذکر نور ۵۵ یکی از مخلصان فقیر که ذی علم و صوفی منش بود و بر حجت حق تقریری میکرد
 در میان احاطه ذات احدیت بکافه عالم از اینجا که شاید بعضی از طلبه ناظرین را تلایم حال و مقام خود
 نشان بیاور و وحش یاد کنیم میگفت غفر الله تعالی لنا وله پدران ایدک الله تعالی فی الدارین -
 که هیچ مفهومی از مفهومات که محیط همه مفهومات باشد نیست مگر مفهوم موجود که فوق همه مفهومات و حادثی کلام

اشیاء موجود است و مصداقش عند التحقيق نیست مگر ذات واجب تعالی شانه کما یجی پس
 ذاتش محیط همه اشیا باشد تفصیلاً آنکه موجودیست عالی که تحت آن اجناس از انوار جوهر و
 عرض این هر دو محیط تمام عالم الزم است با اینطور که چون موجود را عقید بقید فی الموضوع و لا فی الموضوع سازند
 عرض و جوهر پیدا آید چه عرض موجود را گویند که فی الموضوع باشد و جوهر موجود را گویند که فی الموضوع
 نباشد همچنین چون جوهر متعین بتعینات سازند اجناس و انواع جوهر پیدا آیند و چون عرض را عقید
 بقیود گردانند انواع اعراض بعرضه ظهور رسند پس گویند که جوهر از دو عالمی نیست مقرون بجاوه
 باشد یا مجرد از آن و مجرد با متعلق بوده باشد یا غیر متعلق ثانی را عقل و ملک گویند
 اول را نفس و روح و آنکه مقدارن بماده است قابل الیاء و ثلثه باشد آنرا جسم گویند و جسم اگر نمودار و
 و نامی باشد از نباتات گویند و اگر جسم نامی ماس و متحرک بالا راده باشد حیوان گویند و اگر ناطق بهم
 باشد انسان نامند همچنین حیوان اگر ناطق و مصل باشد چهار و فرس گویند علی هذا القیاس حیوان
 محیط تمام حیوانات است از انسان و فرس و غیره و جسم نامی محیط انواع نباتات و حیوانات است
 و جسم مطلق محیط تمام حوادث و نباتات و حیوانات و جوهر محیط عقول و نفوس و اجسام و همچنین آنکه
 جوهر را محیط جوهر عالم و المستی همین سامان عرض را محیط اعراض عالم از الوان و شکال و هیات
 و کیفیات و اوضاع و غیره باید فهمید و چون دانستی که موجود مطلق محیط تمام موجودات است از جوهر و
 اعراض الموجود هو الله تعالی سبحانه فهو علی کل شیء محیط و هو بکل شیء علیم باقیما ندانکه مصداق
 موجودات واجب تعالی است و پس تقریرش آنکه موجود با احتمالات عقلیه متحمل است بلکه معنی با
 اول موجودیکه وجودش عین ذات باشد و ثانی موجودیکه وجودش شش غیر ذات و زائد بذات لکن مقتضا
 ذات و لازم ذات و غیر متشکک عن الذات باشد و ثالث موجودیکه وجودش غیر ذات باشد و مقتضا
 ذات بهم نباشد بلکه فانی عن غیره گردد و ظاهر است که موجود معنی ثالث الفیض و ادون موجودات
 ثلثه است و ثانی اوسط آنها و اول اعلی و اشراف همه و البقی با آنکه نسبتش نباتات واجب
 کنند پس لازم که واجب را بهمین معنی موجود گویند یعنی موجودیست که وجودش عین ذات است

مطلق وجود و ذاتی مظهر از لوث عدنان ارزانی وار و تابدان در عالم انصاف باوصاف الهی متخلق
 با خلاق ربانی ترقی کند فقط سن نفحات الانس نور ۶۱ و هم از نفحات نوشته میشود القول فی معرفه

الصوفی و المتصوف و الملاحی و الفقیه و الفرق بینهم - و فی فصل العاشر فی الباب الثالث من ترجمه
 العوارف - بدانکه طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول مرتبه واصل و کامل
 و ان طبقه علیا است و قسم دوم مرتبه سالکان طریق کمال و ان طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمان
 و بدره نقصان و ان طبقه سفلیست و اصلا ان مقربان سالکانند و سالکان ابرار و اصحاب یقین و
 مقیمان اشرار و اصحاب شکیال و اهل وصول بعد از انبیا صلوات الرحمن علیهم و طائفه انداول مشایخ
 صوفیه آنکه بواسطه کمال متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از ان در
 رجوع بر اسرار دعوت خلق بطریق متابعت مافوق و ماسور شده اند این طائفه کاملان کمال اند که فضل
 و عنایات ازلی ایشانرا بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید از شکمهای فنا بساطل تفرقه میداند
 بقا خلاصی و مناصبی از راس فرمود تا خلق را بنجات و درجات دلالت کنند و اما طائفه دوم آن جماعت
 اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرقه بحر جمع گشتند و در شکم
 ماهی فنا چنانچه چیزی بسته نماند که از ایشان برگزیده و اثری بساطل تفرقه و ناصبت بقا نرسید
 و در سلک مرده سکان قیام غیرت و تقان و یار حیرت انحراف یافتند و بعد از ان از کمال وصول لایت
 تکمیل دیگران بایشان منفوض گشت نور ۶۲ از فیض الکلمات بیافض حضرت مید شاه عمده قدس سره العزیز
 جلد دوم در فوایح نیکو است که ولایت چهار قسم است اول ولایتیکه باطن نبوة مطلقه است دوم ولایت مقید
 بر نبی سوم ولایت مطلقه بر نبی و آن در محمد صلی الله علیه و سلم شکوة اقتباس ولایت انبیا است از
 دیگر انبیا و شکوة اقتباس اولیا چهارم ولایت مطلقه عام که مخصوص به نبوت نیست هر یکی را خاصیت
 خاتم قسم اول علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم ولایت مقیده محمد سیّد شیخ ابن عربی است قدس سره العزیز
 و اکثر اولیا و کمال تصدیق این نموده اند و بعض غلات فقها و صوفیه و تکفیر و تضلیل مشیخ مبایه بسیار
 میدارند ماره این مردم در غیبت فراموشی و در حضور خاموشی **ب** با مدعی بگویند امر عشق و مثنوی

تا بجز میر و از ور خود پرستی. بعضی گفته اند که خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدیت که از نسل آنحضرت و خاتم است
 عامه عیسی علیه السلام است از شیخ ابن عربی منقولست که ولایت عامه بتداور دارد و انتها ابتدا از ارم و انتها بار
 عیسی علیه السلام نور رسالت تفصیل آقسام اولیا را اندر اول از ایشان چهار نفر را اندک مکتوبات و هر یک دیگر
 را نشانند و عمل حال خود دارند و اندر کل احوال از خود و خلق استوار باشند و اما آنکه اهل حل و عقد اند
 و سر نیکان درگاه حقند پس بعد از ایشان را اختیار خوانند و چهل دیگر از ایشان ابدال خوانند و بیست دیگر
 از ایشان را ابر خوانند و چهار دیگر که پیش از ابدال خوانند و بیست دیگر آنکه ایشان را نقیبا خوانند و یکی اورا قطب و خورشید خوانند
 و این هر یک دیگر را شناسند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند و صاحب کتاب فتوحات مکیه فیصل
 سی و یکم از باب صدور و شوق جمالی بفرموده است در اینجا ذکر کرده است که حقیقتی ازین راه نیست سلیم
 گرد آمده و بیست تن از بندگان خود برگزیده و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر یک از بیست سلیم یکی از آن
 تن نگاه میدارند و فرموده است که من در هر یک که با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند
 و با ایشان سخن گفتم خواریت احسن بختنا منعم و لا اکثر منهم شغلا باشد و فرمود که مثل ایشان نیز در ایام ملک یک کس بر حق
 نور هم از خارق عاداتی که از اولیا ظاهر شود و اگر استخوان از اشاعره بگرمات و اولیا و قائل اند و معتقد اند که
 میکنند و ابو الحسن بصری از معتزله که موافق اشاعره است صوفیه گویند اخبار از او را زبانه و طی زبان مثال آن را خوانند
 فرشته جن است اگر از کامل واقع شود و بجای ایشان باشد از اجتناب اطلاع بر ضمایر نیست تصرف ملک است
 مثل احوال و امانت اخراج محبوس از قید و برنج است و ادغال مرید در عالم ملکوت از خواص مرتبه الهیه است ابو علم
 دمشق گوید چنانکه بر پیغمبران اطهار معجزات فرقیست بر اولیا و نهان و شین آن الزام و بعضی گفته اند که گزشت جنین
 خواج عبدالله انصاری فرماید اگر بر هر کسی بگویی باشی و اگر بر باب بر گویی باشی دل بدست آنرا کسی باشی از خواج
 نقشبند قدس سره طلب کرامات کردن فرمودند که کرامات زیاده از آن نیست که با چندمی با رنگاه بر روزین توانم رفت
 ابو القاسم سمرقندی قدس سره میان خلق نمیشسته بود و بزرگ بر بالایش آمد و در مشغول یافت سجاده بر جوفش انداخت
 و نماز گذارد و ابو القاسم گفت ای برادرانیکه بودی که آنرا که کنند و دانست که در میان خلایق دل خود را مشغول بچیز داد
 حضرت شیخ ابوسعید الانجیری گفته اند که فلان بر روی آب میرو و گفت سهل است زغنی و صوفیه هم بر روی آب میرو و گفت چه بود

گفت ز غنی و غسی به هوا نمی پرفتند در خط از شهری بشهر می رود گفت شیطان در یک نفس از مشرق بمنزب می رود
 اینها را قیمتی نیست مرد آن بود که میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و از خدا می خود
 غافل نباشد که بهمت صبری و مردندی رضی الله تعالی عنه بالفاظ آخر قال بعضهم اصل الکلمات و عظیمها التلذذ بالطعام
 فی انطوائت الجلاوت و منها امرات الانفاس مع الله و الرضا عن الله فی جمیع الحالات سبحان الله کسکه ملادت
 این کلام و مفره این درامد است باشد و دیده باشد و اند که این سخن بچهره به مالیت **تور ۴۵** - اعلم یا ولی
 ان اولایه شش من الولی یعنی القرب بی علی قسمن عالم کما قال الله تعالی الذین الذین امنوا الایه و خاص و بی عبار
 عن فخر العبد فی الحق و بقا به قال له هو الفانی فیہ و الباقی به و انصار عبارته عن بنائه السیر الی الله و البقا عباد
 عن بایه السیر فی الله ابو علی جرجانی گوید الولی هو الفانی من حاله هو الباقی فی مشاهد حق لم یکن لهن انفسه و الاصل
 غیر الله قرار از نفس الکلمات **تور ۴۶** - شیخ فرید عطار فرموده که قومی از اولیاء الله عزوجل باشند که ایشانرا شایان
 طریقت و کبرای حقیقت اولیایان نامند و ایشانرا در ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت و حجه
 تربیت خود پرورش میدهد و بواسطه غیر سی چنانکه او نیست رضی الله عنه و ان مقام عظیم بود و بس علی تا که انجا رسا
 و این دولت رو که نماید و لک فضل الله یوتین ان شاء و همچنین بعضی از اولیاء الله تعالی که متابعت انحضرت اند
 انضواء طالبان ایجاب حانیت ترتیب کرده اند بی آنکه اول و در ظاهر به پیری باشند و این جماعت نیز موصول و ایستادند و بسیار از شایان
 بر تقیته اول سلوک توجیه بان مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم کزلی طوسی را که سلسله شایان الجو بچهار
 نجم الدین گهری فی شریکها ایشان می پیوندد از طبقه ابو سعید و ابو جعفر ابوالحسن خرقانی رضی الله عنهما است را بنده فکر کرد و ایس و ایس
 بوده علی الدوام **تور ۴۷** - بدانکه جمله اولیاء الله اگر چه چار حقیقت و ولایت همه یکدگره اند چنانکه انبیا علیهم السلام
 که لا تفرق بین احد من رسلنا اما از حیثیت تفضیل تلک الرسل فصلنا بعضهم علی بعض متنوع و منقسم و منقسم
 میشوند و هر که و هر را مشرک نیست و بی خاص است لهذا به طائفه را از اولیاء الله عامی مخصوص یا کندند و بعضی را
 صوفیه و بعضی را تصوف و بعضی را طائیه و برخی اولیویه و برخی فقیر و بعضی قلندر و گرهی را ابدال و قومی را ابطال
 و طائفه را سیاح و جماعتی را اوداد و الی غیر ذلک چون اولیاء عشرین و بدلا و اربعین و اولیاء عریف
 و افراد و مرایس الله و افتاد و مجاهد و اقطاب و قطب الاقطاب لکن مع اشتغال و ضاعتهم و افتراق فرهم

جله در یک مرتبه بر لوط اند و یک رشته مضبوط **س** بر نخی هر دلی را سبک است + یک ناختی می رود و هر کیفیت

لمعه رابعه در سلوک

نور اول - بدان - و تفکک الله تعالی فی الدارین - چون طالب صادق قدم در بادی راه سلوک
هند و وصال حق خواهد باید که بر رساله عمل معمول مولفه **سید محمد کاپوری** رحمة الله علیه عمل کنند
مبتدیان را بس مفید و کافی است نقل رساله بعینهای می نمایم -

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة بعد و بنا بر بردارن دینی سوخته آنکه بعد از تطبیق عقائد ببقا سلف از اعتقاد اشت
و وزج و ثواب و عذاب و حور و قصور و جمیع آنچه از قرآن و احادیث نبوی علیه التحیة و الثناء مستفاد است
و صوفیه صافیه نیز در آن مخالف علمای اظاهر می نیستند باید که همیشه با وضو باشند و اصله و مطلقا نماز
که پیچ و قتی می وضو برو - و بعد از هر وضو دو گانه تحیة الوضو بخواند و لازم و آنکه نزدیک مشایخ کار است
بزرگ و اصلیت قوی و طعام می وضو بخورد و بعد از طعام دو گانه تحیة الطعام میگذارد و با شستن خنجر
عمل انضیف فی البضاعت است و بعد از خوردن طعام این دعا بخواند انحر الله الذی اطعمنی هذا الطعام محمد
لقد الذی رزقنی هذا الطعام من غیر حول ولا قوة الا الله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین - و در
احادیث صحیح آمده است که هر که را این دعا بعد از طعام بخواند آن طعام بحساب کرد و بعده هفت بار سوره
قریش بخواند و یک آنکه در پائین آخر شب بر خاسته نماز تہجد و از ده رکعت به شش سلام میگذارد و باشد
در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص سه مرتبه بگوید و هرگز روا ندارد که این نماز
تقصا شود که درین نماز تاثیر است بزرگ و فائده است بخیل اول چون بر خیزد آخر شب خوابان این بیات بخواند

در دلم افکن که پشیمان شوم	بر هر هم آور که سلمان شوم	اے کسی ما بیکسی ما بسین
قافله شد واپسی ما بسین	رزق من از عالم غیبی رسان	و از طمع همجو خودم و اربان
باره تیز سبزه و گلزار فارغیم	با چشم تو ز ما دخت را فارغیم	خانه کرد نهاده و در کوچه تو مقیم

دو کان خراب که ده وار کار فارغیم بر زفت و برگزشت سر را ز آسمان نام من عمر خود سیه کردم یار ببه را نیم زخمان چه شود یک گبر و گر کنی مسلمان چه شود در راه خود اول ز خود می بخود کن بر کرم تست مرا اغمید جز در تو قبله نخواهم ساخت بمقتضی زبیر اسال بسج و نماز اگر کار یک کس بسامان شود مقرر بالذنب و قد وعدا بادش با جرم ما را در گذار جسم من اندازه بجد کرده ایم دایم در فسق و عصیان مانده ایم غافل از احوال و نواهی پوده ایم بر در آمد بنده بگریم ز آنکه خود فرموده لا تقصروا نفس شیطان زد که یاراه من پیش از آن که اندر عهد نما کنم و بعد بچندم بخیر اندازم بنا جاست بذکر و سبق باطن مشغول باشند تا آنکه جمیع صادق بعد بجهه پیش از فجر برای کشایش رزق طلال	زخو که دایم بیجا به برد عشق کز دق عشق از سر و دستا فارغیم تو برین نامه سیاه بین راهی بدیم بکوسه عرفان چه شود یار بل پاک و جان اگاهم ده و آنگاه ز بخودی بخود را هم ده چایه من ساز که جیبارم گر نوازی تو که خواهد نواخت تنها غم دل گفتن بیا چه خوش باشد ز دریای رحمت چه نقصان شود فان تغفر فانت لذاک اهل ما گنگا ریم تو اهر زگار سایه ابد بر عصیان گشته ایم همچو من نفس و شیطان مانده ایم بیگانه نگرشست بر ما ساعته آبرو من خود ز عصیان ریخته بحر الطاف تو بے پایان شد رحمت باشد شفاعت خواهان اندر آن دم که بدن جانم بری	از سود و از زیان دو باز فارغیم اگر چه من سر بسیر گنه کردم اگر چه خویش بین گناه بین بس گب که از کفر مسلمان کردی آه شب و گریه سحرگاهم ده بر عمل خویش ندادم پید اگر تو ساز می بکه رو آورم ایک ره عنایت تو ای بنده نواز سر بر قدش بردن هر بار چه خوش باشد الحی عبدک العاصی اتا کا والنظر دمن بر جسم سوا کا تو نگو کار من و ما بد کرده ایم آخرا ز کرده پشیمان گشته ایم روز و شب اندر معاصی پوده ایم با حضور دل نکردم طاعتی هست امید مغفرت از لطف تو ما امید از رحمت شیطان شد چشم دارم که گند پاکم کنی از جهان با نور ایمانم بری
---	--	--

یا رزاق صد بار بخواند اول و آخر در دو شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وبارک وسلم بعد از نماز بخواند اینک بعد از
 بزرگ مشغول شوند بعد از برای کشایش و مغفرت صد بار یا غفور و صد بار یا غفار بخواند اول و آخر در دو
 چنانچه عمل این ضعیف است بعد از نماز نشسته باشد چون آفتاب یک نیزه بر آید دو رکعت نماز بگذرانند
 در هر رکعت بعد از تسبیح سه بار سوره اخلاص بخوانند بدین نیت نیت لویتان صلی الله علیه و آله
 رکعتی صلوة شکر النهار تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد از مشغول بسبق باطن
 باشند و هرگز بگذارند تسبیح و قتی خالی از سبق باطن برود خواه نشسته خواه ایستاده خواه غلیظند
 مشغول باشند و چون وقت ضعیف باشد دو از ده رکعت به سوره سلام بگذرانند بدین نیت نیت لویتان
 صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة الفجر تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر در هر رکعت
 بعد فاتحه سوره اخلاص سه بار بخوانند هرگز این نماز هم قضا نکنند که ثواب بغایت است و فائده
 بی نهایت دارد و بعد از مغرب شش رکعت به سوره سلام او این بگذرانند بدین نیت نیت لویتان صلی
 الله علیه و آله رکعتی صلوة الا و این تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر در هر رکعت
 بعد فاتحه اخلاص سه بار بخوانند بعد و گمانه با ایصال ثواب روح فرید الدین گنجشکر قدس سره بدین
 نیت نیت ان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح فرید الدین گنجشکر تقربا الی الله تعالی متوجها
 الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و دیگر دو گمانه بغرض ایصال ثواب روح خواجیه بهار الدین نقشبند بدین
 نیت نیت ان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح خواجیه بهار الدین نقشبند تقربا الی الله تعالی
 متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و گمانه دو رکعت به نیت ایصال ثواب روح پرفتوح حضرت
 پیران پیر رضی الله عنه بدین نیت نیت لویتان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح غوث الاعظم حضرت
 شیخ عبد القادر جیلانی تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و در هر
 نماز هجرت حفظ ایمان در هر رکعت بعد فاتحه سب می اخلاص پنج و پنج بار این آیه ربنا لا تمزع قلوبنا
 بعد از پرتیا و سب لنا من کذب و کفر انک انت الوهاب و در رکعت دیگر به نیت حفظ ایمان بخواند
 در رکعت اولی بعد فاتحه اخلاص بنقبات و یکبار سوره قلن و در رکعت دوم بعد فاتحه اخلاص بنقبات یا یومنا

یکبار بخواند و بعد از نماز عشا بنا بر کشایش رزق هر دو جهان مقدمات یا قتل بخواند و مغشش در دل تصور کند
 که خواندن هر اسم از سهای الهی به تصور پیش می رود و نفع ندارد اما اول و آخر درود و بعد نماز
 عشا جهت کشایش رزق هر دو جهان یکبار فاتح رزقی یا قتل و مقدمات یا قتل هوا یا سطر بخواند و مغشش
 در دل تصور کند این اسم این ذره خاکسار را از عالم باطن بالهام ربانی رسیده است بعد مدبار لا حول الا
 اول و آخر درود و شریف بعد سوره مزمل بدین ترتیب بخواند که اول ده مرتبه درود بخواند بعد یکبار است الکری
 و سه بار استغفر الله الذي لا اله الا الله و تمواحي القیوم و التوب الیه بعد معاذ و تسمیه بسمه بار سوره
 مزمل بخواند اما در هر بار معاذ و تسمیه بخواند باشد هر حاجت دینی و دنیوی برآورده و اند بعد چون بخواند
 رود و قدر بار درود هر دو کائنات بفرید بعد قدر بار لا اله الا الله بحکیم العظیم و لبست و نجیبا خلاص
 دود بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعد کلمه طیب یا رخواند بخواب رود و گاه گاه
 بدین ذکر نیز مشغول شود که این ذکر را ذکر خواص میگویند تا تاثیر عظیم و فائده جزیل دارد و جانب است بگیرد
 حق جانب چپ حق پیش گوید حق و بر دل ضرب نموده و بوقت ذکر آتین خان خیال کند که راست
 چپ پیش و در دل این حق است هیچ موجود نیست این ذکر نافع تر و مفید تر است و هر که این ذکر مشغول
 شده به سود و به نصیب مانده است مقصود حاصل شده است بکرم الله تعالی او دیگر ذکر زبان
 هندی از شیخ فرید الدین گنجشکر منقول است بدین ذکر نیز مشغول باشند است بگویند او نهاتو و چپ بگویند او نهاتو
 و پیش بگویند او نهاتو و در دل ضرب کنند اینها تو - این چهار ضربت بگفتن این ذکر در دل ذوق
 آید یک ضرب بدین طریق - اینها تو - اینهمی - این ذکر به زبان هندی بسیار ذوق بخش
 و اثر عظیم دارد و حضور تمام دهد باید که ناخن نکند و اگر در آخر شب صلوة التهجید بدین ذکر مشغول باشند و
 در روز نیز اگر جاسه خالی از اغیار یا بند کمال نفع دهد و در هر روز از خواندن قرن غفلت نکند یک
 سیپاره کم یا بیش بدین وطیره بخواند باشد و با آنکه گفته و نوشته شده است استقامت و مداومت نماید
 اما غفلت نباید هر که استقامت نکند و مواظبت نماید تقصیر از کس است نه تقصیر ازین فقیر و یا قصد
 شهرت کند چون ریاض شهرت دخل یافت همه فاسد گشت و السلام علی من اتبع الهدی تمت رساله

علی الیوم واللیل از سید محمد کالیو سی قدس سره

حالا میگویم که فی زمانه پابندی اوقات موافق رساله هذا متعسر و دشوار است و جمعا طاهر لاحاجه بلیان تحقیر
 بنویسم باید که حتی التوسع بران عمل نمایند تا هم غالی از فائده نخواهد شد بعد استقامت صلوة و لفیه اکثر
 بجاعت خواه اکثر بجاعت چنان روش اختیار کنند که خود را عادی صلوة تهجد کنند که آن هم از جهات
 این راه است و از آن وقت تا طلوع شمس صلوة اشراق او کرده چیزی که از او را دلسانی خوانده اند تا آنکه
 چهار گسری یوم بر آید. انگاه صلوة چاشت خوانده متوجه با کسب امور معاش شود تا آنکه قریب به
 چیزی تناول کرده قیلوله کند بعد قیلوله از صلوة ظهر فارغ شد چیزی از آن در و در خوانده باز بطلب نعمت لایحوت قصد آنکه وقت عصر
 نماز عصر متوسط وقت بخواند باز متوجه بسجده ایستاد تا آنکه غروب یابد نماز غروب کرده صلوة او بیخ از نماز متوجه به اهل و عیال خود شود تا آنکه
 عشا آید نماز عشا خوانده چیزی که خورده با وضو در دو گویان بخواب رود و اگر صلوة تهجد ممکن نباشد تا اول وقت
 صبح برخیزد و سجا آورد و آنچه که نوشته ام درین زمان اینهم بس است لا قول هر شد ما است که ضبط وقت
 بین العصر و المغرب از مستحبات است حتی التوسع به نباه آن پر دزد **لور ۲** ذکر الله چندان کن که دیگر
 ترا بخون دانند اگر چه افراط در جملا و ریوی اسی خیر الا سورا وسطها خوبست مگر ذکر الله زحمت و اجازتست
 و رد فی الحدیث اکثر و ذکر الله حتی یلقوا لجمون این حدیث در کتاب مجمع الطبری و البکیر و علی الیوم و اللیل
 لابن السنی بروایت معادن جبل رضی الله تعالی عنه مروی است **لور ۳** زیاد عبادت مکن بلکه
 محیط اعمال است بلکه برویدن و نادیدن کسیه اصلا التفات مکن **۴** اگر روی طاعت ترا و جهدا
 اگر جبر سلیقت نه بنیدر و است خالصا کنی هر چه کنی که همین محمود است و بس بلکه عبادات ناقله
 خفیه بهتر از جهریه **لور ۴** مقامات لغزش و دولت این راه مر اهل سلوک را هفت قسم اعراض
 یعنی اندکی روگردانی طالب از مطلوب این در مرتبه اول است حجاب یعنی در میان طالب مطلوب
 برده حائل شود که طالب مطلوب را نه ببخیزد این در مرتبه ثانیه است - تفاضل یعنی در میان طالب و
 مطلوب جدائی این در مرتبه ثالث است سلب مزید یعنی نسبت طالب که با مطلوب حاصل بود
 بسیار رو کمی آورد یعنی سلب شود این در مرتبه رابع است - سلب قدیم یعنی سلب نسبت اعم

در از گذشت و میگذرد این در مرتبه خامس است تسلی یعنی مطلوب را و طلب طلب تسلی شود با و کاری نما
 طلب کند یا نکند این در مرتبه سادس است عداوت در میان طالب و مطلوب دشمنی پیدا آید و طلب نفس
 مکروه دارد این در مرتبه سابع است معاذ الله من ذلك الغضب الخذلان مرتبه اخیر را علاجی نیست خوف
 سلب یا نیست و چون تدارک و میان واقع نشود شده بر مرتبه اخیر میرسد پس باید که از اول فکر

کند تا نوبت اخیر نیاید و رتبه خسر دنیا و الاخره و ذلك هو الخسران المبین نصیب گردد. اللهم احفظنا اللهم احفظنا
 اللهم احفظنا **تور** - بر کشف حالات آئیده خود اعتبار نکند تا آنکه مطابق واقع نشود و نه بر خلق عرض

کند تا که در صورت خلاف وقوع کذاب مشهور نشود زیرا که شان ایزدی بر یک غنویت کل یوم مہونی شان
 آنوقت که ترا معلوم شده بود ممکن که همان صحیح و درست بود و حالشان پروردگار از لطف بقهر یا از لطف
 آید بر عکس معلوم تو وقوع یافت پس تو بوجه اظهار آن نادم و منفعل شوی و کذاب قرار یابی و موجب لشخند

که و مہ شوی این بند حضرت غوث اعظم است و الله اعلم بالصواب و الیہ المرجع و المآب **تور**
 چندان بخور که زنده مانی و عبادت کنی بخیزد آنکه بخور شوی حکیم بجای رفت و یکسال طرح اوقات
 اندخت کسی بماند ناچار بوطن واپس آمد و مردمان پرسیدند چرا واپس آمدی گفت ضرورت قیام خود
 ندیدم زیرا که مردمان آنجا بوقت خوردن لحاظ میدارند غلبه جوهر را که چون گر گسنگی غالب میشود بخور

و هنوز باقیست که دست از طعام کشند بدین سبب بخور نمیشود و بعضی موخین این نقل را بعهد اقدس
 حضور سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم نسبت کنند و گویند بادشاهی از بادشاهان رومین حکم
 حاذق بنابر معالجه اصحاب کرام بطور هدیه فرستاده بود این حکم تا یک سال ماند چون کسی بخور نشد واپس

رفت و این حالت عادت صحابه کرام بعرض رسانید همه حضار مجلس در حیرت آمدند بخوبی اسلام
 اعتراف آوردند **تور** - مدام با وضو باشی تا روزی کشته شود و اگر مداومت بمیر نیاید تا اکثر
 اوقات همچنان کن و اگر این هم بدست نیاید آخر کم نه از آن که بچکانه وضوی تازه کن و اگر کسی بعلیقتی

این هم تواند تا قدرت و طاقت خویش عملدار که باعث برکت و ترقی رزق است **تور** هر از سو
 خاتمۀ خائف باش و آن دو قسم است قسمی آنکه معاذ الله سلب ایمان شود دیگر آنکه در خیال و محبت نماید
 یعنی در آخر محبت مال و متاع و زن و فرزند یار و دوست و اجباب نیاید خیال باشد همین مراد از دنیا است
 این هم قسمی از سو خاتمۀ است در بصورت گنگ کار میرو پس چند سال از خیال سختی بنیدلجده نجات یابد
 خاصان خدا را نه چنین سوئی خاتمۀ هم می آید پسند تو چه چیز نیستی که بفکر نشسته اللهم احفظنا من کل شیء
 بجاه سید الکونین سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و بجهت و لیک الغوث الاعظم آمین **تور** در شیطان
 انداز ذریات البلیس یعنی چون انسان بالغ میشود هر دوی آید و در قلب وی مستقر میشوند یکی را ایمان
 و عقائد ایمانی خدشه پدید میآورد و در دل می فلند که بر خدای ناویده چگونه ایمان آوردی که او نیست
 جائز است که دوبار یا ده باشد بلکه همچنان باید زیرا که تدبیر انجمن عالم و سبع از یکی چگونه اصلاح پذیرد
 و انبیا را ناویده چگونه تصدیق کردی ممکن است که ایشان بنا بر عظمت خویش ضیق دعوی کرده
 باشند معجزات چیزی نیست از جاد و گرانی همچین افعال صادر میشوند شاید اینهم از آن خمس باشند
 و ملائکه ناویده را چرا تسلیم کردی که ایشان بر تدابیر عالم مامور اند و همچنین نظرات و وسوسه های عقائد
 اسلامی اندازد و دیگرے در فروعات دین مثل نماز و روزه و غیره شک و وسوسه پیدا میکند بجا
 میگوید که نماز از انشد فلان کن فراموش شد و وضو صیحه شده مسح کرده یا قعدۀ چه میکنی این کعبه است
 اول یا سوم است در روزه نیت نکردی یا آب از حلق فروخت همچنین دیگر فروعات در دل می آید
 ازین سبب انسان دو هم می افتد حتی که بخون میشود بعضی را معاذ الله با کجاء و زندقه نوبت میرسد
 اللهم احفظنا من شر ما یس انسان را باید که به احوال و خطرات این هر دو دشمنان عمل نکند بلکه خلاف آن کند
 اگر او شب گوید آنرا روز و اگر روز گوید آنرا شب دانند تا ایشان شکی روند نهادت این مردود دان
 همچنان که با التفات و خوض و تردد چه میشود باعرض در گردانی و توجه نکرد الهی و در خیر میگردد

پس وقتیکه وسوسه و رول آید و اندک از من نیست بلکه کسی دیگر و رول آمده بخین
میگوید و مراد دفع آن بے بد و خداست قدرت نیست من همان بنده گردن نه و فرمان پذیر
و ایمان گزین خداست خودم که بودم این تصور دیده بروین خود مضبوط ماند و عبادت حجت
و چالاک انجم از شبهه ایشان نجات خواهد یافت و خراب و برباد نخواهد شد و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی الاعظم **نور ۱۰** - وصول الله نه بذکر و مشغل و غیره است نه طریق او
شخص باینها طرقت بسیار اند و بیرون شمار چنانکه گفته اند طرق الوصول الی الله بعد
انفاس اخلاقی پس بهر نوع و بهر طور که میسر باشد و جمعیت خاطر بآن دست دهد
و تراهون ذکر و مشغل است همان را طرق وصول دانی و کارمانی و اند مثلا اگر کسی را
این معنی از سطرالع کتب دین میسر آید و جمعیت باطن پیدا شود و برای آنکس همین مطالعه
ذکر و مشغل است و اگر کسی را از صحبت صلیحا میسر آید همین صحبت مراد را ذکر و مشغل
و علی هذا القیاس چنانچه علما فرموده اند - لیس فضل الذکر خفّر فی التهلیل و التبیح بل
کل مطیع الله تعالی فی عمل فهو ذکر این فائده حسب تعبیر شیخ خود نو ششم
بکزان ولی سخی رضی الله تعالی عنه **نور ۱۱** - اختلف المشايخ فی المقام و السفر
فاختار قوم اقامة الوطن و اختار آخرون سفر البلاد فناء الحكمة فیہ قال مشايخنا
رضی الله تعالی عنهم ان ذلک لیس باید نیابل بامر الله تعالی و الهامه و یختلف ذلک
بأختلاف الاحوال فان كانت الهدایة للنجا و افاضة الخیر علیهم اکثر فی السفر و ان كان
وان كان عکسہ فاکتفوا من السفر و ان كانت الهدایة فی السفر و اکثر علی السواء فاکتفوا
ایضا و من السفر لان فی السفر جمیة زائدة بمقابلة السفر فلهذا کان شیخی و مرشدی
السیدی الشاه آل الرسول الاحمدی رضی الله عنه ترک الاختیار فی ذلک الی و قال

لی لا احمک علی الاقامه ولا اضیق فی ذلک الامر علیک بل اترک الخیرة فیه بیدگی لانی علم
 حال ایل قرابتک فانهیم کلهم یجادونک ولبنا ذونک فمنهم من یظهر منهم من یفهم اللهم الا شرفه
 قلیله منهم هم من المواقین الباقون ان غیبتا دوک وان حضرت اذوک ولاتیرکونک
 تقیم چلک فان لا اگر یک علی اقامه بل یک اختیار فیها وخی تر کها بگذر سمعت من جدی
 نور ۱۳۱۰ اوقات شبانه روزی بانیطو مقرر کنند که پاسی از شب باقی مانده بر خیزد
 و فوراً بغیر کلام دیگر کل طیب بخواند بدین وجه که دل بین وقت بیداری از خواب پاک
 و صاف میباشد از جمله کدورات نفسانی و شیطانی پس چون بزرگم نقش شود کلمه استقرار
 یا بدو در بعضی خطرات مذکوره باز داخل شود خوانند و تا شیء ذکر کلمه هم برابر و دو نقش
 پذیرد بخوابد شد پس باید که کلمه طیب خوانده از بستر برخیزد تا دل سالک بزرگ الهی منور شود
 بعده از طهارت و استنجاء و وضو و غیره فراغت کرده نماز تجمید ادا کند و آن دوازده رکعت
 به شش سلام است در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بخواند من بعد بزرگ و مشغول
 و مراقبه موافق تعلیم مرشد خود متوجه شود تا آنکه صبح صادق بدر آنگاه باز تجمید
 طهارت کرده نماز صبح در مسجد با جماعت گذارد و کلام نکند و متوجه باطن خود شود تا آنکه
 آفتاب بقدر مرغ بر آید الوقت نماز اشراق ادا کند که آن هم چهار رکعت بدو سلام است
 و در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بعده چیز از او راد و وظایف لسانی معموله
 خاندان خود در مکان قیام گاه بخواند چون ربع یوم تمام شود یعنی پاسی از روز
 بگذرد آنگاه نماز چاشت که هم چهار رکعت بدو سلام است و در هر رکعت اخلاص بعد
 الحمد سه بار ادا کند بعده به درگاه معلی حاضر شده و طیفه آنجا خوانده ثواب
 بار و ج بزرگان هدیه کند بعده بخار و دیگر مثل درس و تدریس یا کسب ریاضت

و مزدور و نوکر و بر وجهه حلال باشد متوجه شود چون نصف النهار بر آید
 انگاه چیزی از قوت لایموت تناول کرده قدری نجسپ تا کلالت شب بیداری دور شود
 من بعد ازل وقت از قیلوله برخاسته چهارت وضو و غیره کرده نماز ظهر با جماعت ادا نموده تلاوت
 قرآن شریف اقل یکپاره و ربع و دلائل الخیرات و حصن حصین کند و قدری متوجه درین لیس
 حدیث و تفسیر علوم دینی گشته جزوی کار بار دنیاوی کرده وقت عصر از نماز عصر جماعت فراغ
 حاصل کرده تکلم نکند لاحیا و ما بین العصر و المغرب که صبح عاشقان همین است آنچه که ممکن باشد
 از سبق باطنی غافل نماند متوجه قلبیاند و ذکر و شغل کرده باشد تا آنکه آفتاب زرد شود و قریب به غروب
 رسد انگاه بر لطالت اوقات آن یوم تا مساف خورده حسرت تبار و بگوید که تمام روز با خر سیدی بیچ
 طاعت و عبادت الله جل جلاله نگردم و گریه کند بشبه طیکه کیفیت آمده باشد و جهد کند که آرد و نباشد
 و بر یار نرسد زان بعد نماز مغرب با جماعت ادا کرده صلوٰه او این که شش رکعت به نیت سلام است بعد
 از اخلاص نیت بار نیت ارسال ثواب بار و روح مرشدان طریقت خود بگذارد زان بعد بخانه خود آید و
 تفقده اهل و عیال خود کند که عادت نبی مایود صلی الله علیه و سلم بعده اگر طالب علم است بمطالعه کتب
 توجه کند بعده عشا با جماعت ادا کرده چیزی از قوت لایموت تناول کرده با وضو و در دو گویان
 بخوابد و دو بعده باز چون بیدار شود همین طور بجا آرد و دست این اوقات بنا بر تصفیه باطن ضروری
 می باید و از فقیر حساب رسد و شیخ خود از عمر نه سالگی تا ده سال کامل پابند این اوقات مانده است
نورسم بعد ظهر تلاوت قرآن شریف بقاعده فی الشوق یا بقاعده دیگر و قراءه منزل
 حصن حصین و حسرت و دلائل الخیرات ضروری است که در وقت عادت بزرگان مایود
 و اقل درجه تلاوت قرآن یکپاره و ربع است و درین تدریس کتب و حدیث و تفسیر و غیره هم در وقت
 یعنی بعد ظهر معمول بود عادی شود **نورسم** خواندن فاتحه تمامی شجرات خاندان خود با مخصوص

شجره که در آن مرید باشد بهر طور عادت گیرد اول درود غوثیه اللهم صل علی محمد و آل محمد و الاکرام
 و سلم یا زده بار بقا تحه و ائمه الکرسی یک یک بار و اخلاص مع البسم الله شفقت یا تنه بار و درود شریف
 مذکور نیز شفقت یا تنه بار خواند ثواب نیمه قدرت نام بنام برشد ان سلسله ابد کند و بعد سلاستی شد
 خود خواهد و اگر زنده بود و در نام او هم شامل کرده فاتحه دهد و دعای خیر بختی خود بوسیله هولا، الاولیا
 الاکرام ازو تعالی بخواند این فاتحه بعد فجر یا مغرب مع فهم ثواب و این ضرر و سجا آورد **نور ۱۵** -
 در نیجا بعض اوراد و شغال و تسبیحات مخصوصه خاندان برکاتیه بنا بر متوسلان این خاندان عالی
 میو لسم که بروی عمل نمایند که قلیل المحدث و کثیر المنفعت اند **نور ۱۶** - یکی از اینها پنج گنج
 بعد هر نماز خواندن معمول است بعد نماز صبح یا غزیر یا الله - بعد نماز ظهر یا کریم یا الله - بعد عصر
 یا جبار یا الله - بعد مغرب یا ستار یا الله - بعد عشا یا غفار یا الله - هر یک صد بار **نور ۱۷** -
 دوم پنج گنج کبیر بعد نماز صبح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی کنت من الظالمین یکصد
 و یا زده بار اول و آخر درود شریف سه سه بار بعد آیه فاستجبنا له و نجیناه من النعم و کذا الکس
 نبی المومنین یا زده بار بعد ظهر یا حی یا قیوم بر جنگ استغثت یکصد و یا زده بار درود شریف
 سه سه بار بعد عصر حسبنا الله و نعم الوکیل یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار بعد مغرب ربانی
 منی الفرد انت ارحم الراحمین یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار بعد عشا و افوض امری
 الی الله ان الله بصیر بالعباد یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار **نور ۱۸** - سوم از آنها
 اورا و خمسة است اعلم ان الوردین الاولین هما الاولان من الکنزین الکبیرین فلیتذت بهما
 و لیجمع بین النیتین اعنی نیتی الکنز و الورد و انذکر الثلثة البواتی (ف الاول) فسهیل یا الطی
 کل صعب بجمه سید الابرار سهیل نائمه و احدى عشرة مرة مخاطبة بالصلاة ثلثا و الثانی
 الله صمدی من عندک مددی و علیک معتمدی عشره و ناد علیا نائمه و عثمه و احدثا مه یا ابوالنیت

اتقنی و یا علی ادرکنی بحمد و عترته الطاهرین عشر محاطه کذلک یا شیخ عبدالقادر شیعاً شادماً
 احد عشر مرة فحاطا (و الثالث) صلاة القادرية اللهم صل على محمد بن الجود والكرم وآله
 وسلم ثلثة و ائضاً یوالب فی ذ الوقت علی هذه الصلاة بعد المحاط مع الصلاة الاوليیة ستین
 مرة اللهم صل على محمد بعد ما عندک من العدد فی کل خطبة و لمحمة من الازل الی الابد و کله
تور ۱۹ - چهارم از آنها اشتغال خمسه و آن انیسست خسته بعد خمس و کل ذلک فی نفس
 ما بها اللسان خبره کلها احدی عشره مرت تعقب بهن السلام من دون تحلل کلام و تقدیم الدعاء
 النسب فاذا فرغت فالنصب فبعد الفجر ترفع شطر الهیلة الشافی فی النفس المستنشق من القلب
 النیل فری الی ام المودعی رافعاً سر اسک و ترسل لشطر المثبت فی النفس المرسل بالعکس
 فانصار اسک و تقرب منها لک ضرباً خفياً (و بعد الاولی) محض المثبت مقسوماً کذلک علی شرطیه
 فالاول لام التعریف و الثانی من لام جوبه الکلمه الی الاخره تسکینه من دون انبهار الضم
 (و بعد الوسطی) فجد العلم الاکرم منقسم کذلک علی المعروف والمعروف مع السکون المذكور
 (و بعد المغرب) کذلک لکن بانهار الضم و شباعها (و بعد العشاء) مثل الفجر و اضغاضمیه
 موضع المنظر و اتقا علی الاول **تور ۲۰** - بعد هر قدر ضمیمه بر عایت شجره چشتمه یازده یازده بار
 ضرب نفی و اثبات و وضری بجهر باید کرد بدینطور لا اله الا الله از ناف باو از بلند بردارد و بدماغ بر دارنجا
 الا الله در دم زیرین فرو د اود ده باو از بلند بقوت تمام بر دل ضرب و بد بعد دعا خوانند اینهم
 سهول بزرگان باره بود و حالاً هم گم شد انا الله و انا الیه راجعون **تور ۲۱** - بعد اشراف
 یک وقت در حویلی سجاده گوی دعا و حرز یانی و کبار دعا و حزب البحر و چهل اسماء بطور خسته هم
 از نوازم داند و در درگاه منجوره بنابر ایصال ثواب بار و اح طیب بزرگان و نود و نه نام بار بقیه
 و نشی و سه آیت حروف تهجی مع موکلات بخواند چهل اسماء در درگاه هم خواندن خوب و درو

غوثیه کلان دور و مستغاث بهم بخواند نور ۲۲ - طریق بیعت گرفتن و طالب نمودن چنین
چون طالب پیش آید و برآمد بر سر استند کند اول بین که قابل بیعت است یا نه اگر غیر استند
یافته شود از او پرسد که پیش ازین بر دست کسی بیعت کرده یا نه اگر گوید که الی الان نکرده ام پس
حال ابا و اجداد و کبر سده که در کدام خاندان منسلک شده می آیند آنچه او گوید در همه خاندان اگر
اجازت داشته باشند می کنند و اگر خود را اجازت آن فلان نباشد از او عذر گرفته و پرسد که
مرا باین خاندان اجازت نیست سوا آن به فلان فلان خاندان اجازت میدارم اکنون کدام
خاندان مرید خواهی شد پس آنچه او گوید در همه خاندان او را منسلک کند شخصی برای بیعت نرود
مرشد آید حضور از او مصافحه کرده فرمودند که من ترا مرید نخواهم کرد تو از خاندان صابریه
هستی و مراد را آن خاندان اجازت نیست و از محمد و صابریه صاحب درین کار حجاب خواهد بود
او گفت من با حدی سوا حضور مرید نخواهم شد نگاه او را مقیم داشتند بعد بنگاه روز فرمودند باین
آن طالب چون حاضر آمد فرمودند اکنون بیا مرید میگویم که مرا از محمد و صاحب اجازت مثلاً این
از خود خوشنیده ام و درین شک هست که در کدام سلسله مرید فرمودند آیا در صابریه یا قادیان
باجمله چون بیعت گرفتن خواهد اول حکم غسل فرمایند بعد دو گانه توبه او کند و هر کس بعد از محمد
منگه بار سوره اخلاص بخواند و بعد تا ختم بیعت هیچ سخن نکند و قدر سه شیرینی چند انکه او تقدیر
باشد بحضور شیخ آورده بر قدم صدق استاده مانند شیخ بران شیرینی فاخته بزرگان سلسله او
دعای استقامت بحق مرید خود کرده او را بنشانند و دست او مثل مصافحه گیرد و بسم الله و کا طیب
و کله استغفار و یا الله از او بگویند من بعد توبه از معصیت بزرگانی که او داشته باشد بکبانه
باز بقراض و دهنه موسی پیشانی او تراشد که رسم سلف است من بعد دوبار از دست خود شیرینی
بوسه دهد و تا بکشد که خود خورد و دیگران را از آن حصه ندهد اینست طریق مرید گردان

نور ۲۳ - اگر کسی بجای دیگر مرید باشد مریدش نکند طالب کردن مضائقه نیست و طالبی
 قید شیرینی و دو گانه و مصافحه نیست صرف فاتحه آن سلسله که در آن طلب میکند خوانده اجازت دهد
 که سلسله را بخواند و دوسه بار تمینا و تبرکات کلیه طیبه و تغفار و یا الله یگویند من بعد حسب تجدیدش که
 نفی و اثبات و اسم ذات او را تعلیم کند که ایجاد اول مست و تاکید نماز و روزه و استقامت بر شرف
 مرید و طالب همه را بطور نصیحت کرده باشد فائده تجدید بیعت مکرر خواهد شد که رجائز نیست
 اما اگر فردی در تفسیر باشد انگاه مضائقه ندارد چنانچه قدماء و رین باره مخالفت شدید کرد که
 بلا ضرورت با شیوخ دیگر بیعت نکند چنانکه گفته اند شرط ششم از کتاب سلوک و شریاط بیعت آنکه پیر
 مریدان خود را نگذارد که با شیخ دیگر نشینند و نه با مریدان شیخ دیگر صحبت اختیار کند بیعت آنکه ممکن
 که هوای این مرید مخالفان یک باشد و بر مشایخ لازم که مخالف هوای مرید فرمایند چه نکند با همه
 باشند و نشینند و هوای شان مخالف است و امر شیخ شان برخلاف هوای شان پس
 بر یک امر شیخ دیگر را موافق هوای خود باید بضرورت میل کنند و این میل پیش این طائفه ارتداد
 معنویت و این ارتداد بحکم طریقت مورت بعد و قطعیت است چون میل شیخ دیگر و ششیش از
 نظر ساقط شود و صحبت شیخ دوم میل کند و ملازمت اختیار کند و اگر این شیخ نیز از ارباب حقیقت
 بموجب مقام شیخوخت همان چیز امر کند که شیخ اولش فرموده بود و چون فرموده او را مخالف
 هوای خود باید باز شیخ خود را رجوع کرده معلوم شد که صادق نبوده است پس فرموده مثل تالیم

که از اینجا رانده و از اینجا مانده خوار و بیکار و سرگردان ذیبت مع الذل و الهین الی سحیبن الطبیعیه و بحال
 نفوذ بالند من هذه الفتنة والخذلان (سوال) تجدید بیعت شیخ دیگر جائز است یا نه (الجواب)
 حاصل بیعت با شیخ کامل اگر با حسن وجه و حصول انجامید حاجت تجدید دیگر نیست یعنی اگر
 از بیعت شیخ اول سکون با تمام رسید یعنی مرتبه فنا و بقا میسر شد چه حاجت است که تجدید کند اگر چنین است

اختیار بدست خود است **نور ۲۴** - پیر مرید اگر با هم یکی بنشینند مرید این باب تمام خود
 را و از نو پیر هم و قار خود نگاه دارد و کلمات فضول و لایعنی و بی تکلفی نکند و زیاده احتیاط هم
 رواند و در نه پیر در نظر مدح و عقیر خواهد شد و عظمت و هیبت و جلالت و قدر و منزلت پیر در حفظ
 نخواهد ماند و فائده مریدی بر طرف خواهد شد این قسم مریدان را ازین قسم پیران هرگز نباید تکلفی
 کشود و نشود ازین جاست که نصیحت شود هر دو حق زن فائده نمی بخشد لهذا بیعت زنان با شوهر
 خویش با وجود عدم موانع پسند نداشته اند **نور ۲۵** - طریق توجه دادن محمول خاندان
 قادریه نیست یازم المرشد صرف الهیت بخلقها الی قلب المرید و با حره با سناد و رکتیه الی
 رکتیه مع غصص عینیه و التوجه الی القلب مخفیاً ثم قلبه علی قلبه بحيث لا یخطر بالباله خطره ملتجیا
 الی الله بنحشوع تمام حتی تکلیف نور الذکر و تیر شیخ فی قلب المرید جائز با قلبه بقوه الدیالین الی
 نفسه مستعداً من ارواح اکابر الطریق فی هذا التصرف حالاً و لا الا این فائده بدست خاص حضرت
 اچھی میا نصاحب رحمة الله علیه نوشته است از انجا نقل نموده شد **نور ۲۶** - از آن خیمه
 بیعت از کارم نشود و خلوت با او همچو دیگر اجتناب حرام بود و در دیدنش روی شیخ یاد برن نشود
 رویش را نیز نهان حکم است که دیگر زنان بیگانه را پس نباید که روی هم را ببینند و اگر برپای شغل
 بر نرخ تصویری در کار است هم نه بینند و نه عکس رویش و آب و آئینه و تصویر او بلکه تصویر آئینه
 خیال مشابه صورت پدر یا برادر حقیقی و غیر هم سیکه از محارم خویش تصور نموده بر نرخ درست سازد
 این است طریق سلامت و المدد تعالی اعلم و در سبب بخت شیخ خود عرض نمودم که مراد شغل
 و غیره از آخرین شغلها تعلیم فرماید که این دو شغل در و باید کرد که مرشد ما را از همین دو شغل
 آخر مرتبه سلوک ختم شده بود و الا اول اللهم صل علی محمد و آل محمد و الله ترفع البحاله الا العطف من العطف
 الی المدوری و تنزل بالعطف الی الصنوبری قنضرب به علیه باضر با خفیا و التالی کتاب

فی نوادک بر اعراس القبور ایضاً نورانیاً کالدائرة و تجعلها نصیب عینیک سکنت ایا **اللہ** **اللہ** **اللہ**
نور ۲۷ - بنا بر استقامت قلب در راه سلوک بعد از وفات
 نیاز ده بار بخواند یا اللہ یا رحمن یا رحیم دل مارا کن مستقیم حتی ایاک نبعد و ایاک نستعین ظاهر
 از عنایت بنیات شیخ ما بود که بوقت نصف النهار در حویلی سجادگی برای قیل و الشریف
 سید اشتند آو وقت عرض نمودم که چیزے بفرماتان از وظائف لسانی حصرج در شغل قلبی واقع
 نشود این دعا تعلیم فرمودند در آخر ۴۶ سجده سجده یاد را و اکل ۶۶ سجده سجده این عمل تعلیم شده بود
نور ۲۸ - از اہل خاندان فقیر اگر کسی را توفیق الہی رفیق شود و شوق این راه دامن گیرد
 اورا باید کہ در خاندان و سلسلہ خود داخل شدہ کہ بفضلہ تعالیٰ نور و نجات را مسلک صحیح
 و درست است بنا بر تعلیم خود عمل بر رسالہ معمول حضرت سید محمد کالیوی رحمۃ اللہ علیہ کند
 و همچنین بمطالعہ کتاب مستطاب کاشف الاستار الیاف شریف حضرت جدی سیدنا
 شاہ حمزہ نور اللہ مرقدہ در سالہ چہار النوع و عوارف ہندی وغیرہ از رسال صاحب البرکات
 قدس سرہ و رسالہ تربیت مریدان مولفہ حضرت سیدنا آل محمد عرف اچھی میان حقائق قدس سرہ
 کردہ مطابق آن در سلوک کار بند و بفضلہ تعالیٰ از علم باطنی بہرہ وافی خواہد یافت
 حاجت تلاش شیخ دیگر نخواہد شد انیفاً ہم از و صایا ہی فقیر تامل لحاظ و یاد داشت است
 معل و معل نگزارند **نور ۲۹** - اگر او تعالیٰ بندہ را بنواز دہد و بدرجہ اعلیٰ برساند بندہ را
 باید کہ شکر مولیٰ جل و علی بجا آورد و از حمد خود پاسے بیرون نہد بمثل مشہور آریاز قدس سرہ
 بشناس دور خلق خود را باغراز و غمایش ظاہر نکند بلکہ پنچان وار و کہ خلق اورا زلسل و
 مبتذل دانند اشکاء بندہ بندہ خواہد شد ورنہ همان آتش در کاسہ موجودیت و ازینجا حکایتی
 مناسب بنیال بنظر آمد تبسطیر می آرم در ویشتہ براسے ملاقات در ویشتہ سیر شدہ

رفت چون بمنزل گاه درویش آمد گفت سلام علیکم آن درویش جواب داد و علیک السلام
ای ظالم رعنا گفت مر ظالم رعنا از کجا گفتی گفت ظلم تو انبلیست که حیوانی که لپشت او حق تعالی
از بار آزاد کرده است تو بران نشستی و بار نهادی و رعنائی تو نمائیش نیست مطلق را **لور**
شغل و ونیم که از اسرار خاندان ست بقلم می آرم گو دلم رخصت نمی دهد که عزیز الوجود دست و سوا
خاندان مار بهر جای دیگر یافته نمیشود و با خیال آنکه داندگان رفتند مباد آکتمان باعث اضمحلت
باشد بنوک خامه می آرم تا بعد فقیر باد کار ماند به آنکه این شغل کثیر النفع و قلیل المخرت است و انما
سمی دو نیم لکریه من شغلی الفجر والنهر و شطر العصر من الاشغال الخمسة کذا الفا و جری و در شش می کشید
آل الرسول الاحمدی نور الله مرقدہ و ما هو الا ان تالی اول الاشغال الفجر ثم الظهر ثم العصر مع قطع الهاء
و عن هذا مر دو نیم ثم ننیم من یفرب علی الصنوبری و الا صوب هو الفرب علی النیلو فری لیکون
سطا بقا فی الاشغال الخمسة اول اصل لهذا و منها اخذ کما تری **لور** روزی حفرة
ما یفرودند که از والد بزرگوار خود پرسیدم که آن کدام پنج ترکیب است که مخصوص خانواده است
مرا باید مؤخت فرمودند پنج گنج صغیر و کبیر و اورا و خمسة و اشغال خمسة و شغل و ونیم و نسخ و کیمیا و فیکه
سند یوم بے آب و دان بگذرد و انکا هتیار کرده قوت لایموت حاصل کند پس هر چهار ترکیب هر سه
مخفی و نزد من خود کردم و نسخ کیمیا را گد هشتم و احقر از کردم بلکه کان لم یکن و نسخا منیا نموده و دوبار
و کریم نکردم نه والد با جرم خود بخود به تعلیم آن قصد فرمودند و روزی فقیر شیخ خود را پرسید که درین
ترکیب چه سبب بود که بعد از الحاح تمام و قلق تمام و اشتیاق مالا یطاق تعلیم میشد فرمودند که علاء
نفع کثیر و محنت قلیل سبب دیگر هم بود تا طالب با اشتیاق تعلیمش دیگر گاه متوجه اکساب باطن
ماند و بطمع این امر که دیده باید تا چند نعمت عالیه خواهد بود که انیقدر اخفا میکنند سالها سال
در ذکر و شغل شب بروز رسانند طالبان همچنین کردند و در پی نمیکند اشتند و پیران نیز مطلب خود

میدیدند یعنی تکمیل طالب بروجه مطلوب دیده تعلیم میفرمودند اکنون نه بچنین طالبان نه
 آنچنان پیران هر کسی که پرسد بیا موزیدش باید که همین راه سهل و حلوائی بے درد و گمان
 برده متوجه ذکر الهی شود و شده شده تن به مجاهده دهد **لور ۳۳** - همچنان سلف در
 عطای شال خلافت تا خیر بیا نمودندی تا وقتیکه تکمیل کامل ندیدندی نداندندی حالا
 نیز چنین باید اما اگر کسی اصرار بسیار کند بغیر انتظار تکمیل باید و او چرا که زمانه دیگر گون است
 عجب نیست که بیدل شدی دست برداری کند و نیز کم از کم در صورت عطای خلافت
 شکر و انگیختن حاشش خواهد شد که حلیفه فلان ام اگر زیاده لیاقت نیست تا هم ظاهر خود
 را با شریعت آریسته دارم تا خلق لعن و طعن نکند گوئیا استخلاف نیست در حقیقت بار
 بروی نهادن است این هم خالی از فائده نخواهد بود این تقریر آخر هم در جواب و سوال
 فقیر از حضرت شیخ مابود که نوشتم **لور ۳۴** - بزرگان فقیر بعد نماز فجر یا چاشت در
 مکان سجاده گوی و اوراد لسانی مثل حرز یمانی - حزب البحر - واقعه تشریعی برقی - دعای
 و غیره جمله اوراد میخوانند بعد بدرگاه معلی رفته بعد فاتحه هزارت پنجسوره و نود و نه نام و
 سی و سه آیه و حرز و تہجی مع سوکلات و چهل اسم و حرز و غوثیه کلان و در دستها
 و سیغی به ترتیب کلان تر از حرز یمانی خانقاه میخوانند پس بایانرا که از ناخلف اولاد
 ایشانیم اتباع بزرگان بیاید بعد فراغ پنجسوره ثواب این جمله بار و پنج مشایخ سلاسل قادریه
 و حشمتیه و سہروردیہ و نقشبندیہ ابوالعلائیہ و مداریہ و غیر ہم رضی اللہ تعالی عنہم بدین نمود
 مرشد اگر زنده است سلامتی او خواسته دالانام او هم شامل فاتحه کرده دعا و خیر حق خود کنند
لور ۳۵ - بدانکه فقیر را اتفاق دعوت اسما و بعض ادعیه بغرض تصفیہ و تزکیہ و حصول
 تجلیات اسمائی و صفاتی بسیار افتاده است پس در عمر سبب سالکی خلوت اختیار کردم

ناصیه سال اکثر دخلوت ماندیم باصوم متواتر گاهی فصل طویل از صوم را در نهمین و در آخر
 در بار و سه بار بلکه زیاده ازین دعوت اسما داد و عید مفصله ذیل بجای آوردیم حرب البحر سوره قصه
 سوره منزل اسما را صاحب کهن آید الله لطیف بعباده چهل اسما دعوت بطور منظمه
 مختصر معموله خاندانی اسم بدوح ساده اسم بدوح با موکل آید کریمه اسم انبیا
 الاجابة اسم یا بدیع العجايب اسم یا شیخ عبدالقادر شینا شد و عمل شجره زرع
 و عا حیدری و عمل یا مقلب القلوب اینهمه اسما را عید سالها سال بار بار به ادای نظر
 عامل و عمل ادای زکوة نمودم و بار و حانیات و تجلیات این اسما حفظ کرده و پابند
 ترک کولات جلای و حالی و کلمات ماندیم و صوم نافع نکردم و دخلوت نگذاشتم بر ارام
 علویه بعلبه و سستیلا حکومت حاصل که دم تا دوازده سال بر این سنوال اوقات بسبر بردم
 و ماورای ازین که مذکور شد نذر حریمانی - شیخ - برستی - واقعه قرشمیه - بابت العظمه و عمل چهار
 و عمل چهارشنبه و حروف تهجی مع موکلات و نمودن نام بارتقاع و دسی و سه آیه سالها سال
 شد که هر وقت در و میدارم حالا بعضی ازینها بسبب ضعف قوت ترک بهم کرده ام بجای
 آن در و کبیرت احمد و دلائل الخیرات و حصن حصین افزانه کرده ام و قرآن شریف صد بار
 خوانده ام در و عمر عجب نیست از روی تخمینه از هزار ایجاد زنده باشد و فتوحات کثیره
 دنیاوی و دینی یافتیم اوسط فتوحات دنیاوی سالانه پانصد و پید سال است که نخواهد شد
 که الله تعالی ببرکت عمل شجره زرع از خزانة غیب رسانید حالا آنرا سی و پنج سال میشود که در
 عمل است گاهی نافع نشده است و ترکیب اینهمه در مجموعه وظائف نوشته ام و دیده عمل نمایند
 هر کسیکه ابلهست دارد و در اجازت عام است که عمل کند و در اذکار و اشتغال و مراقبات از عمر
 نسا لگی تا بلیست سا لگی نذر که هر کلمه طبعه نفی و اثبات بطور چهار ضرب در خلوت ششماه بختا

فی یوم و شب صد بار ضرب که زائد از کنگه ضرب شده باشد بعل آوردم و بر دقایق علوم و حقائق
 آن سطلک ششم **ع** دل من داند و من دانم و داند دل من - و شغل نفی و اثبات و اسم ذات
 مع جسم و دم و بغیر جسم و دم بجا آوردم و مشتق برزخ شیخ و آور و بر دوز و بر و شغال
 خسته و شغل و نیم سالها سال کردم و شغل آئینه و اشغال هر چهار مقام ملکوت و ملک و جبروت
 و لاهوت و اداسا ختم و مراقبات اسم ذات و غیره هم نمودم تقضی و هی جلای جمالی هر قسم کردم
 و جمعیت آنرا حاصل کردم یعنی از برزخ شیخ تا ختم سیر این راه بقنایت پیران عظام فراغ
 حاصل کرده متوقع حیرت خاتمه میانم الله تعالی خاتمه بخیر کند سوا این فکری دیگر نیست لیکن
 با وجود این همه دولت و نعمت هنوز با مبتدیان هم برابری ندارم این شامت اعمال من است
 الله تعالی مرا بنواز که بشوم هنوز قابلیت بنده بودن هم ندارم و خوف سوی خاتمت مرا بر آن
 لرزان و ترسان میدارد که هنوز بدتر از سنگ و خوکم و باشد التوفیق و علیه التکلان و جمله اذکار
 و اشغال و مراقبات و غیره که در کشف القلوب نوشته اند همه از مجربات فقیر اند حالا منتظر
 لطیفه غیبی میمانم الله تعالی بایمان مرا بر دارد **دوره ۳** - طریق اخذ فیضان از قبر ولی
 باید که بر قبر بزرگ حاضر شده اول فاتحه خوانده اهدای ثواب کند من بعد ربه قبر و پشت قبیل
 محاذی سینه است چهار زانو یاد و زانو شسته چشم بسته قلب خود را متصل روح میت
 که مثل آفتاب درخشان است کند و ربط دهد که دل زیر روح این بزرگ است و فیضان معی
 از و منتقل شده بشکل نواره نور یا شمع آفتاب یا قطار امطار یا نسیم سحری و غیره هم در دلم می آید
 و دل من صفت ذاتی این روح میگردد و همچنین تصور کرده خاموش نشیند و اگر در او اهل ریاضات
 بحالت خاموشی خطرات بیشتر آید نگاه بنا بر دفع آنها و دل را بشغل الله شد شاغل دارد
 پس بعد ساعتی بر دل همان کیفیت پیدا خواهد شد که در برزخ شیخ مذکور شد اگر آن روح با نسبت

خواهد بود از فیضانش ذوق و شوق الله جل جلاله و گریه و سکون پیدا خواهد شد و در عکس عکس
 کما هر بیانه را اگر آن نیست را در دنیا دیده باشد نگاه وقت ربط دادن قلب روح را در همان برزخ
 انسانی او که در دنیا دیده بود تصور کند بعد به دستور بقیه ترکیب بجای آرد فیضاب خواهد شد
 طریق اخذ فیضان از قبور اولیا الله تعالی و عمده وقت او بین العصر و المغرب یا بعد از نماز
 صبح تا اشراق و روزه هر وقت که میسر آید بجای آرد نور **۳۳** شناخت تعذیب و تنعیم نیست
 و قهر نیست که بعد جلسه معلومه و غمض چشم و ربط قلب بروح چنانکه گذشت زمانه خاموش نشیند
 بعد ساعتی اگر کیفیت ترویج و تفریح و دلچسپی و فرحت و انبساط و بشاشت و امثال ذلک در دل
 پیدا شود بداند که مرحوم و مغفور و تنعیم و عشرت شناسان و مسرور است و بیج و بای و عذاب
 و تکلیف ندارد و اگر خلاف آن کیفیت بد پیدا شود بجای فرحت و انبساط حقیقان و موهل و **مست**
 و دشت و قبض و مراقبت و امثال آن پیدا شود بداند که در تعذیب است و عار و محنت کند این ابتدا
 کیفیت است و آئینه تفصیل تعذیب و تنعیم از کثرت ربط و شوق درین قاعده معلوم خواهد شد انقدر
 که نوشته شد در یک روز معلوم میشود و این اوراک روح ما از دو مقام میشود یا خاص از مقام
 برزخ که مقام مستقر حقیقی روح است و این خاصه قطاب است که ایشان با ین مقام میسرند
 کما عوام نیست یا از عالم مثال چنانکه ذکر شد که در آنجا عکس ثواب یا عذاب اصلی برزخی
 تابش می آید و ارواح مشاهد کرده معلوم میکنند اول بحر تبه لهن است دوم از ان بهم فرود تری که
 اوراک اول فرود کمالی است و اوراک ثانی چنان نیست اگر میت را در تعذیب بنیدا کسینگو بدید
 آن ظاهر است حاجت بیان ندارد مگر آنکه میت از تبه همین مشهودین باشد نگاه آنها را باید کرد
 تا مردم از بدعت او پر خدز باشند نور **۳۴** - الوایر که در او کار و اشتغال پیدا آید
 بخیر صورت ظاهر میشود و تفصیلش آنست که نور دل مائل به زردی مثل قرص است و نوری

که محض سفید مثل آفتاب در دل تجلی شود و نور در وحشت نور دل از ان نور روشن و تجلی است
نور القمر مستفاد من نور شمس نوری که از جانب قبله نمایان بود نور روح نبی ماست صلی الله علیه و آله
علیه وسلم و با وی راه سالک است و نور یکدیگر کشف مینماید مستقلاً بود نور کاتب اعمال حسنه است
و بر کشف چپ مستقلاً نور کاتب اعمال سیئه و آنکه سمت کشف است بقاصله در عه دو در عه معلوم شود
نور روح مرشد سالک است که بنهای اوست و خدا این سمت کشف چپ بقاصله در عه دو در عه نور
ابلیس لعین گمراه کننده سالک و علامت دیگر مرهور نور شیطانی را نیست که از ظهور او مبحث و وحشت
و خوف بخاطر رسد و نفرت پیدا شود و نور یکدیگر مقابل سینه و ناف بزرگ آتشین یاد و وظاهر شود نور
خناس است و نور یکدیگر بلاجهت بود و محیط همه سمت باشد که از ظهور او حضوری و سرور دانسته پیدا شود
و جمعیت و اطمینان رو نماید و عجب کیفیتی پیدا آید که سالک بسبب ذوق و شوق آن در خود نگیند
مخصوص بسبب از دستهای معلومه نباشد هر سمت یکسان بود آن نور احدیت است جل جلاله و علم نواله
که مرئی و مقصود و مطلوب و محبوب سالک است و نور یکدیگر اول از همه این انوار که گفتیم و نوشتم پیدا آید
مثل شعله و مثل برق لایع گاهی در تجلی و گاهی در استتار یا مثل شمع و قندیل و مشکوه یا مثل
ستارگان علویه و امثال آن بود بیشتر ابتدای عالم مثال یا نور طهارت سالک مثل و مقبول
و غیره یا نور روزه و نماز و دیگر عبادات سالک یا نور ملائکه ملائکه باشد انیست انوار که در بجا آید
تا مدینه ظاهر میشوند و باقی عند الکسب خود بخود ادراک آن خواهد شد این انوار را ب حفظ و ضبط دار و تا
از بلبلیه با ابلیس لعین ربانی یا بد نور ۸۸ وقت سماع حالت و جدی که پیدا میشود -
متخلف الاحوال است بحسب اختلاف طبائع کیمی را گریه و گریه را خنده این اسکوت آنرا آه
و غیره زلک و معنی وجد یا بر علی القلب من طرب او حزن بلا تکلف باشد و معنی تو اجد آنکه این قسم
اسباب پیدا کردن و تکلف همیا ساقی که آن حالت وجد اصلی پیدا آید این هم محمود است اگر

نبیت خیر باشد انما الاعمال بالنیات پس صوفیه وقت ورود و انچالت بر طالب تعظیم آن لازم داشته
 اند زیرا که در اصل تعظیم آن تجلی میباشد که هر طالب تجلی میشود نه تعظیم ذاتی آن شخص پس اگر
 از وی برسبیل تزیین است تا هم مضائقه نیست و ادا نمودن با لغو و اگر انا را اگر صیانت و شخصی
 تعظیم او نکرد و نسبت انیکس مسلوب شود و مفسر تعظیم با و رسد به حال تعظیم واجب است گو
 و در اصلی باشد یا نه زیرا که بر عیوب قلوب بجز علام الغیوب کسی واقف نیست و محض مظهر خود
 تا اصل و نسبت زنهار نشاید که سوای ظن حرام است و در طریقت حرام تر بنظر ابا المونین فیض علی
 باید دست **نور ۳۹** - البیس بعین تخت خود در شب وسط دیای کلان فرش کرده می نشیند
 جمله دریت آن بعین حاضر شده کارنامه های خود بعضی میرساند که فلان انسان را بر سر قفسه دوشتم و
 فلان را بر زانو فلان را بر قتل و علی بن ابراهیم کردار بد خود عفره میدبازان میان اگر کسی میگویی
 که فلان طالب علم را از سبق باز دوشتم یا میان زن و شو آتش جنگی بدل افروختم این خبر شنیده
 می خیزد و او را بکنار میگردد و در قرب خود جا میگیرد و هر شیا بعین و دیگر میگویی که این چه کار بود که چنین غرت
 دادی ما را که مصدر چنین گناهان کبائر شدیم هیچ اعزاز نکردی میگوید شما نمیدانید کار گذاری اینان
 فانی ترا صدیق کارهای شماست اکنون بیا مید که بر شما ان این را از افشا کنیم ایشانرا همراه گرفته
 بر در عاکر رفت او را دریافت و گفته: بن جبریلیم الله تعالی مرا نزد شما فرستاده و فرموده است که عبادت
 تو مقبول شده نزد ما بای او بچاره ساده لوح جبریل ازین مژده باطل خوشنود شد الطیلس را در چشم بند
 کرده بنظر بل بول و دواز بر و اسباج که بشته خود غائب شد بعد بر و عالمی رسید او را آواز داد و مسالمت
 سخن بمیان آورد که در و افادات شما قبول ما نگاه افتاد اکنون حق تعالی شما را نزد خود بخواند و انچه گفت
 قرب سر فرازی و غرت بخشد عالم مذکور بر بدست گرفته بر و دله کرد و گفتای بجا نمیدانی که بعد
 رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و سلم هرج نباشد جبریل آمده کسی را بر و تو نشانی مرا بگو که بخوانی

این گفتند و در لاجول مضطرب شدند شیطان ذریت خود را گفت دیدم که معاند عالم متقابل با اهل چگونگی است
 باز سخن از جنگ بدل زن و شوهر آغاز نهاد که درین هم مصالحه بسیار است اول انقطاع نسل نبی آدم که
 که بعد و ما هست دوم چون آتش شہوت سر برکنند و با هم رنج گذشته اند که بعد گریه نشوند ناز چار کار با هم
 کشند و اولی هم بول النسب پیدا آید و ترکه بنا مستحقان رسد و نزول رحمت که با اتفاق و اتلاف منوط است
 مسدود نشود و غیر و برکت آدمی زوال یابد و علی بن ابی طالب است که شهادت اندید این حکایت برآ
 آن آورد که درین زمان وقوع این هزار بسیار بسیار است مردمان در تحصیل علم دین کوتاهی میکنند بلکه
 بالکل منحرف اند و زن و شوهر سازندارند اگر در برابر کسی را باشد باشند و در نه خیرست مردمان دینی را باید که
 خوشنودی خود را باز خردند تا سخره شیطان شده چنان نشوند که بصورت انسان و بصیرت خردند
نور ۴۰ - بر مقابر انبیاء و اولیاء و علماء و فضلا و صلحا و شهدا چون برای زیارت رود باید که با وضو باشد
 و با ادب و عبادت فرموده و ادب ندکانی بجا آورد یعنی چنانکه در حالت زندگی ایشان حاضر شدی همچنین درین حالت حاضر
 آید و فاتحه خوانده بوسیله ایشان دعا طلب کند تا بمطلوب رسد **نور ۴۱** - فقیر را بدست راول محرم
 ششم حجری بمقام کانپور شخصی را همین توجه جدی و مرشدی حضرت سید شاه آل رسول احمدی رحمۃ اللہ علیہ
 سید القاسم شریفی بروطاری گشت گاهی گریه و گاهی خنده میکرد و رنج شیخ هر وقت و هر آن
 تا افاقه پیش نظر او در آن سکین پیدا و بزرگ دیگر سہمی سید علی شاه مرحوم قادری فچوری نیز درین
 باب توجه پیدا شد و محبت صرف میکرد و بوجه کمال محبت و اتحادی که فیما بین خود پیدا داشتند و از کمالین
 وقت بود و نیزه حضرت شیخ جمال اولیاء قدس سرہ اللہ تعالیٰ بجهة الفردوس جای دہاد و چونکہ بر او لیا
 انخفای حال و کرامات خود واجب است حتی الامکان اظهار نکنند الا ماشاء اللہ کہ عجب شود بخلاف انبیاء
 کہ بر ایشان دعوت نبوت و اظهار معجزات لازم است بخلاف این سلسلہ نقل قصہ اشعیا و مناسب
 نبود حالاکہ ازین جهان حلت کرد و ما لہم غنا لہذا الغرض افادہ دیگران از چگونگی این مقام پیروی می نویسم

چون این برادر را سیر الی الله ختم و سیر فی الله شروع شد شروع شد کیفیت اختتام این مقام پس بدیدم که چگونه
 بمشما را چه معلوم شد و حالت چیست گفت چگونه اظهار کنم گفتم به تشبیهات گفت هیچ تشبیه ای مطابق نمی شود
 گفتم هر قدر که شود گفت حالا حال اسوی نروم چنین است که کسی را اتفاقاً چیزی ضروری از دین در آن
 شد که مقرر شود که خیال و خزانة حافظ هم منتقل نماید بهر چند غور میکند باین آید بین هیچ جمله موجود است
 معه وجود خود را شعورم بدررفته است و هر سو و هر جانب یک نیست محیط و بسیط که جمله اشیا در آن فانی
 و مستهلک است حتی که در لوح و ماغم چیزی نیست و مثل خواب هم حالت نیست که واقعه خواب بعد بیداری
 صرف از نظر غائب شود و در ذهن باقی نماند و در نظر دوزخین چیزی نیست صرف ذات جد و چون و چگونه
 بے کم و بکیف موجود است و محبت آن ذات بر دل بوجه کمال مستولیست چنانکه گرسنه را بطعام و تشنه
 را باب و عاشق را بمعشوق نسبتی و تعلق شدیدی پیدا شد که بغیر او نمی پرد از دوزخ چنان کیفیت من پیدا
 باین سبب گاهی گریه و گاهی خنده می آید و عجب لذت و دهرانی است که دل من داند و هر لحظه و هر آن
 رو به ترقی می نماید چنانکه نشانه آب جوی و دنیا بد حالت آنوقت تصور باید کرد و یا آب بد نور نوشیده
 نباشد حالت آنوقت دوزخین باید داشت که چگونه از دیدن آب خوشحال خواهد بود و در سو آب
 این زبان چیزی نگارید و توجه نکند و دیگر تشبیه آنست که عاشق به جو رسوائی را در فتنه بلا که وصل میسر
 حالت عاشق آنوقت چگونه خواهد بود و غور باید کرد و غرض که در عجب استغراق و تحیر افتاده است که چگونه توان
 را تصدیق آن ذات بحت کنم و خواستش را فضا سازم بهر حال دیوانه و اکیفیت دارم زیاد از این
 حال کیفیت وجدانی چه گویم قالی نیست که لقال آرم و شروع ریاضت این راه آن شخص را و ایل
 محرم است که چیزی بود و آگاهی او اکل محرم است نه نصیب شدن به عتبات آخر در سیر فی الله میاند
 به محرم محرم است نه نصیب شرافت الله تعالی بیا مژد و بر تبه اعلی رساند پس بزرگ
 و نیکبخت بود و با حقیر محبت بسیار کردی و همیشه عند الملاقات همین قسم تذکره بیا میان آوردی و تلاش

بعد حلقش مجلا انهار کردیم اگر زنده بودی اینقدر تم کفنی که اخفا ضرورت ورنه بر باد میرود
 و آنه چون اندر زمین پنهان شود چه لائق سرسبزی بستان شود **نور ۳۲** - خوب یاد دارم که در اوایل
 ریاضات شیخ مافرمودند هر دار و خلیجی که در اشغال دار و شود بجز من یکبسی بگو تا زائل نشود و در
 یاد دارم که حالتی در شغل اسم ذات پیدا شده که از خود خبر نماند از صبح تا ظهر انجیالت با عرض
 نمودم فرمودند خوب است این را بمان بگویند روزی و سوسه شیطانی روی داد که تفصیلش حالآباد
 بعضی اقدس رسانیدم فرمودند این از اندفاع شیطان موسوم بود لاهنت یکبسی گویا باز نیاید همچنان شد
 که باز آن سوسه گاهی نیاید بلکه توهمات بحمد الله تعالی به برکت حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه اندفاع یافت
نور ۳۳ - عقبات راه سلوک دوازده است که سالک را مانع و سد راه میباشد **اول** عقبه
 شرک و کفر تا آنکه اسلام نیارد و شرک ننگزار و بدولت عرفان رسیدن محال است و علاج این عقبه
 بدست خودست یعنی قبول اسلام و ترک کفر و شرک **۲** - عقبه معصیت تا آنکه از معصیت اجتناب نگیرد
 و طاعت نه پذیرد ازین نعمت بی بهره ماند و علاج این عقبه تو بوضوح است **۳** - عدم محبت برادر
 شیخی کامل و کل مرید نشود و دست معرفت نصیب نشود علاج این عقبه به اختیار سالک است یعنی مرید
 شدن **۴** - عقبه والدین آنکه شفقت ایشان مانع از محنت و مجاهده این راه میشود علاج این عقبه
 آنست که اینان را هم راضی دارد و نه چیکه ممکن باشد خفیه مجاهده پردازد **۵** - عقبه عدم طهینان
 که اگر طهینان قوت لایموت نیست قلب چگونه مطمئن و یکسو شود متوجه بطرف اکساب باطنی خود باشد
ع پرانگنده روزی پراکنده دل - علاج این عقبه آنست که اول منبری بیاموزد که از آن بوجه
 حلال بقدر کفایت قوت بدست آورده باشد یا حیل دیگر اختیار کند که ازین تهنکه نجات یابد **۶** -
 عقبه محبت دنیا مثل حب جاه و مال و زن و فرزند که در غم و تپا را اینها چنان فانی و مستغرق باشد که
 از چیزهای جز نذر و علاج این عقبه آنست که از حصول مرثبت و جاه و مال دنیاوی بجز قوت لایموت

انماض عین کند و از تیمار واری و خبر گیری زن و فرزند باینطور خود را مخلصی و بدر که دست با کار و دل
یاد در این اول متوجه بخدا ماند و از جوارح به خبر گیری اینان متوجه نشود. ع - عقبة شهرت که غلبه آن
در جوانی چنان میشود که طرف دیگر جوع دست نمیدهد علاج این عقبة آنست که اگر تو اندک خج کند و نه
کثرت صیام و قلت طعام اختیار نماید. ه - عقبة مجاهدت بقاعده که بخود را می و خود پسندی بجای آید
اول در او اخرو او اخرو او اکل و صبح بشام و شام بصبح بلا تعلیم شیخ نمودن گیر و ازین مجاهدت
بچ اثری قرب نشود و علاج این عقبة آنست که هر چه شیخ فرماید بمهر آن عمل کند و برای خود گامی
نزد چاکر که شیخ بنافض طبیعت مریدان باشد هرگز سرگز معالج بقاعده و بیفائده نخواهند کرد. ۹ -
عقبة جوع خلق که چون بنده بر ریاضت و عبادت مصروف میشود خلق او را می دانستند جمع می آید و اوقات
او را پریشان میکنند و این دو صحبت آنها افتاده بر باد و خراب میشود علاج این عقبة آنست که تصور کند
که من بیشتر ازین چه بودم که یکپس انقضات بمن نیکو و اکنون بسبب انس جز این طاعت و عبادت پیچ نیست
باید که عبادت و طاعت بجهت تبلیغ نمایم و برگردان ایشان نگریم. ۱۰ - عقبة عجب پندار و نخوت که ارباب
بر خیزد و علاج این عقبة آنست که تصور کند که بیشتر ازین مشغول خاک بودم یا قطره آب لبه ناپاک بلکه هیچ نبودم اکنون
عبادت و طاعت مرا این رتبه عالی بخشید پس مناسب آنست که در ترقی طاعت و عبادت کوشش کنم و مگر این
موجب بجای آوردم نه آنکه خلاف آن نخوت و پندار گزینم که موجب هلاک من است. ۱۱ - عقبة کشف و کرامت
که چون سلاک بمقام ملکوت ترقی میکند در مقام کشف او را روی نماید و کرامت از وی صادر شود و این
بیچاره داند که کامل شد و آینده از جمله مجاهدات خود را معطل و بر کران دارد و نداند که هنوز در پل دست
نادر ولایت هم نرسیده است ولایت کجا علاج این عقبة آنست که تصور کند که این حالت عارضی است
که بسبب بمشاهده ملکوت حاصل شده است و ملک ملکوت اصل مقصود نیست باید که بمراد حقیقی متوجه شویم
و بیشتر روم و بچو طفلان درین تماشا باز نمانیم. ۱۲ - عقبة بلیس بعین و این سخت ترین عقبة

بلکه لب لباب و خلاصه جمله عقبات همین یک عقبه است که در طرفه العین سالک را از عروج بقعر جهنم می رساند
 و از اوج قرب بخصیض بعدی اندازد و العیا و باشد تعالی علاج این عقبه خزین نیست که از این عظام خورشید
 ابد و خود و جمل و قوت خدا تعالی جل شانہ نیاہ برد **نور ۴۴** - اگر کسی ذکر بسیار کند و آن
 احوالیکه صوفیه را باشد بیدار نماید باید که نفور نگردد که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر
 آرسنگشت کمال سعادت را می یابد و هر چه درین جهان پیدا نیاید بعد از مرگ پیدا آید باید که همیشه ملازم باشد
 مراقبه دل را با حقیقتی دارد و هیچ غافل نیاشد که ذکر برد و اوص کلید عجائب ملکوت حضرت الهی است
نور ۴۵ - (سوال) آن کدام نماز و تلاوت است که داخل ذکر و شغل است
 و برابر ذکر و شغل تصفیه قلب می بخشد (جواب) آن نماز و تلاوت بمضوق قلب است اگر هر دو بمضوق
 ادا شد هیچ حاجت کدامی ذکر و شغل نماند صرف بنا بر تصفیه همین نماز و تلاوت کافیست و بغير حضور قلب
 ذکر و شغل هم چیز نیست و نه منتیج که منتهی **نور ۴۶** - علم ان فی الجسم مقامات کلها محل تقربا
 الذکر و کشف الحقائق و الدقائق و السرائر و سوقوف علیها اولها القلب الصنوبری و هو مضغه لحم
 فی الجانب الایس تحت الشدی الایسر و هو اصل مرکب الروح و ثانیها القلب المدوری و هو الدماغ
 و ثالثها النیلوفری و هی لیسره فاکثر ما یدع الذکر من الیسر و یوجع بالدماغ ثم ینزل الی القلب یعنی
 یضرب به علیه فسیقع الکشف حقائق الاشیاء من الملکات الملکوت و الجبروت و اللامهوت و هذا هو
 عین الفتیحه **نور ۴۷** - ذکر و شغل و مراقبه از ذکر فعل لسانی مراوست و از شغل فعل قلبی و
 مراقبه تصور چیزی که هست و خیال بآن بر بستن **نور ۴۸** - در برخی از اداب سالک آداب
 اول تا تواند از خدا بجز خدا طلب نکند ع که حیث باشد از و غیر او تمنائی - چون خدا مرئوبه
 را باشد همه فلاقی از ان بنده شود و له المولی فله کل **۴۹** - هر کلام که کند با ادب کند کلام بی ادبی
 بر زبان نیارد که ایمان همین بودست با خدا و محبوبان خدا **۵۰** - نفس خود را از ظمهور آثار نعمت

الهی با تحقیق گیرد یعنی هر مرتبه از مراتب قرب الهی خواه قرب نوافل باشد یا از قرب فرائض مستقیم
 ماند و با سر اران بصورتی که بعد از ذکر ۴۴ - چنانکه حق تعالی را بالذات مطلع احوال ظاهر و باطن
 خود میداند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را نیز بعطای الهی همچنان پندارد و تا هیچ کاری و سخن
 مخالفت خدا و رسول جل جلاله و صلی الله تعالی علیه وسلم صورت ندهد و بلکه شیخ را که بر تو
 عنایت خدا و نائب حضرات نبیاست هم دانای بنیای احوال خود انکار دارد و مخالفت شیخ نیز که غیر
 مخالفت خدا و رسول است بوجود نیاید خلاصه آنکه این مراقبه حیا انگیز و اختیار گیرنده است
 نبوی را اصولت الله و سلامه علیه در عبادات و عادات و افعال و اقوال هر چه تمام تر بر خود
 لازم گیرد و در بجا آوردنش جهد تبلیغ نماید که در هر مجموعی همه سبک این سلسله آخرتیه است
 حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و التحیة چون سادات و مشایخ و علمای سنت را و از آنان بنی
 و بسته به تعظیم و احترام آنها گوشه زنها به بیچ و به بیچ حالت به تقصیر درین معنی از خود
 راضی نباشد که - شیخ خود را افضل از همه شیوخ زمان در حق خود پندارد و حکم او را در حق خود
 از جهت تبلیغ حکم نبی صلی الله تعالی علیه وسلم شمارد و بیچ قول و فعل او را صنعت و حقیرانه انکار دارد
 آنچه بفهم ناقص خود نیاید او را در سلک متشابهات منسلک دارد ۸۸ - مستر شد باید که اختیار خود
 بجز مرشدی سپرد و پیش او کمالیت فی نفسیه را باشد و بیچ فعلی ظاهر و باطنی حکم مرشد بجا نیارد و بحد
 خوردن و آشامیدن و سایر حرکات و سکنات ظاهریه و باطنیه همه موقوف بر اذن و حکم شیخ دارد و در
 هر کاری بهر قدر که اجازت یافته است زیادت نقصان و بی صلاح کند زیرا که مرشدان بنا بر طبیعت
 مستر شدن میباشد که اخلاص خطرات و مساوس انفساج و اسهال و اخراج در دست تدبیر
 ایشانست ایشان را دیدار شد فوق ایدیم همچنان و دل بالیقین دانند ۹۹ - هر چند خوش باطن
 از غلبه و در تجلیات که بیرون از و هم و فهم باشند سر بر زند حد مرتبه خود نگذارد و با بزرگان همسری

که بیم هلاکت است بلکه در حق او بهتر و انسب النسب که خود را کمتر از همه مخلوقات حتی که اذل از دل
از سنگ شوک پندارد و در غیر تبه کمال انسانی است بخیر امداد الهی حاصل خوان کرد و تغییر باصلی التدریجاً
علیه وسلم با وجود سلطنت عظمی و خلافت کردی و خطاب لولا که ما خلقت الدنيا مناجات فرمودی
اللهم اجنی مسکینا و امشی مسکینا و احصرنی فی زمرۃ المساکین از اینجا معلوم باید کرد که مجازاً مرعیه چه
قدر بلند است باجمعه در همه امور و همه اوقات خود را بخدا باید سپرد و هیچگاه در عوی و عجب بر نیاید جز
از انوای نفس باشد با تقویت دل و روح ۱۱ - بطاسر با خلق باشد و بیاطن از ایشان گزینان و
باحق نگران ۱۲ - خلوت از خلق و عزلت از خود کند یعنی از خلق تنهایی گزیند و از خود پندار بر طرف سازد
از نیل و جواس عشره جمع تواند نمود اینهمه تدابیر را حصول جمعیت و دفع انتشار است و حصول فی الشیء
بالائق و منقاد ۱۳ - در تعلیل غذا و شراب و کلام و خواب هر چند که تواند که شود که در وی نواری بسیار
مندرج است بزرگان سلف قدست اسرار بهم مدتهاست اکل و شرب بسبب می بردند بعدیکه از نور باطن
و قوت روح بکمال ملأنگ رسیده اصلاً احتیاج اکل و شرب نمیداشتند تا آخر الامر از بهر یاس سفت و
و اظهار عجز و عبودیت قدری تعلیل غذا اختیار نموده اند این دوازده ادب سلوک که مجمل در رقم پذیرفته
سالك کافی است بیشتر به ارشاد مرشد کار کنند که بمنزل مقصود رسد و از اینهمه با صحبت مرشد
باحسن ادب و رسوخ عقیدت انفع و افضل است زیرا که حضور مرشد منار عقبه و صندل را حائز یک
مجلس بطرف کند نور ۱۴ - فناء است تا که حاصل کنی اصلاً درین راه بهره یاب نشدی
(فناى اول) فی الشیء یعنی به تصور مرشد خود را چنان فراموش سازد که نفس خویش را غیر مرشد نفهمد و جمله
حرکات و سکونات که از جوارح ظاهر آید داند که این جوارح شیخ است و سکون و حرکت اینها فعال
مرشد بود به اختیار مرشد است و خود را در همه احوال یکسر موجود نداند نه حقیقتاً نه تصوراً نه فوئناً
(۲ - فناى فی الرسول است مضمون سابق را از حفره پیغمبر منقاد و اصلاً وجود خود را بوجهم و کلاً

بنیاد فنا از فنا سے اول حاصل شود زیرا کہ او در شیخ فانی شریف شیخ در خواست پاک
 رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فانی است پس فنا فی الرسول بہ آسانی میسر آید
 (۱) فنا فی - فی اللہ و این فنا چون انتہا یا بدابتدای بقا بدست آید چون این فنا بجای
 را حاصل شد فرمود چهل سال هست کہ من بخدا کلام میگویم و خلق پندارد کہ با ما تکلم است
 و بہین طور اقوال بسیار از بزرگان منقول است بعد حصول این فنا سالک موصوف بالذات میشود
 کہ شرک وجود نیز باقی نمی ماند **تورہ** - قلوب العارفین فی حکم المسابہین قال مولانا
 الرومی **س** ابلهان تعظیم سجد میکنند در جفا سے اہل دل جد میکنند مسجد
 کا در و درون اولیاست مسجد گاہ این است کا نجا ہم حد است **تورہ** - از
 عادات شیخ ما بود رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ شب جمعہ و یوم جمعہ سورہ کہف بیکان بار
 قرآن میفرمود بحسب حدیث نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و بعد عشاء قبل از آنکہ آرام
 فرماید سبجات ستر یعنی سورہ حدید و حشر و صف و جمعہ و تغابن و اعلیٰ بضم سورہ العلم
 سجده و سورہ ملک و نبی اسرائیل و زمر میخواندند و اکثر اوقات سورہ نزل ششم یوم
 اللہ شبہ حصن حصین مندرج اندر قرآن میگردد و خصوص سبحان اللہ و سجده بسیار میخواندند
 و صبح جمعہ در رکعت اولی سورہ الم السجده و در ثانیہ میخواندند و اکثر اوقات در اولین
 رکعت و تبر بعد فاتحہ سورہ اعلیٰ و در ثانیہ سورہ کافرون و در ثالثہ سورہ اخلاص میخواندند
 و بعد و تر و رکعت ثقل ادا میفرمودند و در رکعت اول سورہ اذ از زلزلت الارض و در
 ثانیہ کافرون و بوقت خفتن شب سورہ فاتحہ و سورہ اخلاص خواندن معمول بود
 کہ خواندہ بر خود دم فرمودہ بخواب مشغول می شدند باز کلام نمیفرمودند تا آنکہ وقت سجد
 بیدار می شدند **تورہ** - در زمان **س** بجاہ ربیع الاول شب ہفتہ ہم مانده کونہ جمعہ

فراغ فاتحه مرشد اعلی سیدنا آل احمد عرف اچھی میان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ جناب
 حضرت جدی و مرشدی سید شاہ آل رسول احمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقیر را کہ دران زمان
 دوازده ساله بود ہمراہ خود بمقام سجادہ آورده و بر بند طریقت حکم جلوس بصورت مبالغ
 فرمود چنانچہ حسب الحکم ششم و خود بدولت دوزانور و بر دیم جلوس فرمودہ یک روپیہ
 بطور نذر پیشکش نموده فرمودند کہ مبارکباد دران زمان در این فصل بسبب صغیر سنی خود ہمیدیم
 روپیہ را و کر بند نہادہ بر اسے استرحت در دالان کلان آدم و بحیث مادر رضاعی خویش
 خسیدیم صبح چون برخاستم روپیہ را بنیافتم سجدہ ماجدہ خویش عرض ساختہ کہ دی
 حضرت جدی و مرشدی مرا یک روپیہ بکمان سجادہ نذر کردہ بودند و جملہ حال بعینہ نوشتند
 جدہ خود کردیم جناب عالیہ بر ما در رضا عیم عنایت فرمودند و حکم تلاش دادند ہر چند تلاش کردہ شدت
 نیامد زان بعد حضور اقدس بعد مرد و سبت سال یا زائد از ان روزی بہ تنہائی وصیت فرمودند
 کہ اگر نزد من مردمان متوسلان مانند ان مکلف مسند نشینی شوند با و تماشائی نا کردہ قبوا باید
 کرد و بکرات و مرات این وصیت اعادہ فرمودند چنانچہ همان طور بطور آمد و بعینہ واقع شد و از
 گم شدن نذرند کو چنان بطور پیوست کہ مال دنیا بہت آید و و برو باقی ماند و گاہی
 نوبت جمع اموال میسر نیاید و حاجت جمع اموال افتد اللہم احفظنا من الدنیا وافیہا بکمال

لمعہ خامسہ در مسائل فقہیہ

تو را اول بزجر و احد یقین دہا اگر چه عادل باشد کہ شرع در شہادت کم از دو عادل نمی پذیرد
 و بمعنی باختلاف احوال مخیر مختلف نشود مثلاً اگر یکی از اولیاء اللہ گواہی دہد کہ زید را بر عمر خدین
 و امست قاضی را و انیست کہ ہمہ شہادتش فضل کند اگر چند بر صدق آن دنی دل مطین است
 حکایتی سناسب بمعنی گویم روزی امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش امیر المومنین

حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه عرض داشت که تصور حکم بن عاص را از درگاه سر عالم
 صلی الله تعالی علیه وسلم معاف گردانده بودم اکنون میخواهم که او را اجازت آید مدینه عطا شود و صدیق
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود بر عذرالت و صدق شما اطمینان و ائو است اما بقاعده شرع گواهی گیر
 باید عثمان غنی این عذر صحیح شنیده خاموش ماند چون دو روز خلافت بمیر المؤمنین عمر فاروق اعظم
 رضی الله تعالی عنه رسید انگاه باز این سخن بجناب روق عرض داد و دهان جواب یافتند چو
 چون نوبت خلافت خود رسیده حکم را طلبیده اجازت آید مدینه دادند که او شان را بوجه آنکه خود از
 حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم حکم معافی گرفته بودند عالم یقین بود و هیچ حاجت نبود
 نبود فافهم العاقل تکلیفیه المشارة فوراً ۲۰ فاسق بخلن را ابتدا بسلام کن و با او نشین و سخن
 گوی و قربت جوی و او را از خود دور دار اگر چه فرزند تو باشد که حکم چنین است و سرایش همین چیست
 روزانه در و تر و خلع و ترک من یغیرک میخوانی و عمل میکنی یا هر روز پیش مالک خود دروغ گفتن
 را سهل میدانی ای برادر اگر عمل کنی از کذب و راهی و ربه چه بلا بساک و گهری دیگران با همسران
 خود دروغ گویند تو با خدا می خود صحیح همین تفاوت ره اگر بجا است تا بگما اما کار بقدرت اگر قدرت
 ترک نمیبای بی نصیحت پیش آو هر چه توانی طعن بر روی او شان کن و اگر اینهم تعد و نیست از دل
 ترک ایشان کن و ضلع ساز که او در مراتب ایمان است فوراً ۲۰ وقت وضو من و بی بی
 را خوب صاف و پاک و بچکانه مسواک کند که چرک و بوی بد دور گردد که خود منت است که ملائکه داخل
 باو من پاکیزه انس گیرند و ربه هم ایشان و هم نبی نوع انسان همه را باعث ایداد منقذت فوراً ۲۰
 بخانه کسی داخل نشو تا آنکه او را سلام بر اهل آن گویی و او آن گویی و اگر خانه خود هم باشد در آن
 هم بطوریکه اندرون خانه از یقین و سکنا من فی الحکله مطلع شوند نقد ربه هم کافیت ربه حکم حکمتها
 بسیار و فواید بسیار است چه دانی که با مقیمان بکدام حال و کیفیت اندر شلای سفر و که این وقت کسی سفر و

بنسل است یا همچنان بجای و فارغ نشسته ای غیر ذلک هم در قرآن شریفنا دیده است یا ایها المومنین
 آنرا که از خلوات و تأویات و غیره میگویم حتی تستان سوا و تسلوا علی الیها و لکم خیر لکم تذکره کن نور هـ -
 اولین است و پیرا بنام ایشان ندانند که بی ادبی است همچنین زوجه و مزاج خود را در همه بلاد
 مازوج را هم نشاید زوجه را بنام ندانند که خلاف حیا و اندوختن امور از اتباع رهم و عرف توان
 گزشت نور هـ - مزاج فضول و پیروده و لغو و بیفایده مکن مخصوص مزاج که در آن کذب و بهتان
 و آزار کسی یا غش یافته شود که حرمتش مافراغ مباح که از جمله خدو است شریعه پاک نشود باشد اگرگاه
 نگاه بهر تطیب خاطر دوست و نشاء طبع خویش کند مضائقه ندارد دعوت نکند که بطالب باشد و نیست
 بر نور هـ - بدانکه خنده قسم است تبسم شحاک - تبسمه تبسمه آنکه نه دیگری آواز نشود و نه خود
 حرف حرکتی خفیف بلهرا رسد و نشاید که زبانه بکشانند و دندان پدید شوند و شحاک آنکه آواز او همچون شحاک
 بشنود و دیگری و تبسمه آنکه آوازش چنانفس صاحب تبسمه و چه دیگران هم بشنود حتی که باشد که جانیهم
 پس تبسمه باز و سنون است و تبسمه کرده و غفلت و کثرت شحاک میبازد چنانکه در حدیث است
 کثرات الشحاک میت القلب نور هـ - هر چه از قرآن حفظ کنی یا داری ورنه میوه جزا نبیند و جزا
 فراموش کردن قرآن گناه عظیم است نور هـ - بدانکه سجده و قسم است یکی سجده عبادت و دوم سجده
 تحت یعنی سجده تعظیم و تکریم که برای عظمت و جلالت کسی بقصد عبادت او کند چنانکه برادران اولاد
 و والده یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام کرده بودند سجده ملائکه به آدم علیه و علیهم السلام هم ازین قسم
 بود و ملائکه در شریعت عزیزی محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم حرام شد است اما کفر نیست که کسی هیچ
 شریعت مباده توان شد همچنین طواف چیزی سوا بیست و نه شریف حرام است مگر آنکه بخیل یا در حالت
 بهوشی واقع شود یعنی کسی را از کثرت شوق لقای عند التلاقی حالتی طاری شود که عقل را از دست
 و آنگاه سجده تحت یا طواف اگر بجای آرد و بعد عدم اختیار او اخذ نباشد مثل حال مجانین

که سلطان گیر و خراج از خراب - و اگر کسی بجز بر طواف بیکر صبه دار نیست طواف کند که انما الاعمال بالنیة
 نور ۱ - قرآن شریف در جمیع آیهست بخوان با مخصوص آن نوقت که سامعین متوجه نشوند و از آیه تفسیر
 و از اثر قرآنی القرآن فاستمعوا له و اطيعوا العظام فاعلموا و اطعوا و اوقف نباشند یا غافل شوند یا دیدار و دانسته
 غفلت اختیار کرده باشند یا در کلام دنیاوی مشغول شوند و در صورت سامع و تالی هر دو گناهگار
 شوند اما بغرض تعلیم و تعلم قرآن و حفظ آن هر صبیان را در کتب بهر خواندن مضائق نیست و تلاوت هم
 حتی الوسع احتیاط نماید جای که تنها و در آن نشستگاه - اولنگ لاف نام عمل هم افضل باشد نشسته
 تلاوت با اوست تمام بجای آورد نور ۱۱ - درج و ستایش مشرک و کافر و کافره و فاسق ملعون و ملعنه و
 ایشان نمایند چنانکه عادت جهل بیباک است که سماع حرام می شنوند و میگویند که چه خوب سماع شنیدیم
 و مضینه چه قیامت خوش گلو بود و خوش می سرود و بعضی بیجا کلمات تعظیمی بارتیغالی مثل سبحان الله
 و غیر هم میگویند که بعد که میسرند و همچنین امرای ظالم و فاسق را با الفاظی بلند دروغ بینمایند که قریب
 بکفر می رسد باید که ازین حرکت شیع تو بکنند که حرام است جاها معاذ الله بیکم کفر دارد بلکه بجز انجین
 ناهنجاران باید کرد و ملاست بقدر قدرت بر روی ایشان کردن تا مگر ایشان شوند اگر بر و قدرت دارند
 بغیبت کنند اگر این هم ممکن نشود و در دل کنند که این را وون مراتب است ورنه در مرتبه ایشان شمار
 و محشور خواهند شد معاذ الله من ذلک نور ۱۲ - نسب خود را میپوشش و با نسب دیگر خود را میپوشد
 مکن که از اشد منوعات است نور ۱۳ - بایع زن خلوت منشی که شیطان دشمن در پی آزار
 سب و اترا و تمسک ندارد و قریب گناه کبیره گرداند روزی ابلیس ملعون با موسی علیه السلام گفت در
 حق من و عاگنید که خداوند تعالی مرا بیاورد و از خطای من درگذرد و موسی علیه السلام
 متوجه بارتیغائی شده عرض کردند حکم شد این ملعون را بگوئید که حال آبرو هم علیه السلام را
 سجد کند چون این حکم بارتیغائی ابلیس ملعون از موسی علیه السلام شنید باز بجای

جلی خویش ابا کرد و گفت ای موسی چون آدم را سجده نکردم گوش را چنان خواهم کرد
 که شمارا برین حق ثابت شد گوشت از شومی طالع خویش محروم ماندم لهذا همه را میگویم ازین
 امتیان خود را خبر دار کنید در سه اوقات مرا یاد و اندکی آنکه مرد اجنبی وزن اجنبیه با هم
 در خلوت باشند و دوم بوقت غضب شوم هنگام قتال با کفار چنان زن و فرزند
 و اقربا یاد هم که بمیرا رسیده و بفرار می آرند و بوقت غضب عقل را از اهل سیکم پیر را از
 پسرا از پدر جدا بینایم حتی که نوبت بقتال میرسانم و در خلوت اجنبی اجنبیه چنان لب
 می شوم که خلاصی از من دشواری شود کم کسب باشد که درین حال بر زن دنیا یم یا نزدیک
 بدان نکند نور هم ا - هر مسلم را کافر گفتن از قتل کردن او هم بدتر است چرا که در شرع
 شریف برین قول و وعید سخت تر آمده است کقوله صلی الله تعالی علیه وسلم لا باء بهما
 بهیچان لعن مسلم نیز باشد که با سرست العیاذ بالله تعالی نور ۱۵ - در میان دوزن
 خود عدل کن ورنه بمیش از یک زن دیگر خواه که حکم نص چنین است نور ۱۶ -
 حرام خدا را حلال ندانی ورنه مبتلا به بلام کفر خواهی شد که هر چه حرامش
 ضروری است حلال دانستنش کفر جلی است گناه را حرام دانسته ارتکاب کردن
 گناه و حلال دانسته کردن و بالا گناه که بکفر میکشد چنانکه دانستی نور ۱۷ -
 شهادت رست را کتمان نمودن گناه دل است و شهادت دروغ با کفر
 و بت پرستی هم پیلو و متصل قال تعالی لا تکتُموا الشهادت و من
 یکتُمها فانه آثم قلبه و قال تعالی فاجتنبوا الاوثان و اجتنبوا حول الزور
 خنفا و تهد نور ۱۸ - دجوب ادای شهادت پیش قاصی مسلم عادل
 و الا لا نور ۱۹ - بر نابالغان و غیر مکلفان گناه نوشته نمی شود و پنج

که از ایشان بسبب غفلت و چشم پوشی ولی ایشان خواه با جازت او ستر
 هم بروی ایشان نوشته شود مثلاً اگر ولی طفل صغیر را از شرب خمر منع نکند یا خود
 بتوشاند در صورت گناه خمر نوشی بروی ست نه بر صغیر و غیر مکلف
 پس لحاظ این مسئله باید داشت که این زمان بوجه بیعیلمی اکثر چنین میشود
 می دانند که اینان خورد سال اند و معاف اند هر چه خواهند کنند باطل نباید
 شد بلکه خود و البیان از خوردن خود گناه می کنند مثلاً در مجمع رقص و سرود
 طبلان را مانع نمیسوند بلکه بر غبت داخل میکنند و می دانند که بر ایشان گناه نیست
 پس چرا تنبیه باید کرد - اسے بی علمان اگر چه این امر صحیح است که ایشان گناه
 نخواهند شد مگر بر شما از کجا معافی آید که شما هم گناهکار نخواهید شد نور ۲۰ -
 پرورش اولاد بر پدر تا بلوغ فرض است و من بعد بر و احسان نور ۲۱ -
 شریعت مطہرہ زن را کہ سرتا بقدم عورت مستوره است حکم به پرده فرمود
 و آن دو قسم است یکی حجاب و دیگری ستر حجاب آنست کہ خانه نشین و بالکلیه
 از نظر نامحرم دور ماند و ستر آنکہ جزو امرہ رخ و ہر دو کف دست ہمہ بدن را بجامہ
 کثیف پوشد کہ سرموے از بدن عورت ظاہر نباشد نہ بے پردہ و نہ از زیر جامہ
 تنگ و باریک اول کہ حجاب است بر اہلبیت نبوب علی سمد ہم و علیہم الصلوٰۃ والتیمۃ
 فرض بود و بر سائر زنان مومنان مستحب و دیگر کہ ستر است بر ہمہ مومنان حرائر فرض است
 حال علمای شریعت کہ حکیمان امت و حاکمان شریعت اند بوجه فساد زمان حجاب بر حلقہ
 حرائر لازم گرفتہ اند و چه خوش رسمی است در شرف و اہل عزت و دیار ما کہ خانہ را بر
 زنان زندان و بچہای بیرون آمدن ندمند اگر نباشد با آن بدعتی شنیعہ کہ در لباس و ستر نہادند

و از فرض بحرام افتاده و طاعت و غیرت هر دو را بر باد داده که بر زنان و پسران عم و عمه و خال خاله
 و برادران شوهر و شوهران خواهر و غیر هم نامحرمان بوده نکلند و پیش ایشان نه همین بحساب
 بلکه بستر محض می آیند جامه تنگ و باریک بر دارند که پشت و شکم و گلو و سر نمایان باشد بلکه از
 هر تنگی سر و چند انگشت شکم و هر دو ساق و ساعد و بازو و گلو حسابی نگینند این مواضع اکثر اوقات برهنه
 محض میباشند و پشت اگر برهنه نداشتند تا باریکی جامه و را بر پی در پی می نمایند فاما نکلند و اما الیه را چون حقا که
 زنان حجامان و حاسکان ازین لباس شرفادر نیک تر حالت باشند که اگر چند از خانه بیرون آیند و از بار باره بروند
 اما جامه آنها کشیف و صغیق باشد و همه اعضای عورت خوب ترویجی مستور و محجوبت مجروح و خللا آنها چنان
 تنگ است که سر پشت و شکم نمایان باشند زیر جامه آنها چندان وسیع که پانچ بر دارند و ساق نمایند
 چندان تنگ که بآبدن ملصق باشد و کیفیت جسم از فری و لاغری و غیره و ناخود شوهر زن یا هم نامان نسبت
 آنرا مکه اهل بیت و عز و وقارند همچو جان در تن و دل در بدن مخفی از انظارند و آنرا که بیرون نمی آید برقع و دستار
 و موه می پوشند که از هر دو کف دست قدم نیز چیزی ظاهر نباشد فاما هر زن و علی الله برهنه نکالند
 التوفیق والعفو العافیة نور ۲۳ - زن را باید که از هم به اجنبی نشواید که عورت را عورت و عورت
 هر دو عورت اندنی زمانه زنان هند با نامحرمان کلام میکنند و باسکه ندارند و پیش مرد و نابینا خیال
 آنکه نابینا است بی تکلف آینه گیرم که مرد نابینا است چه زن هم کو رست و مرد را دیدن ندان اجنبیه
 باید همچنین زن را دیدن مرد بیگانه هر دو درین حکم مساوی اند علی بن القیاس حکم آنرا رست
 چنانکه صورت را پوشیدن حکم است همچنین او را از اجنبی نگاهداشتن باید اگر مرد و نابینا
 باشند نگاه لحاظ کلام باید کرد که با نامحرم نابینا تنگ نشود نور ۳۳ - زن سله
 را از کتابیه و بکوسیه و مشر که هم مثل مردان پرده کردن حکم است چنانکه در دختران
 و غیره کتب فقهیه صریحست همچنین از زنان فاسقه فاجره معلنه پرده باید کرد تا از کفر و شرک نفی

که بصحبت بدانیها پیدا میشود این ماند و از مرد و مقطوع الذکر و خشی نیز حکم پرده است و استر عورت زن از زن همان قدر فرض است که استر عورت مرد از مرد و زن را پیش محرم خود بهین شکم و پشت و از ناف تا زانو پوشیدن فرض است و باقی اعضا نمودن رویت اما سر برهنه بودن و معجز بر شانه افشاده شدن گوشتش محرم رویت مگر از نظر زیاد و درست و نمودن سینه و پستان با و صنف جواز از آنهم نامناسب تر و چه خوش سببی است زنان هند را که در انقضای پستان کوشش بلیغ دارند کاش با او بهتر شکم و پشت توفیق یافتندی که پوشیدن اینها از محرم نیز واجب بخلاف سینه و پستان که سترش از محرم بهین سببی تحسین و واجب شرعی نیست جالبی بهین که رسم را چنین سخت گرفته اند و فرض را چنان سهل گذاشتند باز بدانکه محرم آنرا گویند که با او نکاح مدّة العمر هیچ وجه حلال نتوان شد و آن سه قسم است محرم نسبی همچو پدر و پسر و برادر و اولاد برادر و خواهر و محرم رضاعی که همچنین علاقها از جهت رضاعت دارند و محرم صهری چون خسرو و ماد پرده از محرم نسبی نباید که قطع رحم است و آن رویت و از دو محرم باقی یعنی رضاعی و صهری زن جوان را به زمانه ما حکم به پرده کرده اند و بهین راه سلامت است اما ما محرمان اگر چند خویشاوندان باشند مرگ عاجل و سهم قاتل اند زهار زنها که زن بیش ایشان بلبه پرده نباشد خواه نکاح بالایشان مطلقا جائز باشد **فقره ۳۴** زن را پرده از بیرون طلاقیت خود هم فرض است مثل اجانب دیگر و آنکه شیخ در حکم پدر میشود و آن معنی دیگر است یعنی چنانکه پدر مرئی جسم است پیر مرئی روح است و درین تعظیم و تکریم وی مثل اب حقیقی است نه آنکه در جلد احکام برابر شود ازین حیثیاتی که فی زمانه و اکثر جهال رواج دارد پدر حذر باید بود همچنین از استاد علم ظاهری هم پرده فرض است **فقره ۳۵** آنکه گویند لائیک بین العیدین مراد از وی نماز عید و جمعه است یعنی اگر عید فطر یا اضحی بر روز جمعه افتد نکاح بعد فراغ از نماز جمعه باید کرد که بین العیدین بوجه قلت فرصت فراغ نیابی باز اگر کسی بجهلت تمام این کار را بجا آورد و خود مانعتی شرعی نیست **فقره ۳۶** در شعر گوئی حفظ مراتب نگهبانری

یعنی تشبیهات اشعار توهمین کسبشان لا ینکبه و انبیا و اولیا نباشد مثلاً در حق تنقیص حُسن یوسف و زکریا
 حکمت کسبشان تعلقان علیهما السلام و در صوفیه و الفقار بریدگی پر جبریل علیه السلام و در تعریف طیب
 توهمین شان علی علیه السلام بخیان در اشعار لغتیه بخاطر باید داشت که لغت بمرتبہ حمدرسد یعنی آنرا
 که خفص بخالق عز و جل باشد نه مخلوق ثابت کند و محو الوهیت و معبودیت و خالقیت و غیر ذلک منشا
 اصحاب و اهل بیت و اولیا بمضایین لغت انبیا پہلو زنند و مدح با و شایان و دیگر امر را در دنیا بمناب صحابه
 و اہلبیت ہمسر نشود و در تعریف مکان مبالغہ امیر تنقیص عرش و کرسی و باغات و اکنہ جنت راہ دنیا
 و علی بذالقیاس همچنین اشعاریکہ مضمون آنہا فحش و باعث اشتعال شہوت باشد حرام و ممنوع است شعر
 بعینہ حکم کلام و اگر چنانکہ اہلبیت در سماع شہ طریقت همچنین در اشعار پس اگر از شعر گوئی و شعر خوانی قوت
 شہوانی جوش زند و حق همچنین کس ممنوع باشد و اشعار لغت مناقب و لیار توہین و تذلیل و جھو کفار جا
 و مباح و تحب یا شہد خود همچنین اشعار حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر ہمہ از حسان بن اثرا
 رضی اللہ عنہ شنیدہ اند و ترغیب دادہ، جو کفار کو باندیدہ **روز ۳** بزرگ کسی سوگ داشتن و زینت
 گزشتن بیش از سہ روز جائز نیست بزرگ شوہر کہ زن اہلکست کہ چہار ماہ دہ روز بسوگ داشتند و تا انقضای
 این مدت زینت نگزیند پس تا تم داری حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام در محرم الحرام چنانکہ
 ہر سالی ہفتم جہاں ہند و ستانست کہ درین ایام دہ روز یعنی تا چہل روز ہر سال ترک زینت تقریباً
 شادای میکنند و ممنوع باشد کہ بدعت شنیعہ روضہ است البتہ درین ایام صدقہ و خیرات بر اہلصال ثواب
 بروج پرفوق حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردن خوب و شرع مرغزو بست و حالات
 ایشان از احادیث صحیح شنیدہ است لهذا ایشان تا سہ روز خوردن نیز جائز و مباح و محبوب آنکہ جرع و
 فریغ و نوحہ تکلف و تصنع کنند و مینہ نوشند و ریخ خراشند و حجامت و غسل و تبدیل پارچہ و پان طعام
 ترک ہند و زنان چو رہا شکند و سیاہ و کبود و مسبز پوشند و ہر امر و بدعت و ممنوع است آری

اگر یادمصائب آنای مجر و گریه بے تکلف دست هر موجب حمت و برکات است **نور ۲۸** فاتحه
 یازدهم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مخصوص یازدهم ربیع الاخر شریف برای برکت رمال
 و اولاد و انجاء مرام و حصول مراد جائز و مندوب کاری خوب است که به تجربه بزرگان آمده و بالغی است
 شریعیه در آن نیست بشرط آنکه مجلس از منوعات شرعیه مثل قصص سرور و آیات کاذبه و منوعه
 خالی باشد همین سرور و درود و کلمه تلاوت قرآن و ذکر کرامات شریفه و حالات بنیفه حضور پر نور غوث
 رضی الله تعالی عنه مطابق روایات صحیح و قناعت و زینت مجلس یازدهم عین ایمان باقی است
 او تعالی قادر بر آن را توفیق دهد که جاری دارند **نور ۲۹** - محفل میلاد شریف هر روز که خواهند
 خصوصاً ماه مبارک ماه ربیع الاول شریف بالخصوص از غره تا دوازدهم لایمیا خاص روز و شب از ۱۱
 بشرط خلوا از منہیات شرعیه موجب هزاران نذر خیر و برکت است الله تعالی جمله مسلمانان را توفیق
 دهد که باین راه میگردانند و نازند و جان و مال در محبت محبوب فی الجلال علیه افضل الصلوة والسلام بازند
 قیام وقت ذکر و تلاوت شریف نیز جائز و درست است علامت شوق و محبت است درود انکار اینک علامت
 شقاوت و قسادت قلبی است اللهم احفظنا عمنکر ان ذکر شریف در آیه خسر الدنیا و الاخره داخل اند
نور ۳۰ - بر سبت نومه نکلند که حرام است نومه آنست که باواز بلند گریه کنند سینه زنند و مگویند
 و روی خراشند و عادات و اوصاف و اطوار سبت باواز بلند بیان کرده باشند اینهمه با حرام و
 ممنوع و باعث وبال عظیم است و در بعض بلاد دیده شده که زنی که آنرا نوحه میگویند و از قسم دوم
 میرانی باشد آید مثل امام می نشیند و عقب آن جمله قراتیان سبت جمع شده صف به صف مثل مقدم یا
 نماز می نشینند و نوحه باواز بلند و صف میت مثل جود و سخا و غیره بیان کرده نغمه می زنند و سینه کوبی
 میکند و عقب آن صف قراتیان همچنان تا یکد ساعت سینه کوبند بعد خاموش شوند باز نوحه و صف
 دیگر گرفته همان میکند و مقتدیان هم باتباع امام همان بهمین طو کیاس یابد و پاس بجای آرد تا چه حکم

بعد چنانکه را از مال بیت بعضی این شفت شافه چیزے میدهند این خود بدعت ملعونه زمانه کفر و
 جاہلیت است و الله تعالی ما را و جمیع تبعان ما را ازین تہلکہ نجات دہد و قتیکہ رسول مقبول صلی اللہ
 تعالیٰ علیہ وسلم را خیر شہادت حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسید و مسجد بزرگی تعمیر شد
 نشستند کہ آثار حزین و ملال از چہرہ اقدس نمایان بود و عورات خانہ جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 با و از بلند گریہ میگردند کہ آید بسمع حضور عالی رسانید ارشاد فرمودند کہ ای نشانرا باز دار و
 منع کن آن مرد رفت و باز آمد کہ زنان طاعت نکردند فرمودند منع کن بکہ بار آمد کہ و اللہ یا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم زنان را چہرہ شدند فرمودند خاک بدان ایشان انپاش و نیز بصحبت رسید کہ حضور
 سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر آنحات لعنت فرمودہ است و وعید دیگر درین باب آمدہ کہ
 در کتب جاہلیت مفسد لاند کوست **نور اسم** نکاح عورات بیوہ کہ سنت نبی است صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وسلم اقتضایا کند و زنان را با وصف حاجت بیوہ داشتن و نکاح نکردن سنت مشرکین ہند است
 آنکہ بگزارند و نہ در حدیث من تشبہ بقوم فهو منهم خود را داخل کردست ازین پر حذر باشند
نور اسم با ہندو عان دیدند بہان قراعت نکنند چہر کہ صحبت بدایان سر سبز زبان است و
 آیندہ در اولاد اثر خواہد کرد چنانچہ بار بار بتجربہ آمدہ و علاوہ ازین در بسیار صورتہا وصحت
 ہم سقم و نزاع میماند و جاہ قطعاً نکاح مرد و دو باطل است مثل خوارج و روافض و ہامیہ کہ بعد
 گفتہ رسیدہ باشند و پیروی وغیرہ بلکہ با شیعہ محض تفضیل ہم مناکحت ولی نیست کہ تفضیل
 در رفض است و کفر و العیاذ باللہ تعالیٰ اگر برین نصیحت کار بند نشوند ہم بدینا و بالمشنند
 و ہم بہ یوم جزامور و عتاب تہار و در محاسبہ سخت گرفتار شوند خبر شرط است **نور اسم** شب
 و یوم عاشورہ عرس جناب سید الشہداء بقاعدہ مشائخ باید کرد یعنی تمامی شب عاشورہ عباد
 و تلاوت قرآن شریف و حدیث شریف و کلمہ و درود بنا بر ایصال ثواب بار و ارحم شہداء است

و اخذ فیضان از روح پر قیوح سید الشهدا امام حسین علی جده و علیه الصلوٰۃ و السلام بکنند یعنی
 قلنج را ببلار اعلیٰ اتصال داده بروح سید الشهدا ربط دهند باینطور که چشم بند کرده تصور کنند
 که قلبم بواسطت پیران خود بروح سید الشهدا اتصال پیدا رود و فیضان روح سید الشهدا در دلم میرسد که
 به برکت آن عروج باطن زیاد میشود و ترقی می یابد همچنین تمام شب باین تصور باشد صبح عاشوره هر قدر
 که میسر یابد فقر و مساکین بنیت ثواب بخوانند این طریقه حضرت صوفیه کرام است که به برکت او تا یکسال
 ترقی در قلب می یابند آنکه در آن شب با برکت بدعات شیعہ کنند و در دست راستی نقل و ضمه اسراف کرده و
 مخالفات فاحشه بکار برده بجای ثواب عذاب مبتلا شوند و روح سید الشهدا علی جده الکریم علیه الصلوٰۃ
 و التسلیم را نیز دارد از نظر اهرست که از هیچ بدعات و تحسان سنیات خود جدا کرم حضرت امام صلی الله علیه
 علیه السلام و سلم بیزار و ناراض خواهند شد پس خوشنودی و رضامندی امام چه منتهی دارد تمام شب بجای
 ذکر و عبادت با لهو و لعب ساختن و فراموش نمودن و نواختن و نوحه کردن و سینه کوفتن و مو کشیدن و دروغ
 و گریه مصنوعی را رنگ بستن پید است که چه قدر باعث عتاب عقاب غضب الهی و رباب نیزاری می
 امام عاقلان و نجیبان و اهل شد العیاد بالله تعالیٰ نورهم ^{۱۰۹} امامت جن انسان اجازت نیست بسبب آنکه خوف
 مکلف اند که اگر دینی نیست زیرا که اشراف نیست امامت ملک هر دو یعنی جن و انس ادر فرعون و نمرود
 چه اگر مکلف نیست یعنی نماز بر دفرض نیست حکم نقل دارد و هر جن و انس فرض است بنا بر فرض نقل و انبیا و انکه خبر
 علیه السلام رسول مقبول صلی الله تعالیٰ علیه و سلم را امامت نمود خود یا نبیغی حضرت مامور بود و چون از آن روز
 جبریل نیز فرض نمود و از جن و انسانی بطحاوی و رد المحتار و الله تعالیٰ علم ^{۱۰۹} اطاعت الدین را مامور ساختند
 و در امور غیر مشروطه و غیر مملوچ مثلاً بدو گوید که خبر نوش نماز خوان و درین حکم اطاعت و نیست اما کمال آیت که بخت و جانشین
 نزد ملک بطائف الحیل از آن تاج و دیار دارد مثلاً اگر بدو گوید که فردا در داری ای حکم او بجا آرد زیرا که روزه نقل
 واجب نیست و در امور غیر واجبیه اگر حکم بدو را تا خمس آید با کف نیست

با کسیت و علی هذا القیاس **نور ۳۳۰** - جانوران موزی را بکش قبل از آنکه ایدارسانند
 چون شیر و گاو و خرس و مار و کژدم و سگ گزنده و کبک و پش و غیره یا همچنان حیوانات فاسق
 را چون موش و زاغ و زغن و بوزنه که قتل آنها در جم و احرام روست و جانوران غیر موزی را اگر
 بساجت غذا یا دوا یا بغرض بیع می کشی روست ورنه ناجائز بود همچو شکاری که اگر مردمان بانه
 به بندوق و شست و غیره میکنند و ایشان را کار به اکل و بیع نمی باشد بلکه مراد همین تفریح و تفریح طلب است
 انجین شکار با اتفاق حرام است و کذا تک جانوری را کشتن که نه موزی و فاسق است و نه ماکول
 و مطلوب بهر دو و غیره حاجات که نه ممنوع است زیرا که بے سود است و همچنین جانوران موسوم جانوران
 رمنه الی بیانش چنانکه جانوران رمنه شایان ظاهری از شکار منوع همچنین این قسم جانوران رمنه
 الی مگر آنکه این هم مفسرته رود مثل شغالان که کشت را بر باد میکنند البته تدافع آن ضرورت
 بهر نوع که ممکن باشد **نور ۳۳۱** - تصویر ذی روح کشیدن و امر کشیدن آن کردن مطلقاً
 حرام است اما نزد خود یا در خانه و شش و چند شرط حرام باشد یکی آنکه تصویر ذی روح بحالت حیات
 او باشد یعنی چیز که از اعضای او کم نکرده باشند که یکی او حیات متصور نیست چنانکه تصویر مجرد
 چهره یا تاسینه یا تا کمر که دشتن آنها حرام نباشد زیرا که باین قدر جسم حیات محقول نیست بخلاف آنکه
 تا زانو باشد که پای بریده میتواند نیست (دوم) آنکه آنقدر خورده نباشد که اگر بر زمین نهاده است
 یعنی تفصیل اعضایش متمیز نشود (سوم) آنکه بر وجه توهمین و تذلیل افتاده نباشد چنانکه تصویر است
 در غرش یا انداز و جای نهادن فعال چون اینهمه شرط جمع گردد و نهاده آن تصویر نیز ممنوع
 و ناجائز شود خواه سایه دار باشد یا نقش کاغذ یا نگار دیوار همه ناروست و موجب برکتی و
 ایدای فرشتگان و باز ماندن ملائکه رحمت از دخول آن مکان و نماز گزاردن در جاهای که تصویر
 ذی روح بشر است معلوم پیش رویا بالای سر یا چپ در سمت یا بر محل سجده باشد مکروه است بخلاف

قبر که همین نماز بر دو سو و منوع است نه در پہلوی او و پرورش سگان و در مکان اگر بضرورت حفاظت
 بود با کسی نیست و رنه باعث نقصان اجرو مانع دخول بلکه رحمت است باز چون بهر حاجات بزرگو
 پروردگار نگاه هم احتیاط دارد که یکجا بسته ماند تمامی خانه در تصرف آن حیوان نگذارد که جایگاه گرویش
 کند و حفاظت طهارت دشوار شود **لور ۸** سفر ببرد خانه سکونت نباید کرد که حاصله انبیا
 علیهم السلام است زیرا که بعد موت هم بحیات حقیقی دنیاوی جسمانی زنده اند و حی در خانه خود میمانند
 و این نیز وجهی است علاوه وجود دیگر که ترک ایشان بمرتبه تقسیم نمی شود که متروکه میت قابل تقسیم است
 نه مال حی و همچنین نخاح نساء ایشان بعد موت باقی میماند و خوردن اجسام طبعه ایشان بزرگ
 حرام است که زمین تن مرده بخورد نه تن زنده پس موت ایشان بمشابه آنست که شخصی در حیات
 دنیا بسفر رود پس از سفر نه نخاح افرغ شود نه ترکه او قابل تقسیم با بچه موت انبیا علیهم السلام است
 همین آئی باشد بهر تصدیق و عده الهی باز نقل مکانی بیش نیست نقل سفر سافر پس **لور ۹**
 میت را جایگزین موت آمد و مقابر بهمانجا دفن باید کرد نه در خانه که مخصوص به انبیا است علیهم السلام
 و السلام و نه جای تنها جدا از مقابر مسلمین که باعث زیادت و حشمت و غربت است بلکه جائیکه
 مسلمانان آنجا مدفون میشوند بهمانجا دفن باید کردن اینقدر نقل غالباً پیش از میل یا و میل
 نمی باشد خود مطلوب است و زیاده بر آن اگر چه بوجه بزرگی آن بعهده باشد ممنوع زیرا که در بگو تا خضر
 خیریت که شرع به تعجیل وی امر کرد چنانکه نماز میت را با انتظار نماز میان جمعه موافق و اشین تا آنکه
 علماء گفته اند اگر شهر را دو مفرقه باشد شرقی و غربی میت بر سمت راست و مقبره همان جهت دفن کردند
 بهتر است آخر ندیدی که حضور رسید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم شهید اسی احد را هم بدو من
 دفن کرد و بعد نیمه طبعه با وصف نزدیکی نبرد رسید نا عابد الرحمان بن ابی بکر بن الصديق رضی الله
 تعالی عنهما بموضع جفشی که نزدیک مکه مخطمه واقع است رحلت فرمودند مردمان نعش مبارک

اور انجیل فصیلت بکه منظر آورده دفن نمودند حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 چون بزیارتش آمد فرمود سو گند بخدای اگر سن وقت مرگ شما حاضر بودی شمار دفن نکردندی مگر جائیکه دفن
 شما واقع شد پس رواج شنیدی که اکثر جهلاء زمانه از روافض ایران اخذ کرده اند برای فصیلت فن بهر کجای
 سحلی یا خرمی و دیگر لغش و رتا بوتا نهاده براسے در تسمین سپرد زمین میکنند یا بعد از ان برآورده
 به فلان جا برنمض لنویسوده و خلاف شریعت مطهره است در نقل لغش پیش از دفن سخن آنچنان
 بود که شنیدی بعد دفن حرکت چگونه جائز و مباح خواهد شد این خود با اتفاق ممنوع است و سپردگی زمین
 امرالغنی و بدعت سیه شیه شنیده نور ۴۰۰ در بعض مواقع ضرورت شریعت مطهره برای آوردن
 لغش از قبر بعد دفن رخصت داده است از انجمله آنکه میت در زمین مضموبه دفن شد یا کسے زمین الشفع
 گرفت و بر ابقای قبر ارضی نشد یا ظالمی بظلم و جبر بر اخراج داشت در هر چه مقامات لغش بر آوردن
 و بجای دیگر دفن کردن مضائقه ندارد و در نه سخت ممنوع است و اگر مالی از دفن کنندگان بگو
 افتاد و بعد دفن یاد آورده باشد که باز کنند و مال بر آرد باز دست نمایند اگر چه قبر مکمل شده باشد و اگر
 میت بغلط روی بغیر قبله یا بر پہلو کسے چپ مدفون شده است تا خاک ریخته اند تخمه یا باز کرده مراعات سنت
 باید نمود و بعد از کشادن ممنوع نور ۴۱۰ وصیت قبر واجب التعمیل نیست یعنی اگر کسے وصیت کند
 که چون بمیرم قبرم به فلان جا باید کرد بهتر آنست که بموجب وصیت عمل کند اگر مخدوری نباشد و اگر
 خلاف آن خواهد شد مضائقه نیست زیرا که واجب العمل نبود که خواه خواه مطابق آن کرده شود چرا که وقت وصیت
 محل موت مبهم بود که میدانست که قبر یا خواهد شد پس وصیت واجب العمل نباشد نور ۴۲۰ سنت
 آنست که قبر خام دارند و بشکل کوهان شتر باشد طول بقدر قد میت و عرض بقدر نصف قد و عمق بقدر
 قد آدم و میت را بر پشت نخواه باند بلکه بر پہلو کسے راست خواهد باند و پس پشت او پشت از خاک
 همیا کنند تا به شق خود متوجه قبله باشند این سنت است که سندیان یکسر ترک کرده اند الا من شناسد

عین رویت بسوی قبله میکنند و سایر او برستان خفته انجین نباید و افضل و سنون لیلی
 قبر است که سقف آنهم زمین باشد نه صندوقی که سقف آن از چوب یا سنگ بود و از پشت پنجه
 مکروه است همچنان و هست شیخ با بود رضی الله تعالی عنه الامردمان بصلحت وقت رواج بعمل میآورند
 و قبر ملا مقبور ساختن ممنوع است و زیارت بجز قبر حرام نور ۴۴۴ - بارها از زبان فیض ترجمان حضرت
 جدی و مرشدی قدس سره السیدی شنیده بودم که در ماه محرم الحرام از ارتکاب بدعات شیعه مخوف
 و مریض خوانی منع میکردند بلکه میفرمودند که روزی حضور شیخ خود یعنی حضور اچو صاحب رضی الله تعالی عنه عرض
 داشتیم که در دینی استادی مگر می شود می شاه عبدالعزیز را دیده ام که در ماه محرم الحرام ده روز عطف
 شهادت حضرت حنین علی جدیها الکرم و علیها الصلو و السلام میفرمایند و روزهم از صبح تا وقت شهادت
 یعنی زوالش فضائل شهادت و غیره گفته تقسیم طعام مینمایند حضور عالی شنیده فرمودند بسیار خوب
 بهتر میکنند لکن اگر با من اتفاق ملاقات گشتی گفتی که درین ماه خاص حنین با تمام مناسبت
 صرف بر قدری قلیل فاتحه حضرت کرده و نه دیگر انجین اهتمام و عطف و غیره که در دیگر ماهها
 چنین مجالس شعار و انفض است و درین زیارت اهتمام گویا باب فضل و انجین است آیند
 اولاد اجداد خود را شنیده گمان میکنند که بیشک ایشان شیعی بودند و تقیه مینمودند و در سید و سنان و غیر
 از مسلمانان کسستی دیگر شیعی از اینها هیچکس منکر شهادت و فضائل حنین رضی الله تعالی عنه است
 پس اهتمام این و عطف درین دیار چندان حاجت ندارد البته در غلبه خوارج ضرورت است آنان منقولند
 فقط انجی تقریر مرشد مرشد رضی الله تعالی عنه پس خیال بعالی حضرت جدی فرمودند که از این تاریخ
 که این مسئله بصلحت از حضور شیخ خود شنیدم خودم از اهتمام انجین کار درین ماه اقصای کار کردم چونکه
 فی زمانه این بدعات در محرم بسیار جالوسیت لهذا این فائده برای تبعان خود آوردم الله تعالی
 توفیق عمل دهد و هم شهرت که مرشد مرشد اقدس سره تا تحریر جمایان صاحب بر الوعالاتی جل جلاله

که در خانقاه ساخته بود از خانقاه ملک بارگاه بیرون کردند با آنکه هیچگاه بدعوی نمیفرمودند و وقت بشد
غضب برایش مظهر خویش دست مبارک نهاده ارشاد شد که ای جاهر رافضی را خواهی گویشا و بیز
اگر بجای انسان خوک نباشد فقیر را فقیر نگویی **نور ۴۴** - من تشبهه بقوم فهم منهم فهمون این حد
شریف فهمیده بران عمل کند چرا که این فتنه فی زمانه بسیار رواج گرفته است ضرورتی بر پدر باید بود
تشبهه انکار تحقیق شود که آن فعل فی نفسه با شریعت عزرا مخالفت ار دیا اینکس بنیت مشابهاست با کفر
و فجوه لعل آورد و الا مثلا امری که در شریعت غیر مباح است گو فعل آن مشابهاست بی نیت و قصد تشبه
پیدا شود از ان با کفر نیست که داخل در تشبه نیست مثلث مثلا شلواری بی زیر جامه که لباس ایرانیست
و لباس قدیم عرب نیست در عرب بجای آن تهنید مستعمل بود و شریعت عزرا از شلواری منع هم نکرد بلکه
در حق او لعن المستر آمده است پس کسی شلواری پوشد گو مشابهاست به ایرانیان یافته شود اما مضائقه
چرا که مخالفت شریعت نیست و علی هذا القیاس آنکه خلاف شریعت باشد و از فعل آن پیدا شود یا نشود
البتة البته از این چیزها مثلا فرق میوه با سه مرد جانب چپ قریب گوش که عادت نصاری است
و شریعت بران نیامده بلکه محل فرق و وسط مقرر و شریعت است پس اگر کسی فرق در میوه با جانب
قریب گوش کند البته تشبهه داخل خواهد شد و علی هذا القیاس **نور ۴۵** - زیارت قبور اولیاء
مردان و زنان هر دو جایز است کما فی الدر المختار لیکن اگر انتخاب نسأ خوف فتنه باشند منع کنند که منع
معدت از جلب صحت است **نور ۴۶** - سوال کدام وقتست که از تخلیفات شرعی بیز
می آید (جواب) آنجا که عقل با کلیه زایل شود و الا **نور ۴۷** - تدایمی است قسم است (ا)
قطعی و یقینی (۲) قطعی (۳) دمی - بلکه اول گفته گارست و تارکب و دم نه گفته گار و نه شاب و تارکب هم
شاب است از اول مراد اکل و شرب است با قطع برای صحت و بقای حیات نیست و حال
ترک آن اگر نگاریم و بموجب عام متکلف باشد و از دوم مراد علاج به ادا و یہ است که فائده حکم قطعی دارد

پس اگر علاج نکرد و ببرد و بچ و بال نیست باز پرس نخواهد شد و اگر معالج نمود تا هم پاک نیست اما در صورت
هم مشاب نخواهد شد زیرا که در حکم اباحت است لانی فعله ثواب و لانی ترک عتاب عتاب مگر آنکه
متابعیت سنت و امتثال امر تدو و عباد الله و امتثال ذلک نیست کرده باشد بریت معالج خود
ثواب یا بد چنانکه حال همه بیباحت است بنیت محمود محمود و بقصد مذموم مذموم و در ذات خود یا
نه محمود و نه مذموم و از سوم مراد علاج با فسون و رقیه است که فائز آن حکم دهم دارد و اگر آن
خلاف توکل و شکنده است و ترک آن دلیل استقامت بر توکل و لهذا ترک مشاب نشود درین
سبقت عکاشه رضی الله تعالی عنه است که چون حدیث انیمینی از حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم
شنید برخواست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر و ترک اینها بر خود لازم گرفته من بعد
و دیگران هم چنین گفتند جناب سالت اب صلی الله تعالی علیه وسلم فرمودند سبقت عکاشه است رضی الله
عنه این سعادت از فیض ایشان بخواهد بود و دیگران سبقت برده اند و شد آنچه که دوستی بی سبقت بود

باید دانست که طلاق عند الله البعض الاشیاء است و عتاق ضد است مرد حتی الوسع عورت خود را
طلاق نمیدهد مگر بجهوری و افتراق بین الزوجین بچند وجه میشود یکی از طلاق و مافی حکم دوم موت سوم
ازدادن اسلام از هر جانب که باشد مرد و زن شود یا زن از اینها یعنی طلاق و ازداد از امور اعتبار
است و سوم که موت است فطراری اما بموت زن مرد صغیری شود جز در حق نظر و لهذا او را غسل زن
خود روا نبود و بموت مرد علوق نکاح در حق زن باقی ماند تا انقضای عدت و در هندوستان بستی
اعمال و کثرت جمل مردان و زنان و طبع سحریات که موجب افتراق بین الزوجین باشد بسیار جاری
و ساریست که بنا پاک غرضی دنیاوی معاذ الله ترکسب شرک کفر میشود و نه چنان در باره حبس و غیر
فرق اعمال حرام و حلال میکنند خاصه زنان و تسخیر شوهران هر حیل که تواند بجا آرند و پابند عامل علوی
و سفلی و ساحر هیچ ندارد و نه چنان برای شغای پسین و فرزند و طو لمرش و امتثال ذلک رجوع سحر

و شبها طبعین با کنند و میگویند که ما خود نیکو میگیریم و میگویند بر آنچه و بال و ندانند که من رضی با کفر فرموده ایضا
 منہم امی من زمرۃ الکفار اینفا نده برای تنبیه این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را
 چنان کثرت این امر است که از صد یکی شاید محتاط باشد و ریز بسیار کافر شده کج خود را تباہ میکنند و لا
 ولد الحرام پیدا شود و به حق ترکہ پدری بدلد الحرام از که زید جزی نیست اللهم حفظنا من سوء عملنا و وضع ما که از وجهی بخروج به و در
 نیز حرام است چه جای که با مورع و کفر و العیاد باشد تعالی نور ۴۴ - ممنوع است بجز ذات با تعالی
 غیر مالک الملک الملوک گفتن و علی هذا القیاس -

لمعه سادسه در اخلاق و نصاب

نور ۱ - راز خود را بکسی مگوغ السکر و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم بگوید قول
 منہم امی من زمرۃ الکفار اینفا نده برای تنبیه این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را
 چنان کثرت این امر است که از صد یکی شاید محتاط باشد و ریز بسیار کافر شده کج خود را تباہ میکنند و لا
 ولد الحرام پیدا شود و به حق ترکہ پدری بدلد الحرام از که زید جزی نیست اللهم حفظنا من سوء عملنا و وضع ما که از وجهی بخروج به و در

ایشان متوقع نیست که خلاف سنت باشد پس فعل اگر خلاف بدست بر آن عمل کنند و اگر موافق باشد
 بعمل آوردن چنین قول نیز مگر گاهی خلاف نمی باشد که برای دیگر است نور ۳ - عادت بزرگان اخلاق
 مکن که عادت بها مخصوص بذات آنها باشد عبادت ایشان اخلاق را کن که مشترک است میان ایشان
 و غیر ایشان از اینجا است که گفته اند تقلید عادت ضلالت است و تحقیق عادت هدایت یعنی سبب
 آن عادت یافت کردن و مکنه آن رسیدن عین هدایت ایمان و محض تقلید بلا تحقیق هدایت
 آن مگر ای و مدللان اما تقلید عبادت که مشترک است موجب قبی در جات قصه حضرت موسی و خضر

علیهم الصلوٰۃ والسلام و عمل بر این مناسب است و هو المعلوم المشهور که در وفی القرآن
 العظیم فی سورة کہف نور ۴ - بدان و فاسقان را نصیحت کن تا شاید که تو بکنند و عیب آنها را
 بکس مگو تا شوخ حشمتی نگیرد و از تو را رضی شد و خوشنود شده بر نصیحت تو عمل کنند نور ۵ - باز بر چنان

خود ترجم کن تا از بردستان خود ترجم بینی نور ۷ - کسے را دشنام مده که دشنام بخوری
سبب شتم در دنیا تباہ است و در عقبی گناه و دشنام گویان چہی آبرو بہا کہ ننیدہ اند و از بد بانی
چیلجہر جا کہ کچشیدہ زبان بلان نہ بین و دنیا است در عقبی آخر آدمی است نور ۸ - بر جانوری
کہ داری از پیل تا کبوتر و از سپ تا سگ ہمہ را خبر گیری آب و علف بر خود گیر کہ بے زبان و بی پای
و ترا در بند و تراد آہنہارا مالک یکی است بترس از آنکہ غافل نشینی و کیفرش بینی در احادیث شریفہ
باب تاکید اکید آمدہ است نور ۸ - من التسلول قائما و التعمق عداہ ابتلاہ اللہ سیلا لا دواع کہ نور ۹
در مسجد سوای اعتکاف زیادہ از حاجت نماند چہ کہ از زیادت قیام حفظ آداب مسجد نخواہند ماند مسجد
برای نماز نیست نہ برای خانہ ساختن و در نماز ہم افضل آنست کہ سوئی فریضہ سنن و ثوابل بہر رکعت
در خانہ خود گزارد باز متکلف را واجب تر است کہ ادب مسجد نگاه دارد نور ۱۰ - ابا ادب باش لی

برنجاند و بر تو ظم رو دادند و بدی را بدی سهیل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسأ
 و خواه خواه اگر بینی که بغیر ترک چاره نیست پس انگاه ترک کنی اما برو چه جمیل کن بمصدق و هجر
 علی بالقول و اجمعهم اجمعهم این وصیت را سو که دان چیر که بر قاطع رحم و عید سخت آمده است
 اللهم احفظنا عنده لوزله - با خوردان خود برین قول سعادت کن از خوردان خطا و از بزرگان
 عطا و از بزرگان برین مصرع خطای بزرگان گرفتن خطاست نور ۱۷ - از نصیحت بزرگان
 رشیده مشوا ز نادیب خوردان غافل نشین که هر دو غالی از فوائد نیستند نور ۱۸ - برادر مسلم را
 رو بروی ستایش کن مباد که نفس کشی کند و عجب نخوت و پندار و دل می پیدا شود و از این
 روح در احادیث مانعت هم آمده است نور ۱۹ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند تعالی
 از تو راضی باشد و حقوق او را چند آنکه توانی بکند و مثلاً اگر بر دیوار تو اندک تصرف خواهد کرد
~~برای تو نفیست بایست که او بود آنرا اجازت ده و بطیب قلب رو داد و همچنین در دیگر امور نور ۲۰~~
 بر راسی زنان کار بند مشوزیرا که ناقص العقل میباشد از باب شوره نیستند و زنان را حکومت
 یعنی والی مکن که از منوعات است نور ۲۱ - وقت خشم خود را نگه دار که غضب شیطان است
 و رنه هلاک شوی غضب شیطان آنست که از اشتغال نفس باشد و روحانی آنکه مطابق حکم الله و رسول
 باشد مثل قتال با کفار و ردین و انتظام مظلوم از ظالم روحانی محمود شیطان می مرد و نور ۲۲ -
 از خدا ترس و با خدا بساز تا همه خلق از تو ترسند و طبع تو شود نور ۲۳ - عیب کسی دیدن و پویندن
 موجب جرم جزیل عادت مقبولان رب جمیل است اگر نصیحت کنی بر او مکن بلکه بخلوت چنانکه عادت
 بزرگان دین است که در نصیحت پرده پوشی می مانند بر تو ستاری خاق غر و جل بر بنده می افتد
 که از آن از یاد مرتبت تهو است نور ۲۴ (م سوال) دوست خاکسب است (جواب) آنکه در ملاطفت
 و موفقت کند و در خلاصت بی نصیحت فان النصح فی الملا تفریع و دوستی که از برای سب است

اذا هما وان راسي منك حنطة وفنهما -

لمعه سابعه در بعض فوائد متفرقه

نور - اسلخ همراه چون کشید برار بار کلمه طیبه بخواند و چهل و یکبار الحمد شریف میفهمد میفهمد سیم آخر تسبیح یا اللهم
 بهر بار درین سرکیت از شیخ خود شنیده ام که هر شد هر شد ما درین امر تا کید کید میفهمد و اگر در سماع نشنیده افتد یا
 ابرو غبار بر آسمان باشد و آن ماه دو بار یعنی دو شب بخواند شب و شب یک بار نماز قاری یا بیکم کز روز و از ترانه
 امین گردد و روزی کشاده شود و باید که ناخن نکند نور - چون از نماز فریضه فارغ شود دست راست بر تالید
 و بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم اللهم اذ برب عنی اللهم والحمد لله رب العالمین و دعا که در حدیث است
 از سنت شیخ بابو که مدام عبادت کنند و گاهی ناخن نیکوند و فقیر را بر وصال تعلیم دهند نور - اگر چه در
 عزیمت جنبه و قرة آن بطور ساده هم بخمال عدم علم بعضی الفاظ اندام و به بطور ساده خواندم الا انما یستعمل
 و دیگر ادعیه علویه کلان مثل جزایانی و چهل و یکبار سوره نازل و با نیت نیت و غیره برین نوم آتشی حکو
 حاصل کرده بدفع خلل اسبیب سحر و جفت نظر و اراض بیکر بطور هالان سالها سال پر ختم و فعل هر گونه بکشد
 دفع ساختن این هم اندر سیاد و از ده سال اتفاق ماندن بعد کم کرده است بسته بسته که ششم زیرا که خبر تفصیل او
 نفع دینی نبود و هو المقصود این قضیه ایدینو هر فائده علمیه مستقله نوشتیم که مقصود هم ازین نصیحتی است از انکوش
 جان شنیده بخمال دارند که اینکار بس پر خطر است زیرا که بمقابل با دوی می افتد و مضمون فصلنا بعضهم علی
 بعض و در عالم دائر و سائر است مبادا که با غالب تر بر خود نوبت تعرض رسد و انگاه منفرقی عظیمی
 حال شود و از تجربه مشهور رسیده که انجام کار چنین کسان یعنی عاملان عزیمت خراب شده و نیز خوف
 سلب یان هم دارد و علوم با دینیکه البیس بعین انده با گاه با تعالی شده است از وقت تا ایندم که می بیند
 کمال رسیده مبلغ ایشان همین قدر است که بکثرت طاعت و عبادت از صاحبین شمار میشوند بخلاف انسان

که مر او را ولایت خاص یعنی قرب بانی بدرج کمال میباشد پس جن را از انسان این منزل عظیم
 که در نیم قاسم رفیع با وی مساوات ندارد و تا غلبه چه رسد مگر در دیگر مراتب مثل حصول مرتبه تجلی صفات
 و اسمائی که در عرف این فرقه را اعمال اعمال میگویند از انسان منزل نیست بلکه تواند که ترقی گیرد
 پس عامل محض که چاشنی ولایت خاص نداشته باشد بروی غالب آمدن این فرقه ممکن است
 از راه قوت عملی و تسلط که در کلامی قوت چه دلالت و چه عمل بیخ غلبه ندارد و تا هم اندیشه نیست
 که ایشان را عری دراز میشود و این فضل عملی و غیره مورد نیست که اولاد عامل هم عامل باشد پس
 بعد از موت اولاد عامل را نصرت شدیدی رسانند و دیگر اقربا و اعز را حیران و پریشان میکنند پس
 بهتر ترک این فعل است یعنی بقوا بعد عاملان متوجه نشود تمیثا بر کما چیزی از اسما الهی نوشته
 باشند همچنان بدر یک قاعده دیگر خاص ایجاد فقیر است که از ان حصول مطلب بخوبی میشود و هیچ خطر
 نمیداشد و ان نیست و قهتیکه حاجتمند اینکار پیش عامل آید عامل را باید اول سبب این را سانی بنید
 آیا از وجه عداوت و بغض است یا از راه عشق و محبت زیرا که عشق اینان هم به انسان مضرت
 میرساند که این قوم آتش است بوجه محبت حلول ایشان در جسم خاکی انسان ترکیب شخص اعتدالی
 انسان را متغیر از اعتدال میکند که باعث اذیت میگردد و پس اگر سبب تکلیف تقاضای محبت است
 انگاه اعمال افسردگی محبت فیما بین بجا آورد تا از نصرت پیدا شده عملی گوی اختیار کند و اگر باعث
 اذیت غضب و عداوت بهجت خطای که از انسان و زرع آن جنی سر بر زده انگاه عمل هوا
 و میلان است کند قوت غضبیه و نائره عداوت منطفی شده عقب گزار میشود و اگر سبب اذیت
 فعلی سحر است انگاه بقدر امکان عرفی و شریعی از ان ساحر التیام کرده فعل او را استوار کنند
 یا قوت سحر را سلب کنند همچنین و دیگر تدابیر مناسبه بر کار آورده تا خلصی یابد یا بر سر و چوب نشاند
 یا تنهیم و انهام بر وجه ایتلاف و التیام نماید و چیزی مثل گل و شیرینی و غیره

بطوریه واده راه بنات بکشاید و از عهد چیمان گرفته بطور مصالحه بعضی را بساحل نجابت آورد این تعلیم هم بر نه شده
 که عفت گزاری میشود با انصاف و محضرت خود و ازین نظر و مرض هیچ اندیش نیست که هر دو دوست العقول نمیندیم
 طریقه که ممکن باشد دفع کند نور هم تا عده تلاوت قرآن در زمانه آخر چهل و یکم رسد روز ختم نیاید که باقی بخار
 خواه در بقعته ختم کند خواه در ماه کامل بر آخر ختم نمیشود فی الشوق مشهورست و بنا بر ختم سه یومی قبل پس نمی بشود
 از فائحه تا آمده و از نامه تا یونس و از یونس تا بنی اسرائیل و از بنی اسرائیل تا شعرا و از شعرا تا و الصافات و از
 الصافات تا قاف و از قاف تا آخر قبل از فائحه تا یونس و از یونس تا لقمان و از لقمان تا آخر قرآن و در وقت بعضی
 غیر است یعنی از فائحه تا یونس و از یونس تا روم و از روم تا آخر طریقه دیگر نیز نمیشود و است که در آخر واجب گویند
 آقن جلالی است چنانکه فی الشوق جمالی و آن این است از فائحه تا انعام و از انعام تا یونس و از یونس تا طه و از طه
 تا عنبکوت و از عنبکوت تا مر و از مر تا و الصافات و از و الصافات تا آخر قرآن مجموع هر وقت آن فایده دوست
 و کثیره آن است که هر روز یکبار در پنج خواند و مدت بست و چهار یوم ختم کند این طریقه بر سه فائحه حاجت
 دینی و دنیوی و دستور خاندان مایه و معمول حضرت سیدنا شاه آل محمد قدس سره العزیز است الله تعالی
 را از تو فیق استقامت عطا فرماید آمین یا رب العالمین و طریقه دیگر است که فقیر بنخواند از سورت بصورت ختم میشود
 و یکبار در پنج آن بحساب آید و چون از اول فائحه و از دوم آل عمران سوم بنا چهارم مائده پنجم انعام
 ششم اعراف هفتم انفال و نویسه ششم یونس تا هود و هجران یوسف تا ابراهیم با نوح تا نوح و بنی اسرائیل
 تا که هفتم و میریم تا انبیا و حج تا نور و فرقان تا نوح و قصص تا روم و لقمان تا سبأ و فاطر تا ص در قرآن سجد و شش
 تا جاثیه و احقاف تا و انجم و قمر تا متحه و صف تا مدثر و قیامه تا آخر فرقان نورده اگر خواهی که از حال خیر و شر موت
 مطلع شوی اگر در تنیم منی شک کردی و در کار بجا آر اگر در تخریب منی استغفار و حق امان بخوان و بایست که گو
 که صلوات درین است همین قدر گفتن کافی است العاقل تکفیه الاشارة پس باید که این تسبیح وقت ختم بخوانی
 و ثواب آن بروج میت بخشیده بلکه تکلم مشغول خواب شوی هر چه که حال آن روح خواهد بود و با تو خواهد گفت

تسبیحات ابن ست شب بخشنده یا الله شب جمعه کلمه تسبیح شب بخشنده کلمه طیب شب بخشنده یا
 یا قیوم شب در شب و در شریف شب بخشنده لاجول شب چهارشنبه اسنخضر العبدی سن کل ذنب و لویه
 الیه هر یک هزار بار الشاء الله تعالی در شب و شب هاست مذکور مطلق حال ایشان خواهی شد و هم این
 تسبیحات حال بالنسبت بودن یا نبودن زنده معلوم میشود و باید که این تسبیحات را بنیت انکشاف حال
 شخص معین بخواند الشاء الله تعالی در شبی از شبها بخواب معلوم شود و ثور را سور الاذنی طاهر و سوره الزینین
 شفا میا به نشسته بنشیند و غنیه و وضو و آب فروزم و آب باقی مانده از شرب سیم را هم گویند که این هر سه آب
 ایستاده بنوشد و حکم است که آب فروزم خوب سیر شده آشاء چنانکه اضلاع و شکم بالا بر آید ثور را امام
 نوری قدس سره را پر سیدند که مردم کجاسن او را گرد تا مرقط را پسند و بگفت و فیکه از حق تعالی فهم کند
 لعلست که در زمره امام ابو الحسن نوری قدس سره جمید را قدس سره بر سر دید گفت یا ابا القاسم
 خداوند تعالی از عالم بعلم او راهی نشود تا او را اندران علم نه پند پس اگر تو بر علم خود کار میکنی لازم گیر این مقام
 را و نه از منبر فرو آید خدیه قدس سره در حال فرود آمد و بایست ماه بهمن گفت و از خانه بیرون نیاید پس بیرون
 آمد و گفت اگر بن بر سیده بودی که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده است که
 آخر زمان پیشوای قوم خوارترین ایشان باشد هرگز بشما سخن نگفتم این جا گفته اند ابن ارجیه قدس
 سره اقرار است بر تفصیرات خود یعنی اگر در مراعات حق علم راست نیستیم ما بر حواله اقرار بر تفصیرات
 آن راست باشیم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و العبد الکبر و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم من
 جمیع ما که الله تعالی و تعالی و طاهر او باطنه

مخص بتایز مطبوع کتاب مستطاب از مطبع و قادیون نقاد و چاپ مولانا و بالفضل و الکمال اولانا حامی الفتن
 حامی السنن سلج الاسلام هادی الانام اسد المعارک زین الدین جامع المقبول و المنقول هادی الفروع و الاصل

تمام ظهور العزیز و الرافعة من المفضلة و غیرهم من الیہودین حامی حمی الشریعة العزیز و الدین المبین
 المحدث المفسر الفقیہ الصوفی الادیب الاریب البلیغ المفلح المناظر المتکلم مولانا الابل مولوی احمد رضا خان
 صاحب البیرونی کہ خلیفہ اعظم اکرم حضور پر نور قیامہ العرفان کبنة الاولیاء مستدی الواصلین مولی اکملین
 حضرت جناب سید شاہ آل رسول صاحب ابرہروی رضی اللہ عنہ اند و مقرب بارگاہ باجاء و ممتاز بنیم
 سرایا اعز حضرت مصنف کتاب و است فضائلهم - سراج العوارف فی الوصایا و المعارف قدوسی
 من العلوم غر الفوائد و ابدی للفقہوم در الافراد کتاب بابہ + ام صواب زابہ + ام عیاب زاتہ + بل سجا
 طر + بل فوق تکتبہ الادبام و الخواطر و قد حل محل البدرفی ظلم البیاب + و وقع موقع القطر فی ظلم البیاب
 + و مستری ذلک + اکتبت ہناک + ولولایضیق لطاق النطق + عافیہ من محاسن حق + و من قب صدق
 + لا یرتابک ما تقر بہ الاعیان + و اسفک ما لئذ الاعیان + و اھنک ما تلتذ الاذیان + و لکن فی
 ظلمۃ الشمس ما ینیک + عن وصف یغیبک + فلتنظر علی نتیجۃ للطبع + انشاہا الآن فی تاریخ الطبع و لکن
 کیفی ما یقف ہاقت + اذ اتالی فقال یحیی و یوسف + چار سراج العوارف فی الوصایا و المعارف سید
 داعین ہذا سید الجلیل بامتداد ظلم الجلیل الطیل و حامدین لد علی ما ولی + و المصلین بالسلام علی اکرم
 مولی + و اللہ و وجہ الکرام العلی دئی ہذہ علی ماتری و الحمد للہ العلی الاعلی +

یاسیدی یا ابن غر عطارف	و یا احمد النور نور المعارف
کلاک نور بہار السلاسل	و شہد مصفی عن الزین صارف
و تحقیق ترویج کشف القلوب	و لیل الیقین سراج العوارف
و لا غوان جابر منک سراج	فانک نوری ناوی المعارف
ار انا سراجک باللیل شمساً	و شمس بلیل عجیب و طار
و المیر یحیی و یحیی و یحیی	سراج و لعا و رزعا المعارف

هو الصبح يجلو ويكسلو ويخسلو فهل يشاء في تليده وطارف كان الكتاب نفيسه بفيض رجوت رضاك بتاريخ طبعه سراج العوارف نورته ١٣١٣ هـ	بعين وضيئاً وعن شين قارف واین فاین تراه الطوارف فجر عارف وجر عارف تقلت وفي الحمد فله العارف فكنت سنار سراج العوارف ١٣١٣ هـ
---	---

قطعه تاریخ تفسیر کتاب مستطاب ابن قیم سلیم و فهم سقیم جامی اسلام جامی کفر نظام رئیس در اس علوم عقلمیه
سراف تفسیر فاسح مکایدهین و حالین وافع و ساوس شیائین بطالین سراج شریعت مصباح طریقت جامی الخیرین
مولانا قاضی محمد عبدالمقتدر قادری دامت برکاتہم العلیہ

بشری کلم اقبلو الطلاب خیرات ہذا زمان بدافیه الهدی و غدا طوبی لنا عشرہ الايمان عن لنا ابوی سراج حسن العرفان والحکم نور الوری احمد النوری ذو کرم هو الذی احرق النور بوارقه ہذا سید دین اللہ مجتہد اردی الخواج والرافض صارہ ہذا منیر سراج العلم والحکم	فالمہ جف بانوار و نفحات قد انور قار المستر است فیہ ضلال الوری سوس رایت من یج سترہ شمس الہدایات مولی السدی والہدایات ابو الحسین الذی یاربایات و تضرع من من الہدایات ہزیج اسرار عرفان زکیات فہدایات تفضل کاموات اکرم بہ سراج ذی الہدایات
---	---

<p>اعظم من کتاب واضح و جہد ان شئت فقل کلام فیہ قد ظہر</p>		<p>نجی الوری من ابائیل الضلالت قل فی البرایا بدائش السعادت</p>	
<p>ایضاً منہ ناسخ طبع</p>			
انظر لکبر بادلی الابصار	طیاً قد صفا عن الاکدار	نور الکون شمس مصفرة	وتجلت بوارق الاسرار
من سراج العارف النفع	صنوبر نور الاله فی الامصار	ذاک سفر معظم باد	للبرایا بالی حمی الانوار
محرق انجی سطل الالهو	بشت الحق منظر الآثار	مهکک للخواجج الفجرة	قاصم للرد انقض الاشرار
کیف لاندافاده سند	العافین وقدوة الاخبار	قبیله المحمد کعبه الاکرام	نیز وجہ الدیور والاعصار
قدوة الکون احمد النوری	نور قلب الکرام والابصار	دام بالفضل والافادات	قائم اسر بدیقه الفجار
فانی الدیر حسد بیداً	بصوف القنوج والاوطار	وعذا سکروه اهل بهوی	حاکمین بهبه الاخطار
<p>قال عام النطباعه ذہبی</p>		<p>قد تجلت بدائع الانوار</p>	
۱۳		۱۳	

علاطه

کتاب	نسخه	تاریخ	محل	کتاب	نسخه	تاریخ	محل
۱	۲۱	۹	زائفه	۱	۱۸	۹	زائفه
۲	۳۳	۳	مهدب	۲	۳۳	۳	مهدب
۳	۸	۸	براعم	۳	۱۹	۸	براعم
۴	۱۶	۲	کعبه	۴	۲۱	۲	کعبه
۵	۱۱	۱۰	ایمان	۵	۱۱	۱۰	ایمان
۶	۲۰	۱۳	کله	۶	۱۵	۱۳	کله
۷	۱۰	۵	تہا بہرہ	۷	۱۶	۵	تہا بہرہ
۸	۱	۱۶	تجلیات	۸	۲	۱۶	تجلیات
۹	۱۳	۴	محقق	۹	۴	۴	محقق
۱۰	۱۵	۵	مقدور	۱۰	۵	۵	مقدور

۱۶	۱۶	صفت	صفت	۳۲	۸	زیادت	زیادت	۵۳	۱۲	یکوز	یکوز	۱	۱
۱۷	۱۷	نقل	نقل	۳۳	۹	جهل	جهل	۵۴	۱۳	جاز	جاز	۲	۲
۱۸	۱۸	مقول العزیز	مقول العزیز	۳۴	۱۰	امرت	امرت	۵۵	۱۴	یزید	یزید	۳	۳
۱۹	۱۹	مر	مر	۳۵	۱۱	ماهی	ماهی	۵۶	۱۵	عبدالله قال الله	عبدالله	۴	۴
۲۰	۲۰	منفرد	منفرد	۳۶	۱۲	مدارد	مدارد	۵۷	۱۶	عبدالله قال الله	عبدالله	۵	۵
۲۱	۲۱	انجی	انجی	۳۷	۱۳	امثال	امثال	۵۸	۱۷	مصدق شدن	مصدق شدن	۶	۶
۲۲	۲۲	این نعمت بر این بر لغت	این نعمت بر این بر لغت	۳۸	۱۴	از پس	از پس	۵۹	۱۸	باز	باز	۷	۷
۲۳	۲۳	فاصله	فاصله	۳۹	۱۵	الرفیعة	الرفیعة	۶۰	۱۹	میگویند	میگویند	۸	۸
۲۴	۲۴	شعریت	شعریت	۴۰	۱۶	لسابل	لسابل	۶۱	۲۰	سم	سم	۹	۹
۲۵	۲۵	الی	الی	۴۱	۱۷	بر	بر	۶۲	۲۱	بالیسر	بالیسر	۱۰	۱۰
۲۶	۲۶	الکرامات	الکرامات	۴۲	۱۸	محاذی	محاذی	۶۳	۲۲	حل	حل	۱۱	۱۱
۲۷	۲۷	ولی	ولی	۴۳	۱۹	نیست	نیست	۶۴	۲۳	اسرار	اسرار	۱۲	۱۲
۲۸	۲۸	لیقظ	لیقظ	۴۴	۲۰	وجه	وجه	۶۵	۲۴	دیده	دیده	۱۳	۱۳
۲۹	۲۹	بالا	بالا	۴۵	۲۱	بیجان	بیجان	۶۶	۲۵	از دون	از دون	۱۴	۱۴
۳۰	۳۰	عنه	عنه	۴۶	۲۲	اورا	اورا	۶۷	۲۶	پیغمبران	پیغمبران	۱۵	۱۵
۳۱	۳۱	عنه	عنه	۴۷	۲۳	عنه	عنه	۶۸	۲۷	منصاعه	منصاعه	۱۶	۱۶
۳۲	۳۲	هفتاد و دو	هفتاد و دو	۴۸	۲۴	تغیر	تغیر	۶۹	۲۸	پیان	پیان	۱۷	۱۷
۳۳	۳۳	حکم	حکم	۴۹	۲۵	لطیفه	لطیفه	۷۰	۲۹	بنگم نگم	بنگم نگم	۱۸	۱۸
۳۴	۳۴	رضی	رضی	۵۰	۲۶	خواص	خواص	۷۱	۳۰	که	که	۱۹	۱۹
۳۵	۳۵	جسمه	جسمه	۵۱	۲۷	آنجی حرارت	آنجی حرارت	۷۲	۳۱	یعنی	یعنی	۲۰	۲۰
۳۶	۳۶	المرشدیت	المرشدیت	۵۲	۲۸	خواه	خواه	۷۳	۳۲	بر اهل	بر اهل	۲۱	۲۱
۳۷	۳۷	الحاد	الحاد	۵۳	۲۹	مشله	مشله	۷۴	۳۳	و غیر	و غیر	۲۲	۲۲
۳۸	۳۸	مرتفع	مرتفع	۵۴	۳۰	جذب	جذب	۷۵	۳۴	داوشن	داوشن	۲۳	۲۳
۳۹	۳۹	لقا	لقا	۵۵	۳۱	لستادی	لستادی	۷۶	۳۵	شاید	شاید	۲۴	۲۴
۴۰	۴۰	جانب	جانب	۵۶	۳۲	یکار	یکار	۷۷	۳۶	این هر دو	این هر دو	۲۵	۲۵
۴۱	۴۱	صرف	صرف	۵۷	۳۳	کلیین	کلیین	۷۸	۳۷	سامان	سامان	۲۶	۲۶
۴۲	۴۲	مرید	مرید	۵۸	۳۴	او نقاد	او نقاد	۷۹	۳۸	پهلپای	پهلپای	۲۷	۲۷
۴۳	۴۳	بیر زمین	بیر زمین	۵۹	۳۵	منصب	منصب	۸۰	۳۹	اعاد	اعاد	۲۸	۲۸

نخج	۶۳	۱۰	می شود	می شنود	۸۰	۱۵	لفروده	بهر فرموده	۱۰۰	۸	بطالب	بطالت
۶۴	۱۳	صورت	صوت	۸۱	۱۹	چلین ست	چلین نیست	کثرات	۱۳۳	۱۳	کثرات	کثرة
۶۵	۱۸	ولایت	ولایت عامه	۸۲	۸	عنص	عنقش	۱۰۱	۳۲	۱۲۱	۱۲۱	اذا
۶۶	۲۰	برایت	برایت	۸۳	۱۰	عالا و مالا	عالا و مالا	۶	۶	۱۲۱	۱۲۱	کالا الخام
۶۷	۱۳۳	چنانچه	چنان	۸۴	۱۲	کارم	محارم	۱۰۲	۱۴	۱۲۱	۱۲۱	قول
۶۸	۲۰	در کجی	در کجی	۸۵	۱۶	فرماند	فرماند فرمودند	۱۰۳	۱۵	۱۲۱	۱۲۱	بنوت
۶۹	۲۱	چاره	چاره	۸۶	۱	نصیب	نصیب	۱۹	۱۹	۱۲۱	۱۲۱	نزلان کند
۷۰	۲۱	مشتی	مشتی	۸۷	۲	القنور	القنور	۱۰۴	۴	۱۲۱	۱۲۱	آبیز و در
۷۱	۴۵	الزام	الزام	۸۸	۱۰	هل اصل	هل اصل	۱۳۳	۱۳۳	۱۲۱	۱۲۱	زمانه
۷۲	۱۹	بر یارش	بر یارش	۸۹	۱۰	بابا الطیفة	بابا الطیفة	۱۰۵	۱	۱۲۱	۱۲۱	اوسته
۷۳	۴۹	بنانه	بنانه	۹۰	۴	نیست	نیست	۹	۹	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۷۴	۸	مشابه	مشابه	۹۱	۲	ولست	ولست	۱۳	۱۳	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۷۵	۱	ناحق	ناحق	۹۲	۶	سواهی	سوس	۰	۰	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۷۶	۲	کالیوری	کالیوری	۹۳	۸	خودرا	خودرا	۰	۰	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۷۷	۱۱	کسی	کسی	۹۴	۱۱	سنوایی	سنوایی	۰	۰	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۷۸	۸	ساخت	ساخت	۹۵	۱	مخفیه	مخفیه	۰	۰	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۷۹	۱۳	ناقله	ناقله	۹۶	۲	پنهان	پنهان	۰	۰	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۸۰	۱۶	تفاضل	تفاضل	۹۷	۱	ودل	ودل	۰	۰	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۸۱	۴۲	عنوانت	عنوانت	۹۸	۱۳۳	ایست	ایست	۰	۰	۱۲۱	۱۲۱	صهری
۸۲	۱۵	حکم	حکم	۹۹	۱۳۳	الکشف	الکشف	۱۰۶	۱	۱۲۱	۱۲۱	آنان
۸۳	۱۶	حکم	حکم	۱۰۰	۱۳۳	صنعت	صنعت	۱۰۸	۲۲	۱۲۱	۱۲۱	طیار
۸۴	۱۱	مختصراً	مختصراً	۱۰۱	۱۴	احلالت	احلالت	۰	۰	۱۲۱	۱۲۱	بعوت
۸۵	۱۳	خمار	خمار	۱۰۲	۱۰	سے	سے	۰	۱۱	۱۲۱	۱۲۱	آندرا
۸۶	۲	فان	فان	۱۰۳	۱۱	کمال	کمال	۱۰۹	۱۳	۱۲۱	۱۲۱	وهر
۸۷	۱۱	داخل شود	داخل	۱۰۴	۱۱	ستر	ستر	۱۱۰	۱	۱۲۱	۱۲۱	موزی
۸۸	۱۱	دار	دار	۱۰۵	۱۳	ثانیه	ثانیه	۰	۳۳	۱۲۱	۱۲۱	چیز موزی
۸۹	۱۱	النسب	النسب	۱۰۶	۹	عناایت	عناایت	۱۱۳	۱۳	۱۲۱	۱۲۱	معدوری
۹۰	۱۱	حافظ	حافظ	۱۰۷	۱۳	بهمه	بهمه	۱۱۳	۱۰	۱۲۱	۱۲۱	معدوری
۹۱	۱۱	واضفا	واضفا	۱۰۸	۱۸	فضل	فضل	۰	۱۱	۱۲۱	۱۲۱	زیادت
۹۲	۱۱	بعد	بعد	۱۰۹	۸	مخفیه	مخفیه	۱۱۳	۳۳	۱۲۱	۱۲۱	فجو
۹۳	۱۱	هر	هر	۱۱۰	۳۳	او برسم	او برسم	۰	۴	۱۲۱	۱۲۱	شهرت

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

۱۹۹۸
۱۵

DATE SLIP

۱۵/۱۰/۹۸

This book may be kept

۲۲.۵.۹۸

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

--	--	--	--

CALL No. 1310 329 ACC. NO. 1313

AUTHOR _____

TITLE ج 1 س 19

1919
120

2434

1310 329

راج الوارف في الوفاء والوفاء

Date	No.	Date	No.
For binding			
At 1/1/19			
7-8-46			



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :- PERSIAN SECTION

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

